

باری تعالی جوار خواهد که عنایت و لطف و نصرت و دولت و سعادت را بر بندگ از بندگان خود مقیم و پیوسته گرداند
اورا توفیق شکر دهد که اگر صد بار تلخی بد و رسد و یکبار شیرینی آن یک شیرینی را صد بار بصد عبارت بصد مقام
باز گوید و آن صد تلخی را یکبار هم باز گوید الاتلخی فراق یارانین که افغان کردن از فراق یاران دین تسبیحست و قون خواند
دست انبیاست صلوات الله علیه که ایوب علیه السلام با چندان رخ که هیچ دل طاقت ندارد عظمت بلای او شنیدن
با آن همه زبان او در آن هشت سال روزی خالی نکشت جو در فراق یار دین یعنی عیال او که همدرد و همنفس او بود در
بدو رسید فریاد بر آورد که مستی الضر قدر یار دین مرد دین اند قدر و ذوق یارانین هر که خواهد که آموزد از فرزند اعز
امیر سپاه سالار عالم عادل مقبل نجم الدین بن پرورد خدای ترس حلیم کریم روح الامر مقرب الملوك و السلاطين المستغنی عن الثناء
شهرته فی الدین الصدوق و الصفاء و الیقین حق علمست و گواهی دهد که آن فرزند غریب جهانگ درین سفر دراز غریب بوده است
در شهر خویش و میان خویشان بجل خویش هم غریبست خدای داند که این پدر از آغاز دولت عالم آرای شهری یار راستین
النادرین سلاطین الاولین و الآخین بحی العدل و الاحسان مهدی الرحمة فی آخر الزمان عمت مناقبه فاستغنی عن الشرح و البیان
اُخاف علیه من غیره الرجال و الاثنین علیه بعض ما یلیق باقباله و اتمت الرهان خلد الله سلطنته و جرد دولت ما بجد
الجدید ان الله المحیب المستعان طبعاً و طوعاً و عشقاً از اندرون دل جان هوا خود و لبتش بوده لم الله تعالی علی وجهه ملازم
صورت نبوده ام ملازم هوا خواهی و دولت جوی نبوده ام در آن حضرتی که همه حضرتقاد مبدم محتاج و مدد خواه و در یوزه که
آن حضرتت داین عرض و سنی و هوا خواهی بدستوری و فرمان صدر رسالت صلی الله علیه و سلم افتاد که یکی از صحابه بخدمت
رسول نشسته بود بزرگی از در مسجد گذر کرد آن صحابی گفت یا رسول الله من از دل دوست می دارم این غریب را که گذشت
رسول علیه السلام فرمود که برو او را اعلام ده و اگر حکمت و سیر این اشارت را در قلم آرند در اثر شود مقصود دیگر آنک هر باری
لطفی و رحمتی و پادشاهی از جناب مستطاب شاه عالم اعلی الله رایته نوبتو تسبیح این پدر می رسید شادمی شدم از دو وجه یکی فرط
محبت و هوا خواهی که محب هرگز در بند کمال و نیکو نامی خود نباشد در بند کمال و نیکو نامی محبوب باشد و بدان شاد باشد و این
مسئله ایست از درس مدرسه عشق نمی توانم درین غلو کردن که سیلاب این بحث مراد را باید و نامه را و هم نویسنده را شیخ المشایخ
حسام الدین امیر القلوب ادام الله برکتی که درین مدت یکدم از دعا و ثنا خالی نبوده است دیگر موجب شادی این پدر و احسانهای
این شاه اعلی الله دولت آن بودی که کفتمی الحمد لله که محبت و هوا خواهی من این اقبال را الا زال متضا عفا موقع و لایق افتاد
زیرا از صفای جوهر محب باشد که محبت او بر جوهر لطیف افتد زیرا هر که هست در همه هزار عالم هر یک محب و عاشق چیز نیست
شرف هر عاشقی بقدر شرف معشوق اوست معشوق هر که لطیفتر و ظریفتر و شریفتر جوهر تر عاشق او غنیر تر **ببیند**
ضروب الناس عشاق ضروباً فاکر منهم اشقهم جیباً مرغ دور را بر مرغ شب تر بچست جندانک نور را بر ظلمت که آن
عاشق نور آفتابست و مرغ شب عاشق ظلمت و شرح این مسئله هم اطناب عظیم و شاخ و بیخ بسیار دارد شرح الله صدرکم
وایدکم بروج منه از جمله آخ قال کفتم بر بالا گرفت آفتش اقبال و دولت شاه عالم و غالب شدن شمشیر نفاذش انفاذها
الله و امضاها و اعلاها مادامه الشمس وضحاها یکی آن بود که آفتاب عنایتش بر بندگ اش فرزند غریب روح الامر افضلهم
نجم الدین لزال نجمه مستنیر اس شمس دولة سلطاننا فضل الله علی السلاطین بالاقبال و الکمال و حصول الامال افزون شد
و او را مخصوص تر کرد هم در بارگاه حلم و پایه تخت و هم در بارگاه حلم و رحمت دل مبارکش خود چه جای اینست که خود جمله اشارت
و اندیشه های شاه عالم نجسته و هایون و میتر اقبالست دم بدم که خاطر مبارکش سوی ضعیفان و مظلومان نگرانست
و چشمش سوی دادخواهان و محتاجان ملتفتست لاجرم نظر عنایت من جاء بالحسنة فاجاب بها و دولتش نگران باشد

وجه

داز

سلطان سلطاناتان جل و تعالی دم بدم افزون باشد حضرت حق باند بزرگ دنیا که برهنه شو پیش شاه تا عیبهای بی وفای
ترا ببیند و فوشوی از خود حقه و در فیه خود را با آب کروهات تا آنج شاهیان بیک رنگ فئات را در آخر د و ک خود دیدند و از عشق
بازیها با تو و مهر پیوستن با تو پیشان شدند این شاه در اول دولت ببیند و دل مبارک تمام در حضرت مابند تا هر دو ملکش
از دیگران میفرزاید و مخلص شود و من تو گل علی الله فص حسبه و هر سطر ازین نامه نکته ایست که شرح می باید کردن تا ظاهر حق
بفهمد و یک خود تا در لیش نکند اما از غیب تطویل ترسانم و از خراخواهانم که بر خاطر عاظم و صمیمینر واضح و مشکوف گردد
الله ولی الاجابه و دعوه المخلصین مستجاب **نام یکم** ملک تعالی جل جلاله که مالک الملکست یکی را ملک دنیا منحصر کرد اند
و تاج عزت بر فرق او نهاد و بر تخت مملکت نشاند و بقاع و بلاد را مستحق و رام فرمان و اشارت او گرداند و دلهای سرکشان را
طوعاً و کرهاً خاضع و منقاد او دارد و خزاین و عساکر را فدای مرادات او گرداند تا با لطف خزان و قهر عساکر مکافات
هو اخواهان ملک خود کند و صدر منیر و نقد نقره و زر را بنام و القاب و خطبه و سکه او مرسوم گرداند و در زمان اندک
اس همه رقوم عجب را که بر لوح خال مهندس قدیم نقش کرد هر شبی می کند که فحی نایه النهار تا در نی خبری شبه امیر اند
نه مامور نه حاکم ماند و نه محکوم نه ملک ماند و نه مملوک تا بداند که این خطوط محکوم دست مهندس سیست و چون بوی بزرگ
شب مرگ بکلی می کند تا همه را معلوم شود که این غواص ملک نابایدار نمونه ایست و اصل طریقیست از بعضی اعلام ملک پایدار
و تاج و تخت و عسکر و مخزن پایدار که هر خیالی نمونه حقیقتیست و هر خوانی نمونه تعبیریست و مصروف بودن همت عالی
ملکانه بیعاصانه ملک لاس را بر و نه معظم و شون و بلفای حضرت لیزال و اجتهاد و رضاطلی و دل داری فقر و عاقبت
اندیشی و اعتماد بر عدوهای حق خوا بیست که تعبیر این علو مرتبت و کمال عنایت و حسن عاقبت آن یگانه حضرت ادام الله علوه ایست
خصال خوب او گواه کمال اوست این سعادت توفیق که بخشیده استش نه نهایت و بی انقطاع باد لطفهایی که فرمود در حق
فرزند اعز صدر الدین معلوم شد شکرها گفته آمد امید داشته می شود که در تاخیر نیفتد که فی التاخر آفات الخیر
لا یؤخر عجلوا بالصلوه قبل الفوت نواب می گویند که از کجا دهم و چون کنیم حضرت می گوید استاد تو عشقت جو آنجا بری
او خود بزبان حال گوید چون کن جاره نفس خود و فرزند از خود که عدو ویند و عدو جان و ایام ویند و مانع و حجاب ویند
بصدور می تواند کرد و حاره اهل حق و نکو بندگان و نازنینان حق که از بعضی امتحان حق تعالی ایشان را حواله کرد بکسانی که ایشان
دعوی محبت حق می کردند و قرآن و او را می خواندند تا منافقان گفتند انطعم من لویشاء الله الطعمه جنین خدای که ایشان
دعوی اختصاص می کنند بوی نمی تواند همات خالص خود را بر آوردن که بغیر حواله می کند جواب فرماید که والله خزان السمی
والارض و لکن المنافع لا یعلون نمی دانند که از بجز ابتلاست که رضای این بندگان ما رضای ماست که ما رضای خود را در رضا
ایشان نهان کرده ایم از کجیل بصفت اسمان برای رضای من نیامی ابلیس وارد در مقام قهر باشی و اگر تاپشت کا و ماهی فروردی
در تواضع هر او هر س خود رضایابی قال ما وسعنی ارضی و ما وسعنی سمای و ما وسعنی قلب عبدی المؤمن در رضای خود در
رضای ایشان نهاده ام رضای ایشان جو که عاقل و مقبل است که هر چیزی را آنجا بچوید که بر نهاده ام از صد در طلب زاهدان
دل زمردان طلب زناداران و الباقی مشکوف و معلوم الله الله درین باب بنوای حواله نکند و ما غلظت رقاب الاسبی حقی
با نفسها تو کت ما عناها **نام دوم** همان خدای که ما را طریق می نمود امید دارم که سال کند طریق رسال خدای جل جلاله
و توالی انضاله کوا هست و مطلع و کفی بالله شهیدا و من اکبر شهادة قل الله که صورت و تصویر فرزند غریز الخی الایمه و المعید
تاج الفضلاء و المفیدین ذ و فنون انیسر الاولیا ولی بهمان جوهر کانی انور الالهة فخر الاجله جمال الدین باغه الله تعالی اعلی مرتبه
البصیره و الیقین فضلته علی کثیر من عبادہ المحبتین و خیال فرح افزای صدیق سیمای هایون منظر مبارک منجر پاک باز شریف راز

تخلف

لیلاد و نهار آدر پیش نظرست نه جنانست حلاوت صحیح و صدق آن عجز که هیوب غبار نسیان آثار تصور عجز بر شرف از نظر
 دیده و دل هم در زمان و تواتر همچنان محو تواند کرد که اخلاق ملکانه آن عجز بر ناسخ طولی لحد منسی است و باین همه استسقای اشیا
 و جوع البقر آرزومندی هیچ بوفاداری و غمگساری تصور و خیال سیر نمی شود و راضی نمی گردد و هیچ مجمع باران مجالس ذکر و مزار
 نیست که تمنای حضور آن فرزند مختلف کشته است امید از جامع شتات و منزلت البرکات و قاضی الحاجات جل جلاله داشته می آید
 که غزق قریب غیر بعید صوارف و مواج را از میان بردارد و چون تحت بقیس و جسم ادریس آیتک به قبل آن بر تدا الیک طرفک انما
 امرنا لشیء اذ اردناه ان نقول له کن فیکون اسباب لطیف ظریف فراهم آورد که دیدهای تشنه بدیدار آن فرزند مسرور و روشن گردد
 ان الله علی ذلک قدير وبالاجابة جدیر آخ از نفقات کم باشد علینا و آخ در بایست آن فرزند است حوالینا طمحه است که تاخیر نفس ماید
 قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله في ايام دهرکم نجات الافترضوا لها نزد محققان این نجات انفاست برادران نیست که سبق یافته اند
 برادران دیگر انفاست ایشان و نظرهای ایشان و آسیرکاری با ایشان نجات و مواهب و عطایا و خلعت حقیقت غنیمت داشتند
 و غیر از اسل داشت عین آن غنیمت داشتند **برمدار** از مقام مستی **سرها** بخانه که خوردی **مستان** سلامت می کنند
 آن مستان که هزارند یکی اند علیک السلام آن باشد که بیانی نه آنک از دور بکوبی و بنویسی بلک بدان وصال که در یک خانه ایم قانع بناید
 بودن بلک بدانک در یک پیرهن جمع باشی قانع نباید بودن که پشمانی آرد باری جل جلاله که جامع اجباب و موقوف اصحاب و نریل الحوائج
 و دافع هجرات و کار ساز زمین و آسمانست عالمست و شاه دست و کفی بابت علم ما شهید که اگر ممکن بودی درین مدت و فرصت دست
 داری و مواجی که در قلم نمی آید و پای بندهای محکم که خاطر روشن برادر اعوان محمد رسین و المعیدین اعلم اعدا لاجد اسعد اشرف
 ارواح افضل اکمل مجد الایمه سراج الایمه ملکی الاخلاق صفی الاعواق النجم الزاهر والبدر الفاضل مع بقية القابه واوصافه
 الاصلية الجلیة ادام الله علوه و فضله و توفيقه و ارشاده الی سلوک احسن السن و تقبل حسناته و تجاوز عن سيئاته
 و اسبغ علیه کراماته و ضمیر منیر خیر اندیش شفقت پیشه سخا شدار و فاد ثار مبارکش از آنکه حق تعالی چه مواج و پابندها
 پیش صد جو چیزی را محبوس گرداند و وابسته جانی کند بندری نه از آهن نه از نخته نه از موکل نه از شهر بند آئیندهای
 روحانی که از بندهای آهنین مخلص بود و از موکلان ترک کنخن ممکن بود و از ان روابط روحانی که انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا
 این اغلال روحانیست که نامش قضا و تقدیرست در کردن خاص و عام تا یک کام نتوانند از محکوم و مقدر و بیرون نهادن که اگر
 چنین مواج نبودی برین برادر صد بار عزم کرده ام و مستعد شده ام تا بدان مقام آیم بخودی خودی رسالت و نبی کتابت
 از بی صبری و کثرت اشتیاق و طول فراق **شود** کثرت اطیر من شوق الیکم و کیف یطیر مقصود الجناح توقع از وفاداری و برادر
 و حسن عهد و مودتی و رابطه که بقلم شرح نتوان کرد و نه بزبان در بیان آید و آن مودت مودت مودت بشوایس لغت و حسنیت
 که الارواح جنود مجتهد **برادر** راصل یکی بدست جان من تو پیدای من و تو و نهان من تو حامی باشد که گویم آن من و تو
 برخاست من تو از میان من و تو **اگرچه** این اعمام بطریق تاویل و تشبیه فهم کنند و دراز روح شریف و فقیر صفت درویش
 آن برادر که بسمع تاویل و تحریض دین کلمات تا مل کند جندانک مکان دارد علایق را سهل گیرد و توقع نفعی که از جایکا همت
 عدم انگارد و از ان توقف و طمع اعراض کند و از دعوتی که وسیلت ساخته است و منتظر مکافات آنست از ان طایفه آن توقع را
 قرض هدیه حضرت که مرخ **الذی یقرض الله قرضا حسنا** و بدین طرف تشریف دهد اضعاف آن حق تعالی میدارد از ان جلال تر
 و از ان یا کز تر که از الله بر زن من پشاه بغیر حساب و من تو کل علی الله فهو حسبه و معلوم باشد که الجماعة رحمة و الفرقة
 عذاب **لا سیما** وقت ما که بغیر قتهای دیگر نسبت ندارد فرقت میان عشق کرجان خیرد با آنک بریسمانش بر خود بندگی
 الله الله الله محتاج نگرداند بنوشن نامه بار دیگر بعد از این نامه تا ثواب آسمان زمین میاید و امام یکانه برادر اعوان سراج
 مجاهد طالب الحق ام الله مراده و مراد اجتهاد لیلاد و نهار استسم اخبار و اماران و ادرست از صادر و وارد و بهر کس وصیت

صیاه

می کند که تحریض کنند ببالغ مابطن و شرایط نیابت از ان و رنا اکنون هیچ کم نکرده است و سلام می رساند علی التجرد و می گوید
 که همه چیزها را سهل گیر بر عادت علو همت خویش که آن همه را عوضها هست و ملاقات بقیه عمر را سهل بگیر خود را بجزدی زیاد محترم
 در عمر نصیب خوش آن دم بای. **دوازدهم** که ضایع نکلی آن دم را **زیرا که** جان می در کم **یانی** و باقی یاران از فتنها و درویشان با جمع هم
 مشتاقند و منتظرند که انتظار الزبالا مطار السماء زیرا بارها هیچ مدد از جوی نیست مدد او از آسمانست انشاء الله تعالی با سرع
 الزمان و ابرک احوال ملاقات حاصل شود آمین یا رب العالمین غلام و ارزاقی هست در خزینه کرم که تو تنها هر چند آنجا بود
 دست ندهد و ما هم نمی توانیم هر چند بطلبیم نیایم چنانکه آهن مقدحه هر چند تنهائی سنگ حرکت کند ستاره آتش بر نیاید
 و همچنین سنگ آهن و همچنین هر دو بی سوخته و همچنین هر سه بی دست عمل کنند که الجماعه رحمه و این سخن را تمثیل بزراند بلکه
 تحقیق و واقع داند و بدین عمل کند متوکلا علی ربه آب را بر سر زنی سر نشکند خاک را بر سر زنی سر نشکند
 آن را و خاک را بر هم زنی بر سر زنی سر بشکند الرفیق ثم الطريق الحار ثم الدار الذین یعاتلون فی سبیله صفا کانتهم بنیان
 مرصوص جان بر هم جفینده که دیوار مرصوص که یاد در میان بکنند و سیخ پولاد هم بحیله راه نیاید از غایت التصاق ایشان
 با هم دیگر چون نصرت موقوف جان التصاقست بشهرهای پراکنده بودن از هم دیگر جدا بر امید نصرت و چندی دارد می فرماید
 کز جی آخرج شطاهه یس اجماع فی شها شرط نشو و ناست که همان یکدانه را در همان زمین در همان هوا بکاری تنها آن نشوینا
 و اگر نظایر و شواهد این بنشته آید در طوایر بکنند قل لو کان الحرم مداد الایه لوطا ملئت فیہ قلیله تبت لک من قلیله کثیرا
 قلیله یدک علی کثیره از انبار مشتق و از کلستان دسته میش توان نمونه بردن انبار را و باخ را نتوان بازار آوردن نمونه
 بستان را نتوان شهر آوردن الهه الله و ایانا ما محقق به آمانا و یصلح به اعمالنا آمین یا رب العالمین **نامه چهارم** الله یجمع بیننا
 و یرفع البعد عن بیننا فمفح الابواب و مسبب الاسباب ایام و اوقات فرزند غریب مخلص و شردن و فنور و حانی واسع الصد
 رفیع القدر افتخار العلماء و العار فی صلاح الخیر الدین ادام الله علوه در بصیرت من مکاسب و در عالیتین مطالب کداراد
 و رفیع الدرجات سیران روح مطهر مقدس او را در اعلی المراتب سایر داراد بمنه و جوده سلام و تحیت ازین اندر مخلص مطالعه
 فرماید و معلومست که قسمت ربانی و تقدیر آسمانی احوال اجتماع دوستان بجانان چون موج دریا در جزر و مد می دارد و بقی
 حال چون بحقیقت بگری جمعند من حیث المعنی و در تکمیل حال هم دیگرند چنانکه جزر و مد و اجتماع و افتراق امواج در هر دو
 مکمل حال دریا و اهل دریا اند و چنانکه کوه و قریب از آن مکمل حال ایشانست در طلب ظفر و نصرت اگر چه بظاهری یکی در کرب باشد و دیگری
 در رفوان معنی مخالفت نیست خرف و شانه یکی یادگری در جنگند لیک چون رنگی متفوقیک کارند با این همه قادر بر اطلاق که
 قدرت او مقصور نیست بر یک صفت بلکه شاملست بر همه اوصاف و همه احوال نادرست که ظاهرا و باطنا دو ستار اجتماع دارد
 و این غرض معنوی را موقوف اجتماع ظاهر صورت ندارد بصورت و معنی جمعتان دارد تانه ظاهر گریان باشد از فوق و تانه باطن
 گریان باشد از فوق مقصود قدرت عظیمست که هیچ کوی از لطف و رحمت و بخشایش از ان افزون باشد حدیث عن النبی و لا یخرج
 ایام مفارقت آن فرزند سالها نمود در شدت و کراهت التماس و رود از لطف فرزند که در ان کوشد که بدینجا بنایت مراجعت فرماید
 که سنه الهجر سنه و عهد موصلت شیرین لطیف خود را هدیه آرد مقبول و میرور خواهد بود انشاء الله تعالی که مانعی و علابی
 پیش نیاید که فواید را پویشیده گرداند ارواح مجاز منتظرند امیدست که شاد شوند بی توقف بلقا و مکالمه و محاد
 و افادت و افاقت لطایف می برش که کفوندارد لا زال متضاعفا متضاعفا و ان لا ربک المسمی جاوید و واسع الصدر

نامه پنجم امیر امیر زاده محسن مخلص عالی همت المتوجه لطلب العلوم الخریص علی احوال الفضایل طهر الدین حصل الله
 مراده و شرح صدره و اقر عینه و عیوننا برویتکم و لقیاکم و عن عیننا لا اخلاکم شفیح گرفت و اورد داعی ادربا
 کردن و الحاح کردن لیک تطویل زلفت از خوف ملالت جسم نخیف مرناض و لدری ادام الله علوه امیدست که شفقت

ابرو و المقبول باشد و سخت تاین و مشتاقست و محتاج بارشاد و معاونت اینز ولد و عهد ها دارد که نفس و مال فدای شما دارد
 و هیچ دریغ ندارد و والد را خود این دعوت کار خود بود مادر موسی ام که از شاهم شیر فرزند را بجا خواهم و السلام **نام ششم**
 عالم السیر و ما فی الحجاب . الم یحذر و اسمح الیدی مسیح العدی . و یحل اییدی الاسد اییدی الخربانی . وقد عاینوه فی سواهم و ریا
 اری مارفا فی الحرب مصرح یارب . تعوذ ان لا یقضم الحیت خیله . از الهام لم ترفع جنوب العالین . ولا ترد الغدران الا و ما
 من الهم کار بحان تحت الشقایق **تور** فرزند غریز فرخ الدین و روح المد رئیس کلاه الله و رعاه و من الخیر و السعادة **کلاه** سلام و
 این بد را منقطع نداند نه روزنه شب نه در فراق نه در تلاق لیکن اینم چنانم که پروای سلام علیه نیستم از حیرت حیرت افرونی که او را خطا
 این کنند سلام کنند کار که انت السلام و منک السلام و الیک يرجع السلام یا منتهی الا و هام تبارک و تعالی و در همین حالت ناپروای
 از کال و غور و غلیان شفقت و فرط مهر که در حالت مرگ و عقبه مرگ هیچ آن مهر آن کوشش نمی آید که یالیت قومی یعلون بما غفر فی ربی
 قیل قتلوک و قتلوک و لم یقطع النضح عنهم لاجیا و لامیتا لانک یاصح **لا ینتصح** بر رسته در نصیحت و مهر فی بر بسته از فرط این
 شفقت این چیز حزن شوش نبشته شد در دل و بی دست نه هشیار نه مست نه نیست و نه هست در وصیت جمت رعایت شاه زاده
 ما در و شنانی دیک دیده ما و همه عالم که امر و در حواله و جلاله آن فرزند است و گفته از کربا جمت امتحان عظیم امانت سپرده شد
 توقعست که آتش در بنیاد عذر ها زنده و یکدم و یک نفس نه ضد و نه سهو و کوکتی نکند و وظیفه مراقبتی را نکر داند که در خاطر
 ایشان یک ذره تشویش و وفایی و ملاکت در آید خود ایشان هیچ نکویند از پاک کوهی خود و عنصر شاه زادی و صبر
 موروث بر رسته **یکجه** بطا اگر چه دینه بود آب در یاش تابسینه بود اما نذر از مرصاد و اشهاد و مشهور و ارواح الهی
 که مراقبت در یات طبیات ایشانست که الحقتنا بهم ذریا فیم الله الله الله الله الله الله الله الله و از بهر بسید روی ابدی
 این بدر و از ان خود و از ان همه قبیله خاطر ایشان از عزیز عزیز دارد و هر روز را و هر شب را بچون روز اول و شب کرد که دارد
 در رسید کردن بدام دیک جان و نپندارد که صید شده است و محتاج صید نیست که آن مذهب ظاهر بینا است که یعلون
 ظاهر من الجوه الدنیا که ایشان نه از ان عنصرند که کهنه شوند نصرت عنایت ازلی از ان و افر ترست که در در و دیوار ایشان
 منور و معطر بنا شد که والتین و الزیتون و طور سینین که قسم مجاد اتیست که روزی قدم ایشان بر انجا رسیده است تا مرتبه باعلی
 اورایت کیدی یختر علی الارض ایش تصنع به قال لا استطیع الجواب یا رسول الله ابعل جن عینی ما واه و هشو فرادی شاه راعده
 نفسی فیه من المجرمین المقصرین فقال للنی صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی اول دنا اکبادنا متشی علی الارض و الله الذی لا اله
 الا هو که هیچ کله نکرده اند و بیعام نکرده اند نه با یمانه با اشارت نه تعویض ملک شکرها و دعای متواتر و متعاقب و صد آرزوی
 از جنس معاشرت و مروت و دلداری و دقایق مراقبت الاتی گفت خلق اشارت ایشان چند روز است که از صدای عالم جان و و رای
 عالم صورت صوت فی صورت بچوشم می آید و برای خلد ندانم که حکایت حالست یا مال امتحان بقدرت یا نسبه فی الجمله
 هر سه با الله من سیر النقیات فی و آفات الشکات فی الحال و المال بحی محمد و صحبه خیر صعب و آل اذ ان ارواح یکدیگر نیست
 و صد فی و هزار بی **تیر** خاستن از جان و جهان مشکل نیست مشکل سر کوی تو بر خاست نیست . ما زال الفراق فراق الوامق الیک
 هدا الفراق فراق الروح و الجسد من خود دانم که تو حطانی ناید لیکن دل عاشقان بر اندیش بود و این وصیت را محفوظ دارد
 و منکوم و با هیچ کس نکوید حدیث این نبشته که درین سر ریت و سخنهای دیگر نمه این و مختص این در خاطر بسته امکان نبش
 اما حور پاس این در دارد و نکوید که می دارم در که کم از برکت آن با پس داشتن آن باقی که معلوم او نیست معلوم شود و جیز دیگرین
 مزید من عمل ما علم او رثه الله علم ما لم یعلم جاوید بیدار باد و هشیار درین کجین گاه با اخطار آمین یارب العالمین هر کرد و است
 دارد حضرت تجهم و تجبونه اندک زلت او را صد هزار مکافات کند و آن دیگران را بگوها نیکرد هر کرا سن بصحی ادا داند آن
 بیگانگیست این کلمه یاد کارست از سلطان الفقرا عظم الله قدره **حاکم قال الله** و انکظین العیظ و العافین عن الناس و الله بحی

یعنی افرای
 عانت شوکر و فطن
 بودند از الو
 رصعد و فنا
 هر کرا زست
 ه واجبه

در قید

العقد

وَفَقَّهَ اللهُ عَلَى الْعَفْوِ الْكَبِيرِ وَالْحَلَقِ الْعَظِيمِ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلًا بِهَا وَخَاطِرُ فَرْزَنْدِ عَزِيزِ قُرَّةِ الْعَيْونِ اِفْتِخَارِ الْمَدَرَسِينَ مَوْسَى
زَادَهُ اللهُ عِلْمًا وَارْتَقَى رُجُومَ السَّمَاءِ وَبَرَسَتْ نَجْمَاتُهَا فِي سَمَاءِ الْمَدِينَةِ وَبَدَأَتْ بِهَا كَلِمَاتُهَا
مُخَلَّقٌ خُوبٌ وَخَلُّهُ مَجْبُوبٌ خُودِ اِحْتِمَالِ كِنْدِ وَعَفْوِ كِنْدِ وَرُودِ بَشَهْرِ اِيْدِ وَنَقْلِ كِنْدِ بِمَارِكِي وَشَادِي تَاهَمِهِ رَايَقِيرِ شُودِ كِهْ دَرِ خَاطِرِ عَزِيزِ نَشْرِ
وَأَزَارِي نَمَانِهِ اسْتِ از مَخَالَفَتِهَايِ مَخَالَفَانِ وَايِنِ الدَّ بَارِ دِيكِرِ مَمْنُونِ مَنَّتِ عَظِيمِ مَنَّتِ وِبِرَانِقِيَادِهَا وَاِحْسَانِهَايِ سَالِفِ مَضَاعِفِ وَمَنْظُمِ
شُودِ اِنْتِ اَللهُ تَعَالَى هَرِ جَدِ كِهْ يَارَانِ نَوْتِ مَحْتَمَلِ يَارَانِ قَدِيمِ رَا فَرَا مَوْشِ مَكِنِ يَارِ نَوْتِ اَكِرِيكَانِهِ اسْتِ يَارِ قَدِيمَتِ هَمِ اِرْخَانِهِ اسْتِ وَاذْ كَرِ
صَبَابَتِنَا اِيْلِكِ وَشَوْقِنَا وَاِرْحَمِ بِنَاتِكِ اَنْهَرِ صَغَارِ وِبُوشِيهِ نَبَاشِدِ بِرِ عَقْلِ رَاكِ اَنِ فَرْزَنْدِ عَزِيزِ كِهْ دَرِ نَقْلِ كَرْدَنِ تَعْجِيلِ اِنْبَاءِ بَرِي
دَرِ رِوَقْتِ وَسَايِهِ اَفْكَرْدَنِ بِرِ فَرْزَنْدَانِ عَزِيزِ وَبِرِ شَاكِرْدَانِ مَسْعَلَانِ بِصَالِحِ بَسِيَارِسِ كِهْ بِتَقْضِيلِ نَتَوَانِ نُوْشْتِ وَبِسْتَرْدِ هَانِ دَرِ كُوِيَانِ
وَإِبْطَالِ كِيَرِ اِيْشَانِ وَمِصَالِحِ تَسْلِيِ وَدَفْعِ مَلَامَتِ خَلْقِ وَخَلُوتِ وَاسْتِرْوَا حِ بَعْرَلَتِ اَفْزُونَسْتِ بَلْكَ اَضْعَاغِ اِيْنَسْتِ وَهَرِجِ فُوتِ اَرْمِصَالِحِ
بَاغِ اسْتِينَا سِ وَاسْتِرْوَا حِ مَخْلُوتِ بِرِ عَايَتِ اِجْتِمَاعِ وَمَعَاوَدَتِ اَنِ هَمِهِ بِمَجُورِ شُودِ بِاَضْعَاغِ اَنِ مَنِ حَوْلِ اَلْهُومِ هَمَّ وَاَحْدَا كِهْ اَللهُ سَايِرِ
هَمِ مِدِهِ وِعَسَى اَنِ تَرَكِ هَوَا اَشْيَاءِ وَهَرِ خَيْرِ لَكُمُ وِعَسَى اَنِ تَجُوبُوا اَشْيَاءَ وَهَوَا شَرُّ لَكُمُ حَقَّتِ اَلْحَقَّةُ بِالْمِدَاكِرِ وَحَقَّتِ النَّارُ بِالشَّهْوَاتِ
مَنْ بَدِ كَمُ وَتَوَبَّدِ مَكَافَاتِ كَفِ بِسِ وَفَوْقِ مِيَانِ مَرِجِ تَوْحِيْسْتِ كُو اَللهُ اَللهُ زُودِ زُودِ جَوَانِ يَارَانِ شِيْمَرِ اَشْيَانِ وَجَوَانِ تِيَرِ اَرْتَبْضِهِ كَمَا نِ
اِيْنِ دَعْوَاتِ رَا اِيْجَابَتِ كِنْدِ بِقَلْبِ مَسْشَرِجِ وِعَارِضِ مَنْفَسِحِ اَلْجَمَاعَةِ رَحْمَةُ اَكِرِ اِيْنِ رَحْمَتِ مَخْفِيِ نُبُودِيِ اَزَادِيِ ذِكْرَانِ فَايِدِهِ بُودِيِ حَالِ اَلْمُصْطَفِيِ
عَنْ ذَلِكِ اَخْرَجَ اَشْجَارَ وَنَامِيَاتِ دَوْنِ مَجْمَعِ حَيَوَانَاتِ وَبِجْمَعِ حَيَوَانَاتِ دَوْنِ مَجْمَعِ اَدْمِيَانَسْتِ دَرِ خُوشِيِ وَاِنْسِ وَبِجْمَعِ اَدْمِيَانِ وَنَحْمِ
يَارَانِ هَمْدِ رِدَسْتِ وَاَكْرَسِيِ وَاَلْفَنِيِ بُودِ مَخْلُوتِ بَايَارَانِ هَمْدِ رِدَا فَرْزَنْدِ شُودِ اَلْحَلْوَةُ خَيْرٌ مِنْ حَلِيْسِ السُّوْ وَاَجْلِسُ اَلْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْوَحْدِ اِيْنِ ضَعِيْفَانِ رَا
اَزْمَلَتِ نَحْمِ وَوَسْوَسِ رِوَقْتِ خَلَاصِ هَمْدِ وَاَزَادِ كِنْدِ مَنِ اِيْجَاهَا فَكَانَ مَا اَحْيَا النَّاسَ هِيْعَا اَزَادِيِ بِاَلْبَطْفِ خُودِ بِنْدِهِ كِنِيِ نَزَاكَتِ هَرِ اَرْبِنْدِهِ اَزَادِ كِنِيِ
جَا وِيْدِ مَحْسُوعِ عَا فِي وَصَا فِي بَادِ اَمِيْنِ يَارَانِ اَلْعَالَمِيْنَ وَصَلِيَ اللهُ عَلَيِ اَلْمُصْطَفِيِ اِمَامِ اَلْحَسَنَاتِ وَنِظَامِ اَلْكَرَامَاتِ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاهْلِ بَيْتِهِ اَجْمَعِيْنَ
نَامِ هَشْتَمِ سَعَادَاتِ نَامِهِ بِمَشْهُورِ رَا حَتَا اَفْزَايِ دِلِ دِجَانِ اِرْحَمَتِ اِفْتِخَارِ اَلْاِمْرَانِ مَخْتَصِرِ اَلْمُلُوكِ اَلْسُلَاطِيْنَ عَالِمِ عَادِلِ مَلِكِ اَلْاِخْلَاقِ
فِي اَلْاَفَاقِ بِيكَانَهُ عَالِمِ نَادِرَةِ اَلزُّبَانِ اَلْحَسِيْبِ اَلنَّسِيْبِ وَوَلِيِ اَلْاِيَادِيِ وَاَلْاِحْسَانِ مَجْدِ اَلدُّلْتُو اَلدِّيْنِ عَلَاةِ اَلْاِسْلَامِ وَاَلْمُسْلِمِيْنَ نَاصِرِ اَلْهُدَى وَاَلْبَقِيْنَ
مَعَ سَايِرِ اَلْقَابِ اَلَّتِي فِي اَلْاِصْحَارِ وَجَلَّتْ عَنْ اَلْاَفْشَاءِ وَاَلْاِظْهَارِ اَدَامِ اَللهُ عُلُوْهُ وَكَبَتْ عَدُوْهُ وَاحْسَنَ عَاقِبَتَهُ وَبَسْرَهُ لِيَسْرِيِ وَجَنَّتْهُ
عَنْ اَلْعُسْرِيِ رَسِيْدِ مَبَارِكِيِ وَشَادِيِ وَصَدْرُ كُوْنِهِ رُوشَنِيِ جِسْمِ بَدَنِ اِحْصَالِ شِدْ دِلْدَارِيْهَا وَكَثْرَتِ نَوَائِيْهَا وَمِوَالَاتِ وَمِوَاخَاتِ بِاَلْفَاظِ
لَطِيْفِ ظَرِيْفِ مَهْرِ اَفْزَايِ عَمِ سُوْرُ رُوحِ اَفْزُوْرُ صَدْرِ رِكْسْتَانِ رُوحَانِيِ كِتَابِ وَمَنْطِقِ اَلطِيْرِ سِيْلِمَانِيِ خَلْدِ اَللهُ دَوْلَتَهُ وَاتْمِرْغِيْنَتَهُ وَنَصْرَهُ
اَجَبَتَهُ كُوْشِ رَا حَقَقِهَايِ رِيْزِيْنِ مِصْوُوحِ مَحْسِيْدِ وَهَوْشِ نَا مَنظَرِ مَدِّ بَصَرِهِ دَرِ بَارِ كِتَابِ لَدِيِ كِتَابِيِ فِي سَطُوْرِ كَلِمَاتِهَا مَخَانِقُ دَرِّ فِي صَدْرِ اَلْكَوَابِ
وَاعْزَابِ مَسَا اَلْعَالَمِ عَلَيِ اَلظَّمَا وَاَلطِيْبِ رِيْاَسِ نَسِيْمِ اَلْجَنَابِيَةِ حَمْدِ خُدَايِ فِي نَهَايَتِ وَشُكْرُ اُوْ كِهْ كَلِ جُودِ اَزَادِيِ اَنِ عَا جُوسْتِ كِهْ لَا اَهْصِيْ شَاءَ
عَلَيْكَ اِنْتِ كَمَا اَثْبِتْتِ عَلَيِ نَفْسِيْكَ بِقَدْرِ اِمْكَانِ مَشْرِيِ كِهْ اَلْقَلِيْلُ عِنْدَ اَللهِ كَثِيْرٌ وَمَا لَيْدِرُكَ كَلِمَةٌ لَا يَتْرُكُ كَلِمَةً كَلْفَتَهُ اَمْدُ كِهْ اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلَيِ فَضْلِهِ
قَدْ وَصَلَ اَلْحَقُّ اِلَى اَهْلِهِ مَعْشُورِ سَمَا اِنْ شِدْ نَابَادِ جِيْنِ بَادِ اِكْفَرِشِ هَمِهِ اِيْمَانِ شِدْ نَابَادِ جِيْنِ بَادِ اِيْمَانِيِ كِهْ بِرِيْشَانِ شِدْ اَزْ شُؤْمِيِ شَيْطَانِ شِدْ
بَا زَانِ سَلِيْمَانِ شِدْ نَابَادِ جِيْنِ بَادِ اَنْتَرَا خَلْقِهَا خَوَانِدِهِ اَمْدُ تَا خَلْقِهَايِ اِيْنِ مِشَارَتِ جَزْمِ نَبْدِ مَقْرُونِ نَبَاشِدِ وَايَةِ اَلْكَرْسِيِّ خَوَانِدِهِ اَمْدُ تَا اِيْنِ نَحْمِ
بَدَنِ نِيْكَوْ خَوَاهَانِ دِيْنِ وَدَوْلَتِ دَايِمَا مَثْبُتِ بِاَشْدِ مَقْبُولِ بَادِ اَنِ دَعْوَاتِ رَا كِهْ بِجَمَانِ اَنِ دَوْلَتِ وَهَوَا خَوَاهَانِ اَنِ سَعَادَاتِ فِي مِشَارِقِ اَلْاَرْضِ
وَمَغَارِبِهَا دَرِ خَلَا وَا مَلَامِيِ كُوِيْنِدِ فَضْلِ وَبِدِيْرِنْدِهِ اِيْ نَهَايَتِ خَوَا اِيْرِنْدِهِ بَادِ چِهْ مَنَّتِ بِاَشْدِ وَبِهْمِ وَصِيْتِ حَاجَتِ اِيْدِ نَهْرِ دَعَا كَرْدَنِ دَرِ
بَابِ كِهْ هَرِ كَرْدَانِ كِيِ بِيْدَارِ اِيْسْتِ دَانْدِ كِهْ دَعَايِ اَنِ دَوْلَتِ دَعَايِ خُوِيْشْتِنَسْتِ اَزْ وَجُوْهِيِ اَزْ يَكِرْ وَجُوْهِيِ اَزْ اَنِ وَجُوْهِيِ كِهْ دَرِ نَظَرِ حَقِيْقِ مَاهِمِهِ يَكِرْ نَسِيْمِ
مَا خَلَقْتُمْ وَاَبْرَأْتُمْ اَلْاَلْكَفِيْسِ وَاحِدَةً وَهَرِ عَضُوِيِ كِهْ رِيْسِ تَسْتِ اُوْ وَاَقْفَرِ تَسْتِ بِرِيْنِ اِتْحَادِ لَا جَرْمِ هَمِهِ صَدَقْتِ نَهْ رَا كِهْ هَمِهِ صِلَحْتِ نَهْ جَنَلِكِ
يَارِيِ تَعَالَى اَنِ مَرْدِهِ رَا مَقْدَمُهُ مَرْدِهِ اَلْبَرِ كَرْدَانْدِ كِهْ هَمِهِ مَرْدِهَايِ عَالِمِ بِرِ تَوَا اَنِ مَرْدِهِ خُوْشِ اسْتِ وَاَكِرِ تَوْتِ وَتَابِ اَنِ مَرْدِهِ اَلْبَرِ نُبُودِيِ رِجَاهِ
هِيْجِ مَرْدِهِ رَا مَرْدِيِ مَنِ خَالِ وَكَاهِ دَاشْتِيِ اَنْكَسِ كِهْ بِرِ تَوْعَطَايِ اِدْ كَاهِ رَا كِنْدِمِ دَاوِدِ وَاِنْحَمِ دَاوِدِ وَخَاكِ رَا هَسْنِ مَرْدِمِ دَاوِدِ نَابِ اَفْتَابِ

مرثه وصال او این مردهای وصال ارواح جزوی را بآمال و مرادات خود مزه داد تا عاقلان بدین قناعت نهند طالب اصل و معدن
و کان به پایان این مرادات و حصول مقصودات شوند تا ازین فروع با آن اصول و وصول یابند و ازین مجاز با آن حقیقت حصول روند
و هر کسی اکابر را بزبانی و لغتی ستایند و محبت نمایند که لغت و زبان هر قوی نوعی دیگر است از منی بزبان ارس و اصطلاح ارس ستاید
و ترک زبان ترکی و درای ظاهر لغتهای مختلف زبانهاست که تازی کوی زبان آن تازی کوی دیگر فهم نکند بصد ترجمان بسبب اختلاف روش
آن هر دو اما ترک تازی با ترجمان تواند فهم کرد و این شیء الایسیخ ^{نجد} و لکن لا یفقهون تسبیحهم ^{دایما ضمیر مبارکش مستغرق}
تماشای گلستان نه نهایت در برای جان فزاینه آن شکار ابعید قریب نیست نمای هست سیکانه نمای شناطرب فزای جوانی انیکر زندگی افروز
باد و حیث ما کنتم فاولوا و جوهش شطره چون سلام آن مخدوم لزال مخدوم و ما رسانیدم حضرت خداوند کار بخیر ادام الله ظلّه ^{کشت} مستبشر
عظیم سلام و دعای رساند و بقلای منیر آن مخدوم آرزو مندست دایما و بدعوات صالحه مشغولست مقبول باد عند الله تعالی و اصحاب جمله
صغیر هم و کثیر هم بدعوات صالحه در عقب خسر صلوات اگر می باشند و تضاعف و تزیاید آن وقت که نفاع عالمیانست می خواهند مقبول باد
مراحت و معاودت عمری از فزیرگان دولت ما مبارک و هما یون و سبب این و اما اهل اسلام باد و بخای سفر که کشیدند و منزلهای خشن که
تحمل نمودند و صحبت بیگانگان و خشونت ایشان احتمال کردند جهت آسایش درویشان و بقای بقیة اسلام مستثمر کرامات و عطیات باد
و سبب توفیق شکر کافه مؤمنان برین سعی و افتاد آن مهر و تخم محبت مسلمان در دل بیگانگان برکت این سفر محصل باد تا ثمرات آن سعی آن سیکان
باشنایی ابدی کشد و مومنان را بروشنایی شکر و آن سعی کجبه اینست سبح سابل فی کل سنبله مایه حبه و الله یضاعف لمن یشاء و بود که
اکابر این رفیق را جهت دفع فتنه کرده باشند و باری تعالی بدین خانه در دلهای آن بیگانگان عشو و شور و آشوب این برنجی پیدا آورده باشد چنان
آن اعرابی و آن بجانب آن چاه رفت جهت آنک قریه پر کند و جگر خنک کند و بتقدیر الهی آنک بیغامبری بیغامبر زاده از چاه تاریک براید و بر تخت
سلطنت نشیند العبد یدبر و الله بقدر کما قال یا تشنه جو اعی این در چه فکند دوی در دلو نیکارینی چون تنگ شکر یابد یا موسی آتش جو
کار دبد رختی رو آید که بر آتش صد صحیح و سخن یابد یا همجو سلیمانی بشکافد ماهی را اندر شکم ماهی آن خنم زریابد و رای غرض آدمی در
کاری صد هزار فزایدست ارادت حق و آن غرض را مهابتینی او کرده است لیقضی الله امر کان مفعولا و عند مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو
هواره ایام و اعمام صاحب اعظم دستور و معظم آصف زمان نظام الملک و وقت افضل اعلام عدل ظمیر الملة المحمدیه
الیف القریة الاخریة منیر العدل علی الهم معیث الامم مجدالدین و نوالدین ابی اللوک السلاطین ادام الله علوه در توفیق افضل اعمال و اکرم
نحوال و تحصیل رضای حضرت ذوالجلال که و ما لا حیدر عنده من نعمة تجزی الابدان و وجه ربی الاعلی و لسوف یرضی مصروف و مستغرق
اولیای آن و لست سرور و اعدای حضرت مقهور و باری جل جلاله اولاً و آخراً حافظ و جامی معین و غفور بحق محمد و آله سلام و بحمت و دعا
و مدحت از خلوص عقیدت و و داد طوبیت مطالعه و نماید و آرزو مندگی بدیدار شادی فزای همایون خوب سیمای سیاه همی و جوه هم
من اثر السجود و تعظیم المعبود و بذل المجهود غالب و باعث داند باری جل جلاله ملاقات ابدی که اخوانا علی سر و متقابلین میست
و مھیار داناد الله علی ما یشاء و تقدیر و بالاجابة و المرحمة جدر چون صادر و وارد زبان بشکر و شای آن عزیز کشاده اند علی التواتر و التواتر
یقین تر می شود جد و اجتهاد و توقان و در غیبت عنصر خلقی آن عزیز تعظیم امر الله و طلب رضا الله و شفقه علی خلق الله که آن هم بمعنی
تعظیم امر الله است قال النبی صلی الله علیه و سلم الخلق عیال الله فاجت الناس الاله و اعزهم و اکرمهم انفعهم لعیاله غرض رود
حال فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره که فرزند قدیم این داعی مخلص است و اخلاقی که آن بریاضت بسیار طالب ایسترس شود
حق تعالی که و هاب و معطی النعم قبل استحقاقها و قدیم الاحسانست جل جلاله در فحاد او نهاده است پیوسته مکسب مال او مصروف
بفقرای ربانی بوده است و بنی و بجان محترم فقرا یاریها و معاونتهای نه حد دارد تقبل الله منه تو قصت از درویش بروری
و کهن نواری صاحب اعظم عظم الله اجره فی الدارین که سایه لطف و رحمت و پادشاهی بر احوال او گستراند که بس زیاکار سیده است
بد و از جوهی که بشرح آن خدمت شمارا تصدیح نمی دهیم تا ثواب جزیل و ثنای جمیل مدخو گردد و این عنایت و اعانت از عظیم خیرات

خواهد بودن و مستثنای از خیرات دیگر که تعلق بفقرای راستین دارد جاوید بحسن باد آیس مارت العالمین **نامه دهم**

رای عالی ملک الوزرا معیت الاسلام ناشخیرات والا کرام ادم الله علوه که اسروز بناه اسلامیا نست بفیض نور ربانی مویده باد
سلام و دعا و شکر ایدی رسانیده می آید هر لطف که می فرماید مالک یوم الدین اضعافا مضاعفة مجازات و مکافات فرماید
در انجا رست که یوسف صدیق علیه السلام دو انزده سال دروزه نکشاد و شب به لوبور زمین نهاد گفتند که ملک یوم نبوت مسلم شد ترا و ملک نیاسلم
وقت آسایش است بعد چندین مجاهد ان لنفسک علیک حقاً گفت تا جمله برادران خود را خلعت نبوت پوشیده بنیم نیاسیم یوسف
در سایه نشیند و برادران را قناب محو می حاشا گفتند که ایشان خندان و فای برادری بجای نیاور دند گفت من خواهم که ایشان را
و غیر ایشان را برادری کردن میاموزم حال فرزند غریز نجم الدین ابن خرم جاوش بحال الله فرجه و فرج المسلمین بخدمت عرض رفت لطفها
فرمودیت و وعدهها مگر هنوز هنگام و وقت نیامده بود داعی التزام می کند چون سعیم مبارک ملک الوزرا عظم الله علوه و از ان شاه عالم
خلد الله مملکت از وی تجاوز رفت و در بناظلهای کوید و التماس از حضرت کنیم از بی کیم اسروز ساعی خیرات و دفاع بیلیات از عرض
مسلمانان رای صاحب اعظمست برید و منطوق یاد و موقوفه دائم که هنگام تسولیش است و مشغولها اما آتش فتنها را جواب خیرات
نشانند داو و امراضکم بالصدق در عهد عمر رضی الله عنه در قصبه آتش فتاده بود و می سوخت اهل شهر بآب کشیدن
مشغول شدند امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت بصدقات مشغول شوید که این آتش را صدقات بپشانند و این در شان ملک الوزرا

و بادشا

یا

رجو

یب

اولیتر که رحمت او از هر خلقی که هنوز در وجود نیامدند رحمتها می فرماید و سناها می افکند تو فتن مضاعف باد **نامه یازدهم**
فتوحات غیبی و مواهب آسمانی و اقبال دو جهانی نثار دولت ملک الامرا و الاکابر معیت المظلومین معین الفقرا المعظمین لامر الله المصدق
لوعده الله الذاکر لا اله الا الله الشاکر لنعما الله کف المستغیثین ملاذ المھوین ظل الرحمة الوافیة نظام الملک صاحب الد و لیس ذخ
المحض من ادم الله علوه باد ابد المخلد سفر و حضر فضت و مراجعت رکاب همایوش که از بهر صلاح اسلام و امان ایمنی اهل ایمان
و دفع آفات و فتنها می فرماید مقبول و مبرور باد و آرزو مندی ملاقاتی که وهم و خیال جدایی و بیم ملالت و آسیب سامت و اختلا
طباع و خون بغی غراب البیر و کید زمانه نباشد و بر سر پرده آن مجلس اخوان صفا و اصحاب و فایمخط خلود و بقا بنشته باشد که
هدا وصال لافراق بعد و هدا حیوة لاموت یعقبه ذبح الموت ذبحا لا ردید له این چنین ملاقاتی میسر و مھیا باد یا آن خوب خیال
پاک نهاد انشاء الله تعالی صورت پریشان در ادب دارم زحمتش از حضور اکبر دولت ایدهم الله و نصرهم دور می دارم و ضمیر شتاق

مجتب محاصر دارم بدعا کوی فرستم تا بی ادبی صورت صفای دل مخلص را مگردانند این عذر مقبول باد و اللہ **دوازدهم**
انتم الله سبحانه و عن شانه و تعالی مملکت دنیا التي هي وسيلة الى مملكة العقبی علی ملک الامرا عوف الله فی الارض ملاذ الضعفاء و المھو
الموتد بالعطیة الابدیة و الدولة السمدیة کریم النهار قلیل العثار جمیل الخصال حمید الشیم مشروح الصدر و رفیع القدر
مد الله جلالة فی الدولة الدائمة المصونة عن الایمة سلام و تحیت ازین داعی مخلص مطالعه فرماید و آرزو مندی بلقائ همایون
و طلعت مبارک که از وجوه یومین مسفرة ضاحکة مستبشرة باد اغلب و باعث داند و شاکر نعم و ذاکر کم و احسان نه حد تقبل الله
منه و جزاه احسن ما جزا به محسن ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها و یوت من لدنه اجرا عظیما اگر در خورشق
و محبت و ایثار قلب مکانبات بنشته شدی هر روز نامه مطول ازین داعی بدان ولی الإنعام رسیدی ولیکن عقل فتوی نمی دهد که در
تصدیق و ابرام مفصوح باشد و المودة کز و الکنز بالانخاف اولی و ان کانت المحبة لا تخفی یا حسرة العاشقین محموا بقل المحبة و الهوى فصاح
خود عشق و ضمیر دلچه پنهان ماند که دید بر رخ هزار صاحب نظرست من القلب الی القلب روزنه این محبت مستدام باد که اجبت الاعمال عند الله
تعالی و افضلها الحب فی الله تعالی سعیهای خیرات نه می فرماید باین گوشه در امن باشد و اهل خیر بفرغت و امن بحالی الامور مستغفل و متفرغ
باشند و ثواب آن عایدست جمله بدان مکانه عالم قیوم خیر الدایب عن جویم الدین الحراس لیضه الإسلام ایدهم الله و نصره و کلاه
من الخیر لا اخلاه آرنه تحیت بها الدین زاد الله بها متوجه خدمتست قال النبی صلی الله علیه و سلم من جمع شمل متفتت جمع الله شمله
الفضاء

امیدست که بنظر عنایت منظور گردد و شاکر و ذاکر باز گردد چنانکه کافه محتاجان تایشانی جمیل و ثواب جزیل مدخو گردد
 انشاء الله تعالی **نامه سیزدهم** سراج الذاکرین تاج الشاکرین و ایضاً مطیبه النفس فاسح صفقه الخس و ارث الفلاح سالک
 فحج الصلاح المنیب الی الله المتوکل علی الله خالق ثیاب الدرس عامر ارکان خیر الکس صاحب الوفاء و الاستقامه قبل یوم النداء
 معدن الحیا خالق الریاطالب بشاره المعرفه المعصم بحبل الله المعتمد علی فضل الله سالی سنن الانبیاء ناصر زمره الاولیا
 طالب بحوالا و زان بحسن الاعتدال مستقل بالفاسدات مستکثر الصالحات مرسل النفس فی احکام الله مدخو الخیر لانام الله
 الراضی بالقضا الثابت فی الرضا ساکن القلب بموعود الله الواثق بحود الله المستظهر بنعیم المولی و المقدم علی الافاضل و الاول
 الصالح عن عثرات الخوان المنح الحاجات الاخوان راجع النفس عن الخصال المحال الصادق عند الجفا الثابت عند الوفا
 کاف الاذی باذل الندی تارک الشکوی الیف الحق دیف الصدق المربک بأحسن التریب و المرتب بایمن الترتیب احسن جوار
 الحیاة تریاق سموم البلیات ثمره شجره العقول محرق ریح الفضول ذی الخصال الکریمه حافظ عهد الموده القدمیه تاج
 ارباب الله و قاطع جایل الامل سائس رعیه الخواص باسط طریقه الاستیناس مطیبه الحال کین المأل للستائس بالذکر
 المصیب فی الفکر رافع هفوات الانسانیه قامع خطوات الشیطانیه البعید عن الدینا القریب الی المولی المتفرخ نفسه عن ارب
 المقبل بوجه الی ربه المتبری من قوته و حوله المتمسک بفضل الله و طوله محمود الخلق مقبول الحق المختوم بخاتم الفلاح الفاکر
 علی مرکب النجاح طالب الاخره و المناسک القاخره و السلم **نامه چهاردهم** تحت و سلام صدر کبیر ملک الحکما اصغی جوار
 الحیاة تریاق سموم البلیات ثمره شجره العقول ابرق غوایل الفضول ذی الخصال المحموده و الخطرات المقصوده رضی
 الصدیقین بنیوخ الیقین ذی التقی و البورخ خیر منهل و مکتوب علی الافکار سننی الاذکار اکل الحق و الدین ریح الروح مفتاح
 الفتوح ادام الله فضله و خیره و اولاده و منحه و اعطاه خیر ما اعطی بحسنار سید مشائخا لکریمه و فضله مشاکلا لنبیله
 و سودده مواز بالشرفه و بخته و نسیم مودت و خلوص محبت ازان مشام رسید و بشکر و دعا مقابل اقبال فاکل من قاذ ايجاد
 یسوسها و لا کل من اجری یقال له تجری و الحمد لله الذی خصه بالفضل و ایده بالسبق و رزاقه من المجد و زاده بر او فضل
 و قدومه الی الخیرات قولاً و فعلاً هيجان شوق افزون شد و متضاعف گشت و وودت ان اعطی المنی خاطر شوقی الیه مع الحمام الطایر
 سلام و تحیت ازین طرف مطالعه فرماید و آرزو مندی و تعطش یران یدار غریز که یرتاج له النفس ویتکامل به الانس و یجمل
 موقعه من العقول و یعمد ما سلف من بره و محل عندی محل النعم الجسام و المواهب العظام غالب و باعث داند ملاقات فی
 ایمن الاوقات میسر و مصلی باد **نامه چهاردهم** فقرتیک من صوب السحاب الخج **سر اوادرت** و اجدی علی اهل البلاد و لا نفع
 فی شئ للساعی و المائر و العلی فان جهاها ما بقیت ممتنع **ترجمه** نعم الله له علی الرشد الاعظم و وقته و تولاه به انی لم املک
 من الله الا الدعاء المرجو بركته المامول اجابته سمعه الله و قبله و استجاب فیهِ صالحه و افضله در وقت فرزندان
 امیر سیف الدین جها امیر عالم سلما الله لابه کردند بنوشته بخدمت ملک الامرا مقبول الحق محمود الخلق ادام الله علوه جهت
 دستور دی دادن او بدین طرف تایشان او را ببینند و آرام گیرند و وصیت رفت که این بنشته را خدمت شما تسلیم کنند تا با حسن
 فی وانه عرض رود حاجت آن محتاجان بر او ردان شاء الله تعالی معلوم باشد که اسال سید المشایخ جنید الزمان ابایزله الوقت
 امیر القلوب مشرف الحقایق حسام الحق و الدین ادام الله بركته سبب عمارت دیوار باخ که ویران شده بود بسیار زحمت دید
 و خرج بسیار رفت و معلوم شماسست که خاطر این داعی او بخته آن بود که در خرج این معا و نقی رودا کا بر اینجا بنورند و خاطر
 اشرف شمامتاً سببست با خاطر این داعی روحی بروحک ممزوج **مستصل** فکل عارضة تؤذیک تؤذینی این اتصال افزون باد
 و المقصود معلوم و ما بقلوا من خیر تجدوه عند الله لا ترید منکم جزاء و لا شکورا انت لنا فی الرضا جمال و زینة و فی السئد
 عده و دخیره **شاهردهم** و قرأ الله قسط ملک الامرا المتبری من قوته و حوله المتمسک بفضل الله و طوله المختوم بخاتم
 الفلاح

ید

ید

یو

الفارس علی مرتکب النجاح طالب دار الآخرة والمنازل الفاخرة الیف العدل والاحسان رديف الصدوق الايقان المقبول عند
المجود عند الخالق ادام الله علوه واخصه لطاعته وتاب السور وظاهر له به المحجور وكثر قسمته من سعادة الدارين
وكرامة المنزلة سلام وتحت مطالعه فرمايد و آرزو مند وشوق لا لقايبه الذي هو روضة الانوار ونزهة الابصار تقدر
به العيون ويسر به المحزون الذي جعله الله للسور ونظاما وللنعمه تاما ان كنت لستم معي والذكر منكم معي قلبي يراك ان غيبت عن عيني
العين تقدر من هوى وبصره وناظر القلب لا يخلو من النظر در وقت ملتسان اين تحت و جاذبان ابن ابراهيم بد الخضر فرزند
عزير وعشاي بنده معتق بحر سيف الدن كه معفو ومعفور شد وتشريف عفو ومغفرت شايوشيد دريات وفرزند انشرونه
شدند و حيات نويافتند و در ركوع وسجود وصلوات وخطوات شكر ان نعمت و دعای آن وقت گفتند و مي گویند و مي خواهند
آنچ بگویند و هوش سید از لطف شاهانه واحسان نه گرانه شما بچشم نیز مشاهده کنند قال اولم تو من قال بلي ولكن ليطمئن قلبي
خليل وارغوه مي زنند كه ارنى كيف تحي الموتى بدان كرم عجم كه خود را چون شجره طيبه سپر سطوات آفتاب گرفته ايد تا
حلايق رسايه شما از ان سطوات آسوده اند جزا كه الله خير الكرم خواست و آرزو دل بدین ضعيفان سد كجون ماهي پيندر
آرزو آيد ان اميراب رحمت و عاظت كند لا زال اميرا وان اب را با زروان كند ان سوي ثواب في نهايت باشد ان حرم من في الارض
يرحمك من في السماء حاوید مستغاث ضعفا و قواي عالم باد فاما اليتيم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر و صلى الله على محمد وآله
واهل دينه الطيبين الطاهرين والله خير حافظا وهو ارحم الراحمين **هفتم** توفيق خير وطاعت كه سرمایه همه سعادت قضا
كه وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون ميسر مبارك روزگار امير ديندار و نبي الايادي والنعمة والاحسان والكرم اشداء
على الكفار رحما بينهم منى المظلومين مغيث الملهوفين مجدالد ولوالدين ادام الله علوه دايم باد و ايزد تعالی دهمه افعال اقوال
واحوال مرشد و هادي و موقن و مسدد و محمد وآله سلام و تحية كه از واجبات مطالعه فرمايد و آرزو مندى بدیدار مباركش
بحر شناسد جعلنا الله اخوانا على سرر متقابلين رافع تحت و زنده عيز كمال الدن كمال الله سعاده از فرزند ان مخلص ان داعيست
و مشغول بطاعت و اوراد و اندیشه آخرت و لا شك چون در دين اعينه كسب را و كمال حرص راست كرد بسي زيانها در مال افناد و لم دا
و معيل است توقعت كه آنچ طرح مي كند بر عامه او را انان معاف دارد كه ليس على الخراب خراج تا بدعاي دولت مشغول باشد و برين داعي
منتهما باشد و بر احسانهاي بسيار في شمار سابق منضم كردد جاويد محسن باد **نامه هشتم** سعادت و اقبال و دولت و توفيق طاعت
و تيسير عبادت كه فسنيسته لليسرى و جنبه عن العسرى مقيض و ميسر ايام همايون ملك الامراء و الخواص مغيث المظلومين قليلا
من الليل ما يعجزون و بالاسحار هم يستغفرون و على همت لطيف ادراك صادق الفراسه ينظر سور الله الفخ قتلخ نادرة الزمان باشد
الاحسان نايب بك ادام الله علوه پيوسته باد اوليا منصور و اعدا متهور و طاعات مبرور و سلام و دعا از سر صدق و صفار سائين
مي آيد و آرزو مندى ملاقات مباركش دم بدم افزونست جعلنا الله اخوانا على سرر متقابلين اميراب العالمين آرنه تحت شمس الدين محمد
بسر جمال الدين فرزند عيز مخلص سخت مقل الحال و بنى نواست و بدر او جمال الدين امير احمد رحمه الله از كوچكى فرزند و پيوسته اين داعي
بوده است توقعت از مكارم اخلاق خير الناس من ينفع الناس باد شاهي فرمايد و او را بشغلي كه لايق او باشد از بندگان خود كرداند
تا مشرف كردد و بر ايناي جنس خود افتخار نمايد و مباهات كند و بدان فراغت بدعاي دولت مشغول باشد جاويد مغيث خلايق باد
داعي منت دار اين خواهد بود و بلطفهاي حد سابق منضم كردد **نهم** ادام الله ظل ملك الامراء سيد الخواص العظمى لادم الله
سلام و دعا قبول كند و مشتاق داند و بدر جرعه تشنگي اشيا و افزون شد و ساكن بشد جعلنا الله اخوانا على سرر متقابلين
قال الله تعالى موسى اذا رايتني على بابك كيف تصنع قال يارب انت منزه عن ذلك قال اذا رايت عبدك من عبادي على بابك فاعلمه ما انت
فاعلمه فاني اصطفيته من عبادي و نورته بنوري واحيته بخيالي خدمت عرضت كه الكعبة نماز عمل فضل مندست و ليكن
خان نماز و معني نماز از صورت نماز فاضلترست جنانكه جان آدمي از صورت آدمي فاضلترست و باقى ترست كه صورت نماز و جان آدمي نماز

از طرف خاطر مبارک خیر اندیش درویش پرورش ما مضروب علیه شده است و کتباخی رفته است که خاطر شریف شما را در اینجا است
این داعی مخلص حکم شفاعت خدمت لایمی کند حسب الله و من کرا علی حسانتکم و صلاتکم و صدقاتکم تقبلها الله بقوله حسنا
آن احسان بیکه سر همه احسانهاست سئل عیسی علیه السلام ما اشد الاشیاء واصعبها واشقها قال غضب الله اشد الاشیاء
فقیل یا روح الله ما یجیننا من غضب الله قال عیسی علیه السلام ان تکفوا غضبکم عند قدوتکم یکف الله غضبه عنکم و هل جزاء الاحصاء
الا الاحسان فان بیش که داده را اجل بستاند هر داده که داد نیست می باید داد فرزند نظام الدین محبتست و هو خواه آن دولت دایما
و رطب اللسان بوده است بذکر خیر شما اگر زلتی رفته باشد العفواولی هر یکی که کیم نتوان سوخت از یار بهی جزا که آن نتوان کرد
و اد الجبیتة بذنب واحد جاءت بحاسنه بالف شفیع ارحم من فی الارض یرحمکم من السماء ارحم من هود و نوح یرحمکم من هو
فوقک از بهر روزی که امید دارید که قطار مطلق تقصیریهای شما را عفو کند در آن روزی که کسی را زهره شفاعت کردن نباشد
ازین ضعیف تر روز دیره سازد و جهت آن امید شفاعت این داعی قبول فرماید با منتها داشته آید و ثواب جز اول شای جلیل حاصل آید
تا وید بحسن یاد محمد وآله لادی کتابا فی سطور کافیا مخاض دیر صد و الکواعب و اعذب من ماء الغمام علی النظا
و اطيب ریاس نسیم الجنایب بر مضمون مکتوب سرف آن جناب منیف صد رکیب امیر اجل افضل فخر الامراد و الفضل الوافر و العدل
الکامل الحیدب النسب المتحرر للرشاد و الوقف للسداد محمد الدلو الملتو الدین مختص الملوک و السلاطین ارجو ان الله علوه و کت عدوه و اذیه
بروج منه و قون افتاد و معلومت خلوص اعتقاد و حیر طلب و تقطش آن بزرگ مشرب غیبی و ریح ربانی که مقصود وجود آنست و ما
خلقت الجن و الإنس الا لیبجدون لولاک لما خلقت الافلاک محمد الله ان عالی همت آناه اللیل و اطراف النهار بر مرکب نیاز بدان معدن
عزیز بر نشیب و فزان بتوفیق ربانی ترک زنی کند صاعف الله توفیقه و می آید که از دنیا و دولت دنیا آن کار می آید و باقی فانیست که مثال
کرد باد نیست که تیز و تند در آید و مشق خاک و خاشاک را در هوا کند و بیلابرد و باز فرو و گذارد خاک و خاشاک بجز خود باز رود که منها
خلفناکم و فیها نعیدکم خلد آنس که درین کرد باد او کدم اعمال صالح را از هوای نفس خالص کرداند با مستعد آسیای عوض کرد و ولایت فایده
ابدی کرد و تحاله و چون در آن ایام بحضور شما سرور شدیم از انفاس شما و حو کات لطیف شما بوی بردیم و یقین تر شد صدق طلب شما
آن چیز را که طلب را از درد بر خود لازم می دانیم دعوات خیر تا آن طالب غیور را و آن مسافر با همت را از قطاع الطریق شیاطین انس و جن
و نملول عوایت در عصمت حق و حمایت رحمان مستقر عر سعادت ابدی سالم و غانم باز کرد که ارجعی لا ربک راضیه مرضیه ذکر
اشتیاق و سلام نکردم که چنین زانی که پای علم اشیا فانیست و معدن آرزو مند بیاست و سلامیات سلام از و محلی اند بخواتیم اقب
پس زیره بر ما بردن باشد ان الله و سدده و یسر له الیسری و جنبه عن العسری آن اشارات که فرموده بود بقدر امکان
علی حسب ضیق الوقت اجتهاد کرده شد و اتمامه علینا و مد کران الوفا حوالینا و همچنین ازین طرف یاران در ویشان مشتاقند و منتظر
و صالند و بدعا مشغولند ازین طرف مطهر الدین امیر عالم سلام و خدمت می رسانند و آرزو مندی و تقطش بلقای جان افروای
د لکسای منیر لا زال منورا بغایت ذی نهایت می نماید و منتظر شرین دستبوس می باشد بی همت آن بگانه دست از اشغال نیابازدا
و باحوال آخرت و عاقبت کار مشغولست و خرقه پوشید و از زمره محققین و ستم و مقصرین گشت لله الحمد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و مشرفه آن خداوند را بحضرت مولانا محضه داشت و چون سلامتی آن ذات شریف و نکرانی خاطر مبارک شمارا بجانب فقرا دیدن و آخرت
عظیم شادمان گشت و ولایتی که بشما داشت مضاعف گشت و در چنین دلی که آن کال لطف و معون نوزست و بحقیقت جنت رضو
دل و لیاست که می فرماید فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی شمارا مقام و جای شد بعد الیوم آن نور و آن عنایت در سفر و حضر
کرد دنیا و آخرت با سبار نگاهبان و قرین و مونس خواهد لله الحمد و المنه ذلک من فضل ربی ان سعادت را شما با خود از ازل آورده
السعید من سعد فی بطن امه جاوید روح پاکش مستغنی آجیات بفخروها بفقیر اباد آیس بارت العالمین
سلام علی اهل نادیکم و من حل یوما بوادیکم لوان الریح یحملنی الیکم تشبثت باذیال الریاح خواجه علی نواح سحری جهت روح

بن

دولت

اجل شو
و آن زمان

محمد با نوحه می کرد در این آیات در انشای نوحه می گفت بزبان و می که نصیحتی مرحوم موسم نوحه تو اینک بیایان سید و کزیندگار
بکارها مشغول شدن گرفتند و از یاد و نوحه تو باز آمدند تو عجب حونی در آن غیبت مازگفت ای خاهران ای عمران نمی شنوید
که آن طفل مرحوم چه جواب می دهد که اگر همه دهانها از بس سستید و مرا فراموش کردید اما آن مادر سوخته مرا هیچ فراموش نمی کند
خیال من از چشم وی نمی رود دم بدم سوزان و گریان ترست این سخن در حق صله اهل دنیا مادر و غیره مبالغه است اما در وصف
اتصال حال با اجلال و فاعهد باید از اهل دین و اخوان صفا حاصله آن روح الارواح و عقل العقول شمس الحقایق آفتاب ربانی
رحمت آسمانی دریای جان امتناهی حیات انوار الهی فهرست مجتهد و محبونه ادام الله علوه و متع العارفين بدوام ظلّه الظلیل
و فضله الخیر له صله مواصلة محیط سار کس در خواب بیداری در شغل و بی کاری تابانست مفروغ مشاعرات معاونت و مناصرت
و منادمت در اجزای رزم نایمه و اجزای هم ساهه آثار آن تابش مواهب علی التوالی و التواتر شکوفه می کند و بیداری می شود فصول الخلیل
جیر لا خلیل و الظاهر جیر لا ظهیر متصف باوصاف رب العالمین رقی الزجاج و رقت الخمد فتشاکلا و تشابه الامر
لا زالت اوراق القلوب فی یمناه و الاقدار منبودة الی بسراه فمن یره فی منزل فکاتما رای کل انسان و کل مکان
شکر کرده شد علی الاجال بلا شرح که شکر المنعم واجب و الله جیر حافظا و هو ارحم الراحمین و احی ان تجعلنا علی سریر متقین
در ممالک موم الدین مستدام باد آن سایه پروری امین یارب العالمین < روحی بروی که مروج و متصل فکل حادیه توذیک توذی
خدای را جل جلاله بگوای آرام و سوکنده می خورم بذات پاک قدیم حق تعالی که هرج خاطر آن فرزند مخلص از آن خسته شود ده جلال
غم شما غم ماست و اندیشه شما اندیشه ماست و حقوق اهل شما و خداوندیهای سلطان المشاخر مسرور اوار الحامین و قدس الله روحه
بر کردن اس داعی و ایست که بهیج شکر و بهیج خدمتی نتوان گزاردن شکر آنرا هم هزینه حق تعالی تواند خواست و توقع من از آن فرزند
آنست که ازین بد رهیم پوشیده ندارد از هر که بجد نامنت دارم و در یاری بقدر امکان انشاء الله تقصیر نکنم اگر فرزند غیر زبنا الدین در
آزار شما گوید حقا و ثم حقا دل از او برکم و سلام او را جواب نکویم و بجزاره من نیاید بخوام و همچنین غیر او هر که باشد اما خوام که بهیج غم
نخوری و غمگین نباشی که حق جل جلاله در یاری شماست و بندگان خدا در یاری شما اند هر که در حق شما نقصان گوید در یاردها سگ
نیالاید و تنگ شکر بر حمت مکن به قیمت نشود و یقین دارم که اگر صد هزار سوکند نخورند که ما مظلومیم من ایشانرا ظالم دانم که در
حق شما محبت و دعا گوئی نباشد ایشانرا مظلوم ندانم سوکند و عذر قبول نکنم والله و بالله و بالله که هیچ عذری و سوکندی و مگری
و کزیه از بدگوی شما قبول نکنم مظلوم شما نیستید با آنکه شما را حمت دارند خداوند و خداوند زاده خوانند پیش رو و پسر پشت بی منافعی
و عیب بر خود نهند که بحکم ما یم با آن همه هم ظالم باشند و شما مظلوم زیر احق شما و حق آن سلطان صد جلال است که ایشان کنند
و الله که جنین است و بالله که جنین است و تا الله که جنین است من اگر در روی جماعتی بسبب نازکی خویش هر چند کم حق تعالی آن
داده است محمد الله که بدل راست نباشم تا آنکه که ایشان بدک جان و آشکارا ما و بندگان حق راست نشوند و مگر راد آب سیاه
نیندازند و کارها را باز گونه نمایند و خاک پای و غلام بندگان حق نشوند پیش رو و پسر پشت و اعتقاد اس بد را نیست که برین مبرم
و برین در کور روم انشاء الله تعالی الله از من بد رهیم پنهان ندارد و احوال یک بیک من بگویند با بقدر امکان بیاری خدا معاوت
کم شما هیچکدامان حقید در عالم از آثار آن سلطان که بپرکت شما روح پاک او صد هزار عنایت کند بسبب شما بر اهل زمین هر کز خالی
مباد آثار شما و نسل شما منقطع مباد تا روز قیامت و غمگین مباد دل شما و دل فرزندان شما امین یارب العالمین

وارنه
ند

زاد عالم

سعاد و اقبال دو جهانی نثار روزگار آن یکانه عصر فخر الملوک و السلاطین افتخار آل داود عالی همت مظلوم پرور و معیت الضعفا
مرنی الفقرا عماث العالم خدای ترس رعیت پرست حکیم کریم ادام الله علوهم و اقبالهم و زاد توفیقهم و انصالحهم دایما باد اولیا و نیکیها
آن ولت منصور و حاسد آن حضرت سرنگون مقصور و باری تعالی در کل احوال و اقوال و افعال ناصر و یار و حارس
و مرشد و معین سلام و دعا و تحیت و ثنا از صمیم صدر و صفا و نهایت مودت و ولا علی الدوام و التواتر رسانید می آید آرزو مند

نه

وایشان بشرف ملاقات کریمش از حدیاب اقلام و انداره احاطت بیغام افزونست مسبباً لاسباب و مفتح الابواب میسر کل عسیر است
ملاقات و وصال آن گانه عالم در هم پیونداند و متفق گردانند مبنه وجوده ارضاد و و وارد علی الدوام استقامت ابد و کت نفاع خلق
و مشرب عالمیان پر سیده می آید و جور اخبار سار شاد کننده و بشارت انتظام آرد و کت و فقر بر آن شهریاری شنیده می آید و انبساط خیر
و اشاعت حسنت آنست موطی منفق شکر باری تعالی کرده می شود و حمد خدا گفته می آید علی اکرم و و قق و اوی فنعیم المنعم و المولی آرنه
تحت حسام الدین فرزند عزیز مقبل شکرهای خدمت گفته و آناد یضای شما و کیست که از آن حضرت شاکر و ذاکر نیست اما فرزند حسام الدین
همه دیگر و مودب دیگر نمود با آن حضرت و صادق بود در ان هواداری در ان حضرت سیاهم فی وجوهی مکرر و ابا اهل خود مناقشه افتاد
و در حق ایشان نیت ندارد الاخیر و احسان ایشان را نفوری شده است و بر و بد مکان شده اند علاج همه رنجها و وحشتها دار و خانه لطف
و ماد شاهی و بنده نوازی آن گانه است توقع دارم که آن وحشت را هم شما از میان بر گیرید و سخن شما از طریق نافذ تر و فتنه ساز کننده تر
و معصوم و مودب افزاینده تر کلام الملوک ملوک الکلام قال للنبی صلی الله علیه وسلم لا يزال امتی بخیر ما اتاهم العلم و النصیحة من قبل اکابرهم
فاد اناهم من قبل اصاغیرهم هلاکوا نصیحتی جوارشها را بد بر رعیت مقبول آید و دلهای آنرا تعظیم کنند و چون نصیحت از کثران سوی
مضمر آید جان جای گیر نبود توقع از یاد شاهی و احسان در حدیث شما آنست که آن وحشت را از میان ایشان بر گیرید تا میان ایشان جمعیت باشد
و هر دو در خدمت و بندگی آن بزرگ یار همدیگر باشند چنانکه شکر فرزند عزیز حسام الدین بدر داعی رسد و این داعی منت دار شود و بر
احسانهای پیشین منضم گردد و از آن طرف خود و بزرگ شتاقند و از بسیاری دوستی بواقعه و خوابی بینند آن گانه را اغلب شبها
و من طول التفکر کل یوم را شد کل لیل فی المنام آمده بود بشارتی که بدین طرف خواهند آمدن خدای داند چه شاد یار گردند باز آن در
تا آخر افتاد خدای اند که چه غمگن شدند باری تعالی اسباب ملاقات که عظیمترین مرادهاست میسر گرداناد بصر طریق که خیر باشد جاوید
رعیت نواز باد آسیر باری العالمین همواره ایام و اعوام صاحب اعظم سنور معظم حمید بنسب مشهور و الافاق افتخار خراسان
و عراق ذوالدولتین صاحب السعادتین ولی الایادی و الانعام ناشر العدل باسط الفضل تاج الدوله و توالدین افتخار الاسلام و المسلمین
ادام الله علوه و خلد دولته و اقباله و حقق امله در عالیترین مرتبه و مطلوبترین منقبه مستدام و مستمر باد مکاره روزگار و طوارق
مضارد و جهانی از آن ساحت با راحت مصروف و مسعود باد و حارسان عنایت و حافظان صفوت آن جناب عصمت و مسکن حمایت را مراقب
و حافظ لیل و نهارا بعینه التی لا تنام و بر کعبه الذی لا یرام جنین یاد و صد جنین آسیر باری العالمین سلام و دعای بی عدد و احصا ربی حد و شمار
انا اللیل و النهار ازین داعی مخصوص مستیقر دارد و آرزو مندی بدان ذات دلنواز دلدار فقر پر و رجول بردبار کریمش حدی و نهایتی ندر
زمان مفارقت ارحم قریب العهد است نزد اغیار بعید العهد است نزد شتاقان در قرار فیوم لا ارک کالف شهر و شهر لا ارک کالف عام
جمعنا الله علی مجامع فضله فقد کتب علی نفسه الرحمة ان جمعنا اخرنا علی سرر متقابلین آرنه تحت سید اجل عالم عادل اناهدنخو آل اس
سید الاشراف ادام الله بر کعبه متوجه خدمتت و المشرب العذب کثیر الزحام لطف شمارا کل جهان طالب بند لاسیما سید اجل سنی قنای
فناعت کرده است و صبر بسیار کرده بر هست و نیست و آن بزرگ را از دور دعا می گفته است و نمی خواسته است که بر خاطر مبارکش باری
از ذکر حالت خویشش ابا جور کرد با ستخان رسید و اضطراب بنهات انجامید جناب عالی لازال عالیا از ان مشهور ترست در دستگیری فقرا
خاصه فرزندان رسول حق خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم که ایشان بر همه عالمیان حق دارند و چگونه حق و بر پدران ما و اجداد ما همه را
از بت پرستی و سنگ پرستی ایشان خلاص کردند و هر راحتی که در دین و دنیا ما رسید و امید داریم بجز بدان همه از سایه اقبال مصطفوی
و جانبازی او بود در نشر اسلام صلی الله علیه و علی آله و اصحابه الی یوم الدین امید است که سید جلیل شرف الدین زاده الله شرفه بدین
شاکر و مودب باز گردد همچون همه قاصدان خدمت تا ثواب در نهایت باشد و جرای حد سعادت و اقبال صاحب اعظم
ملک الامیر نظام الملک نجفی آن و خراسان ناشر الخیرات تاج الدوله و الدین ادام الله علوه و تقبل حسنته و اکره و فضله علی کثیر
من عبادہ تفضیلا دایم باد سلام و تحیت و شکر بی حد و نهایت ازین داعی مخصوص مطالعه فرماید و آرزو مندی بقای عالم ارای

ها یونش هیچ حدی ندارد جعلنا الله تعالی اخوانا علی سر و متقابلین طغها که فرموده است در شرح نیاید و آن بنا مبارک را خود چه گویم
 که چه نادره احسان فرموده است بنی الله تعالی به قصورانی اعلی الجنان خود روح دیگر گرفت و ذوق دیگر دارد و کشاد دیگر از حسن
 اعتقاد و نیت پاک آن یگانه عالم پوشیده نباشد که نظام الدین از قدیم و از عهد طفلی فرزند قره العیون این را علیست و خاصه که
 خوشی و پیوندی کرد با فخر المشایخ اسر القلوب جنید الوقت قطب الزمان حسام الحی و الدین ادم الله بر کتبه و متع العالمین بطول بقا
 آن فرزندی که اول بود مضاعف شد و صد تو شد شب و روز آخ دارد ایثار راه حقست و فدای فقرا را سبب و اسبب و ام **دول**
 آن یگانه عالم ملک الامراست چشم می دارم که ملک الامرا و اربابان عنایت که لایق در ویش نواری و فقیر پروری شاهانه اوست نظر فرمایند
 تا این نوازش ملک الامرا کواهی باشد بر کوهی پاک و حال شریف فقیر پرورد در ویش نوازش ملک الامرا و تحریض باشد خلق را بر خیر که تربیت ملوک
 اهل خیر را تحریض کردن دیگران باشد بر خیر و اهل و اهانت کردن اهل خیر فایز کردن و نیت رعیت کردن خلق باشد از خیرات فضیل ارباب
 که از شاهین مشایخت رحمة الله علیه در ابتدای کار راه زن بود کاد وانی زده بود و باز رکانان را بعضی کشته و بعضی را دست بسته
 و مجوس کرده و در خت های باز رکان را می کشادند خدمت فضیل و بر وعرضه می کردند در جامه دانی آیه الکرسی ^{نشسته} مشک و زعفران میداشند
 فرمود بندگانه که صاحبان جامه دانه از میان باز رکانان بجوید که کیست و بیاید آوردند گفت رخت خود را بآیه الکرسی بنه دادی
 گفت بلی گفت رخت خود را جمله بر کبر از میان و بر کبر و باقیان را هم بنوخشیدم که نخواهم که بسبب اعتقاد تو در آیه الکرسی فایز شود
 که سودم نکرد و العاقل بکفیه الاشارة حق تعالی سینه مبارک ملک الامرا را بنور لاشرقیة و لا غربیة منور دارد آسن یارب العالمین
 سعادت و اقبال که و رای سعادت و اقبال است که مفهوم آدمیان عالمیانست که لا غیرات و لا اذن سمعت و لا خطر علی
 قلب بشر و اذاریت ثم رایت نعیما و مدگا کبیرا که سعادت دنیا عکس و آثار آنست که اما الحیوة الدنیالعب و طهو و هر لعی عکس جدرک
 باشد و از جده آنرا زدیده باشند چنانکه کوه کال لجهما از جده هار زدند قرین عاقبت ملک الامرا و النواب ولی الایادی و الاحسان
 ناشن الخیرات معیث الخلق مع الحق باسط العدل فی الصد و طالب النور و المهم العالمیه المجدوب مجذبه التوفیق امین الد و لتو الدین
 ادم الله علیه باد نوایب آخر الزمان از ساختن شریفش مصر و نوبعود باد خاطر عزیزش که لیلاً و نهاراً متشبث و متمسک بتعظیم امر الله
 و الشفقه علی خلق الله هماره التفات مبارکش سوی مظلومانست و نظرش بر عیض جانب مسکینان حق تعالی آن خاطر را و آن را هیچ فتنه و مکر و
 مشغول مگرداناد و لاهی مکناد از آنس بلطایف حق آنه مجازی المحسین و الشاکر یوم الدین بعی کل ذی فضل فضله و یضاعف امریشا
 سلام و محبت از خلوص طویت رسانیده می آید و آرزومندی بجالست و امرانست که پیش غالب و باعشت امیدست که تقصیر ظاهر را
 بر تصور آرزومندی حمل نفرماید که از غایت حرص و اعیست بر ملاقات تصادف مانعات که الحریص محروم حق تعالی از غیرت خود دوستان
 که حریصند بر ملاقات یکدیگر نهایة الحرص بموانعی مبتلا گردانند که اذکیا بار یکس هم در غلط افتند و بر سامت و قلت رغبت حمل کنند
 و غلط باشند و آخرشان معلوم شود که آن دور باش غیرتست نه فور بخت جاوید بشی باید خوش مصائب تابا تو غم تو گویم از هر بابی
 حق تعالی آن مصائب را و امان را و عنایت رحمت آسمان را تا صبح قیامت از غروب و کسوف نکه دارد تا ضعفای آخر الزمان بدان امکان یابند
 دین دنیا برسند که لوبقی من ایام الدنیا یوما و احدی بطول الله دلك اليوم الی ان یبلغ المجهتد ما موله صدق رسول الله جود حمایت عماد
 همه خیرات امروز بسعی و همت شاست و زند عزیز خیر المالد و سیرن المعیدین تاج الایمة جمال الدین بلغه الله مناه که از دعا کویان و هر اخواها
 قدیم آن دولتست و شب و روز از عهد صغرتا اکنون در فورونی تبدیل مستغرق علوم دینی و استفادت و افادت و اقامت صلوات و اوراد
 و بیداریست در طاعت و علم و عمل طبا و طوعا که نتواند غیر آن کردن و کل میسر لما خلق له که اگر امیر را از حالت و سیرت و روزگار و اصادق
 بی غرض معلوم گرداند از خاص مال خود واجب بیند و فرض داند خاطر او را فارخ داشتن تا بحیث خاطر در علم و عمل مستغرق باشد و هذا
 اشاره و هر روز و هر شب احوال او را بر مریز دست لمساریت من الهلال نموه ایقنتان سیصیرید را کاملا کزج اخرج شطاه فلدوره
 فاستظلف فاسته ک اشارت عالی شماره را بود که حالت انسان و د اشارت بمعنا و طاعة قبول کرده بود و از سامعان و مطیعان بود و در حق با

حج

مطلبه سید الامیر داعی و بانی فرزندان و برادران مانع شدند که البته ننگاریم سالت الناس عن خلد و فی فقالوا ما لی هذا سبیل
تمسک ان لقیته بذیل حجر فان الحد فی الدینا قلیل و قلیل من عبادی الشکور گفتند مرو که میدانست که از عمر چه مانده است و مناصب
نیای دوروزه خاصه در روزگار بدین نمی آرزود که هجرت و مجالست و موانست جنید و ستان که مقصود از ایجاد علم این بوده است
مقصود ز عالم آدم آمد مقصود ز آدم آن دم آمد دوستان ز الله و الله را برای الدینا جیفه و طالبها کلاب نشاید مفارقت کردن
عزم فسخ کرد جهنم خاطر و ستان و دل بران نهاد که از سر همه برخیزد که جانی به از جانی قل الله ثم ذرهم الا انک قلت معاش مانع می آمد
مهمات دینی را که لولا الجز ما عبد الرب نفسک مطینک فارغیها تا تو بر پشت ستوری بار او بر جان تست توقع از مکارم اخلاق
شما آنست که او را در رساله ممنون منت و شاکران نعمت منسلک کرد اند که انعام و احسان شما فراموش شده است و نخواهد شد که در
کان ربک نسبتاً منضم کرد و جاوید دلدار فقرا و مخیر بکرباناد تا صلاح خلائق باشد ریاست شما که احتیاج الا شرار الی الا خیار صلاح الطایفین
و احتیاج الا خیار الی الا شرار فساد الطایفین بر رای عالی ملک النواب سید الامیر امیر الکبیر و لی الایادی العروه الوثقی
و ارکن الاعلی ان شر العدل باسط الفضل ادام الله علوه عرضه داشته می آید بعد از سلام مورود و بحیث ممدود که شنوده آمد جهت
فرزند عمر بن عمر المدین و المعیدین جمال الدین ادم فضله بخد مت شامخوده آمد که این ساعت خون رفت آن تبدیل مد رسد از ضرورت بود
ضرورت نماید و خوف نماید بر رای ایس مخفی نباشد که تا این طایفه مسلمانان خون قایمست اگر ساعتی ساکن شود جهان باشد که
افعی در خانه سپردند و گوشه خفته هان ماست سر بردارد و معلومست که قونیه امروز سواد اعظمت جاها الله تعالی بطول بقایکم
در آن مدت که در کاب هایون شما بدان شعور رفته بود هجرت مهمات چند فتنه اینجا سر بر کرده بود و هر شب خانه را فراموشی رفتند و اطفال
و زنان را می کشند و ماله های بردند با و فور حافظان و سایشان و جم خیز و جمع اگر کاب هایون شما که دایم قرین سعور الکبیر باد نمی سید
و تاخیری کرد جد ویرانی و خون ریزی شد تا آن گوشهای منقطع چون باشد اذ اشکت العایم الفسا فایس بقول السر و ایلات ارباب فکر
درس را در آن مقامات بودن بحر تعطیل و تعذیت جزئی دیگر نیست زیرا بهی را جیفه پراکنده خاطر شود و هزار اندیشه و خیال تصور
کند الحزم سوء الظن و آنجا ارجیف دیر وقت روز بروز متواتر و مترادف و متعاقب باشد و سرمایه تحصیل و تعلیم جمعیت فکرت
چون فکریس خیالات و توهمات زیروز بر شد مجال تحصیل نماید سخن کار از سر اندیشه ناید نبشتر او گفتند شاید که هر روز جزئی
نخوش آید و مرد هشیار بدکار باشد آنجا اگر کسی مقیم باشد یا از خری باشد یا از بی خری یا کسی باشد که طبع کو در کار دارد تا کار در
مخلق او نرسد خبر ندارد همچو حیوانات یا کسی باشد که مضطر بود از بی خری و بی آتی نتواند از جا بنیبدن لطف امیر از آن شریفتر است
که روادارد که محتاجان و خواهران خود را خاصه منقطعان و مستهلکان علم و عمل را احلاس البیوت مصابیح الظلم خلق الثیاب
جدد القلوب که پراکنده شوند و بی کار شوند کسی که باب شیر خور کرده بود و مجالست و موانست اهل فضل هیچ تشویشی هم
نتواند در آن مقامات زیستن مگر کسی که از حالات صحبت اهل فضل خبر ندارد مرغی که خبر ندارد از آن لال منقار در آب شور دارد همه سال
و از اعذار آنچه پیش عامه خلن عظمی و خطری ندارد که اغلب کالبه ایم اند و غذا همه ناراد اند و تسکین حرارت جگر از آن اند
ادانت لم نقش و لم تد ر ما الهوی فرح و اعتلّف تبناً وانت حماد اما خاطر اشرف که جاسوس احوال محققانست و طلیعه اسرار
طالبان هر یکی ازین عذر را که فاق داند و سد سکندر را بر وقت نظر و اصابت فکر و یکاست و عنایت آن مرد را هر روز افزون
آمین رب العالمین سایه فضل مولانا افاضی القضاة استاد الاناضل قاضی البدع مجتبی الشریعه ادام الله فضله
بر کافه اهل اسلام مستدام باد اولیا منصور و اعدا مقهور و بحق محمد و آله سلام و تحت ایزد داعی مخلص مطالعه فرماید و آرزو
مجالست و استفادت شناسد رافع تحت خواجه ابوبکر و مادرش که از متعلقان و خویشان این داعی اند که کوز که صالحست و محبت
صالحان و بی کس و مظلوم ملک او را بظلم ستمه اند در حالت طفولیت و خصم یتیمان و بی کسان و مظلومان سایه رحمت
مولا ناست چشم می دارم که از گرم مولا نا آن و ثاقب زور رسد که هیچ موضعی ندارد که شب آنجا پناه کرد ماد رش درویش جا

دشوهری مادرش بدخواستند و تنگ دست و منع کرده بودند که در خانه من میا و ناا من بخور الله الله همت مبارک بدان کار
که آن خانه که بد و میراث مانده است بدین مظلوم بی کس رسد تا زنده شود و من اچاها فکانا اچا الناس جمیعاً ما درش وجه
و فوشان همه صالحان و نمازگزاران و مظلومان بوده اند و صلاحیت اصول هم مظنه صلاحیت و نیلو کوهری فرو عست
الاناد را قال الله تعالی فی قصه مریم لقد جیت شیئاً فریاً یا ایت هارون ما کان ابوک امراً سوء و ما کانت امک ربیباً یعنی فاحشه
و معصیت از اولاد صالحان مجبست و نزدیک عقلاً موجب استجابست و این طایفه نه آن طایفه اند که در ملک غیر طمع کنند
بلکه آن طایفه اند که از حق خود بعضی هم اغماص کنند جز از اعن الوحشته مولانا خود چون ببینند بشناسد سیاهم و بوجی هضم
و لغو منتهی در حق القول قال النبی صلی الله علیه و سلم من یات عملاً صالحاً لله فی جوف اللیل البسه الله منه رداء یعرف به و یوت
کل ذی فضل فضله و نسال الله الذی یجوزی اهل الخیر خیراً و اهل الفضل فضلاً ان یجوزی مولانا خیر ما جزی به و یتقبلاً سعته امیر
یا رب العالمین بر ای عالی ملک الامرا و فی الانادی و الاحسان الخ پروانه یک ادام الله علوه عرض داشته می آید
از تبلیغ هزاران سلام و نجات و سکر و احسان فاش بصر نرسن لایطم منقال ذره و ان تکر حسنه یضاعفها و یوت من لدنه اجراً
عظیماً حامل رفته فقیه صالح حبیب نسیب اختیار الدین و عماد الدین سلمه الله و وصل الی همیها از فرزندان مقبل این دعا می اند
و محصل و متعبد و قانع و از آنها اند که تعرفیم سیاهم لایسألون الناس الخاف احد درم جامکی که صد فاعلت و تعسر بدال
تعشیر کردن از مدرسه قطع کردند زیرا غیر حق هشتینی و معینی ندارند ملک الامرا نایب حقیقت و انگاه نایب کبیر رحیم
بعباد الله لا ستم بالفقیر الطالبین لله المجاهدین الله یدعون ربهم بالغیة و الابکار بالذراة و العسی بریدون و وجهه بانک
بغایت حیل از لطفهای ملک الامرا جواه الله احسن ما جزایه یوم محتاج الناس الی مصالح المجازات چشم می دارم که دلم را خور کند
بشاد کردن فرزندانم و فقیر الله تعالی و ایشان را بدین عنایت زنده گرداند و من اچاها مکانا اچا الناس جمیعاً و السلام علی الامیر
المحسن النبی یبتغی بالاحسان من ربه نوراً و حضوراً و لایرید مناجزاً و لاسکورا جا و یدماناد در جوار بالش سعاد من رب العالمین
فرزند عزیز مقبل بفضل محسن خور اعتقادها الدین و فرزند عزیز امجد اسعد اشرف علا الدین دامت سعادتها سلام
این بدریاد دارند و بدر عوز و ولی التریبه و الخدمه شرف الدین رایح حسونت و درستی و مکافات و مجازات نکند و بنظر این بدر
نکند و جان ندارند که آن صفر این بدر کرد تحمل کنند که بدر عزیز شرف الدین بدین در حقوق بسیار دارد از فرزندان مقبل
عظیم عظیم امیر دارم بتجمل و تطف و رحمت و فرندی آن فرزندان هرج کونید با او بلطف کونید و جهت دل این بدر
بوقت ختم دوسه کت خود را بکشتن و خشن مشغول کنند تا جزی برسد و دعای که می کنم در حق آن فرزندان افزون باشد
و شفقت بیشتر بخوشد و اسما الله تعالی بزود تر زمانی بمبارکی و شادی باز آیند سرور بر مراد انشاء الله تعالی
الله مبسر الاجتماع بخدای که فیض رحمت او در خم آسمان می کیند که ز هجران آرزو مندی سختم درد ها می کیند
اتصالی که دل و جان بصورت هایون برادر اعنی اجل افضل اکل سید الصدور و محقق مدق منجز الایمة ناج اهل الصقه
صاحب الد و لسن صلاح الحق و الدین ادام الله علوه و آید و نصره و اعلی محله و انجز آمله و جمع شمله فی الدسا و الآخه در بیان علم
نکیند و در شرح نیاید تو خود دانی که من تو چگونه سکر لاشم مبادا کاذبین معنی ز روی تو خجل باشم از تقصیری روح رحمت
و میمانداری حق تعالی علمست و کعبه علیما که نه از سستی عهد مودت بود و نه از فوارگان محبت که محبت آن برادر جوار ام سار
هر روز در ترزاید و اشراقت اما بواسطه اعدا طبیع ضعیف عنصری محتاج بحوائج خسیسه که روح را مغلوب مقید می دارد
و نمی گذارد که آنج همت اوست در مصاحبت اخوان صفا و طهارت فاستک نماید حق التمسک و هان قصه بجهت کس که هزار شوق
بر ناه نشست و کرة ناه را با خود برد بجد می راند جانب ربوح یلی ساعتی که حیرت محبت او را از سوق ناه غافل کردی
ناه رو بگرد آید بودی بجانب وطن و فرزند مبلغی و ایسر رفته تا او بخود آمدن همچنین در راه سه روزه دو ماه نماید در

من عجیب

و تقاضا

سب

ح

چو رو بعد از آن گفت هوی باقی خلفی و قد امی الهوی وانی وایاها مختلفان امیدست که ازسعت اخلاق طیبته طاهره صدری
احوی دام الله علوه و فضلہ که از آن تقصیری تجاوز نماید و علامت تجاوز آن باشد که استدعای این برادر و درخواست و در نوزده مرتبه
صدری افضل ادم الله فضلہ و فافرماید کردن باز آنکه از اینج بودی افزون باشی و تا بکون نبودی اکنون باشی عود و الی الوصل عود و
فالحج صعب شد یذ الرنه عواین و صغار متعلق چنانچه دازه ساندی اس برادر دینی توقف در طلب آن عزیز یکنه مسرعا و مستجلا
آمدی و آن آمدن و در حدودت و توقار اشتیاق بودی بل واحدس الالف عندی جمل من اشتیاق و حصول لایمکن شرحا بکتب و رسول
بل استظر الزمان و الحال تحول ان جمع بیننا فتصغی و اقول نسأل الله تحرك الطوب و یفتح النفوس ان یشرح صدر الاخ الربانی بسرعة
النهوض منه و الافاضة و تقریر عیون الاجتهاد من غیر رویة و ریب و استخارة فالجز کل الخیر و الرحمة کل الرحمة فی اینا من الاجابات دفع
الوحشة و الفرقة و العذاب و نعم المرجو و المسؤل و الامیر العالم العامل الطالب الحسب النسیب المشتاق الیک شوق العطشان لا الماء الزلال
و شوق العاشق الیکیب الساعه الوصال اس برادر را شفیع گرفت که خدمت انصافم که عهد کرده است مع الله تعالی کون روی مبارک شما ببیند
نفسا و روحا و مالا و جاها و هر مالی که دارد اینجا و بکنک مناصفه باشد خدمتش بلکه کل آن او باشد امیدست که شفاعت این برادر قبول
تاظن او در اتصال ما و نفوذ شفاعت ما بخدمتش صادق شود که جنین اعتقاد دارد که هرگز شفاعت و التماس این برادر خدمت آن معدن الکرم
مردود نباشد جاوید محسن یا و السلام

الله یجمع بیننا و یفرق البعد عن بیننا سنة الوصل سنة الهجی سنه تكثر الاثر
الی الصدر الکبیر محی المدرس تاج الادب اذی فون الحسب النسیب مجد الدولة و الدین دام الله علوه قصرت الالقبان لالقلة او صافه
و شمایلہ الشریفه و لکن احراز عن سامة خاطره الشریف فی مویة المطالعة و هی فی القلب مکتوبه و عند الله معة لیوم الثواب الفی السلا
الکثیر مقرونا و تخلص المحبة فی سر سر القلب بحمد الله تعالی بکرمه العوده المبارکة مع المراد و السلامة و السعادة خیر یاب و احسن
رجوع اسیر ارب العالمس و نهنی لا خدمته الشریفه المعتمه المفرجة المنشطة لاسلیمها الله عنا ابدا ان حامل الخدمة بها الدین من اقربا
بیت مولانا و هم فی غایة الفقر و الاقلال کثر من الحیاة و الصبر یحتملون من لفاقه مالوکان علی غیر هم ملاه الا ذال من الایدان و الشلوکی
و لاشک بان شبکة رزق الدینا هی الوقاحة و الحیاة یمنع الرزق و الکریم یستجی عن عرض حاجة اخیه و الصبر علی فاقه نفسه محمود
و الصبر علی فاقه اخیه تساوه و مذموم و قد علمت حاکم و مودتکم لاسیما علی اهلینا و اقربائنا و معارفنا و کیف و انتم خشن و نحن انتم
روح و روحی و روحی روحه من رای روحی عاشقانی بدن زجوس کریمه البسیط و لطفه المیط ان یدبر حاجتهم و ینهی حالهم احسن انصاء
الی حضرة الصاحب الاعظم ملک الوزراء الاکرم الاعلم مد الله علوه و جلاله فی دولة صافیة و نعمة و اوفیه ان یسلکم فی سلك مما لیکه
و خدمه لیستظاوا بظله اللطیف الوافر الوارف و یستعصموا بحبله الحسب کانف و ینجوا من مخزبات الشقاء و الاغلام و مخالب
نویب الایام طلبا المرصات الله تعالی و دخیرة لیوم یحتاج الناس فیہ الی العمل الصالح و یكون الطاعة فیها تعظیم امر الله و الشفقة علی
خلق الله التي قدما العبد اکره بضاعة فی ذلک لیوم یوم لا ینفخ مال و لابنول الامس لک الله بقلب سلیم و خاطرکم منبع الفضایل
و نثر الحکم علیکم اولی لان القیوم یاخذ من الحجر و اکثر ما یقطر یقطر علیه فهو احق به و ان تری عیبا فسدد الخلل الخلل من لاعیبه فیہ و علا
منتظرات لعود المجلس الکریم اقر الله اعینهن و اعیننا
فخر المدرسین خیر البینین محبوب الا و ایس از والد سلام بخواند و بد

خیر خود را مذکور داند و بهمان عنصر و طبع بخانفس طالع اصلی خود رجوع کند و سر بد و بجهت ماوس و شخ نفوس بیرون نکند همچ از
کستان فنا بخارستان هو آمدن همه جهار پرور و پرور و کوه منور نیرزد و اگر کسی ز غفلت بفعلی و قوی مخالف طبع فرزندی را غفلت کند
بر ممارات و مسابقت بدان فعل محمول و سبکد نشود و مواش و بانی را که و لایمکن متکم شنان قوم ان یجدوا و لایمکنکم ظلم قوم ان ترکوا
طریقتکم المثلی و همتکم العلیا المرضی عند المولی کر جمله جهان با نود که کونه شود بوبره خود باش و ذکر کونه مشو جان انکار که دران
حجزه این بدست تحمل و حسن الجوار جان کند که از وزیبد و عسی ان ترکها شیئا و هو خیر لکم زیر ب می خواند و اگر درین باب طبیعت را
کراهیت اید لا تکنونا باخیه الالبشق النفس بسا سلیم دلال باخلان مذموم راضی و راضی شوند که فالان هم چنین است و فالان آغاز کرد

هر که عاقل دیده بینی خود بر کند که فلان هم می دیده است یا عورت یا بر خود فعل قبیح روا دارد که فلان همچنین نخواست چون این صفت
در نفس مذمومت و بختی آمدن و بعد است عن الله تعالی و عن الارواح الطاهرة اگر این صفت منکر تراز عجمی نخواستی بودی که در راه
بسیار عجمی و بخت راه یافته اند چون روا آورده اند بر کنی و غفلت و لونا ملتینه قلیلاً لغوت و وجه القبح فيه کثیراً باخواجه محمدالد
رضی جند گفته ام هم مسموع دارد کتبه والله یعرف بلخ قوله داعیه حیرات و حسنات ملک الامر الناصر لدین الله صاحب

الدولتین سعید السعادتین العروة الوثقی والارکان الاعلی غیث الاسلام مغیث المسلمین قتلخ الخ دیندار خاص بر وانه بکدام الله علوه
از آفت ملال و سامت که سده راه مطیعانست مصون بحر و سرباد سلام و خدمت علی التجدید و التزید و التکثیر و التواتر مطالعه
فرماید آرزو مندی غایه الحدود فرماید شناخت داعی مخلص خدا نیک جهمی کند که جناب هما و ن از مکاتبات و مراسلات رحمت
ذوی الحاجات منطقی و مشربی ندارند جز آن مایعین الحیات و کثر السعادت بجه و راست می نزنند ملاذی و مخلصی دیگر از دست فقر و فاقه

روزگار نمی یابند الا منتحل و مشرب مبارک که اقصى الدهور و الاعوام مستدام با المشرب العذب کثیر الرخام و مزرع الدرر صیر الرضا
دل درویشان را نمی توان شکست فاما الیتیم فلا تقهر و اما السایل فلا تنهر قال الجدار لو تدلم تشقنی قال انظر الى من
یدقنی بی اختیار رحمت بیانی داده می شود امید است از نکارم اخلاق که عفو فرماید از این ابرام بسیار تا حق جل جلاله دعوات
و حاجات شمارا و دوستان شمارا و بندگان شمارا بی توقف و انتظار مستجاب گرداند کما تدین تمان آرنه تحت فرزند مخلص حمید الد

و فقه الله بیس همت شما در زنی صالحان آمده است و ترک رعوت و جوانی کرده و ظاهر تر از شهوات و رعونات پاک کرد که آن در دست
او بود تا حق تعالی در این مبدل گرداند و روی بدار عالم کند ظاهر و باطنا قال النبی علیه السلام هدا عدلی فیما الملک فاعف عنی
فیما لا الملک خانقاها که از آن جدا و ست نصرة الدین رحمه الله محلولست و الصوفی او لی خرقه توقعت از نکار اخلاق بادشا

شما که بادشاهی و بخشش فرماید و آن کوشه را بشیخ حمید الدین تفویض فرماید تا محرض بوده باشید او را بر مزید اکتساب علم و عمل
تقریباً و لا تتعداً رغباً و لا تنقراً و معلوم باشد که ایشان را بر داعی حق خدمت بسیارست منت دار خواهیم بودن و جان دامن که در حق
داعی کرده است خاص علی التجدید از احسان محمد الله از عنوان نامه باز نا کرده علی التمام فهم کنند و از فرصت کثانی را الی آخره
الحمد لله علی تکل الغراسة الاصلیة الصمرد و لا تنقص مال الله و سنزید الشاکر و ازین طرف ملک المشایخ جنید الزمان

أسیر القلوب قدوة الحقائق و الارواح حسام الحق و الدین ادام الله بر کته سلام و دعای رساند
منج الصدور و منس الفقرا قدوة الاخیار ادام الله علوه سلام و حجت مطالعه فرماید و بمشرفه عمر برداعی استبشرداند
يقول الله تعالی لعبد انعم علیه ماذا صنعت فيما أسبغت عليك من النعمة فيقول يارب شکر تک و حمد تک یعنی شکر تک بمالی و بنفسی
و بلسانی و بقلبی و غیرها فیقول الله تعالی لم تشکرنی اذ لم تشکر من اجرتها علی ید یعنی لم تشکر من اجرت تلك النعمة علی ید صدق

رسول الله فيما اجرنا عن الله چون حق جل جلاله آن موقر و واسطه ساخت تا نعمت حق را بنورساند واجب اید شکر او کردن چنانکه هم ترا
خدا آفرید و لیکن چون در و مادرترا واسطه ساخت تا بواسطه موافقت ایشان در تربیت تو آن نعمت بر تو موفقت شد شکر ایشان واجب
که از شکر کنی و لو الذیک همجن چون نعمت علم بر تو رسید آن علم که حق او را واسطه کرد هم شکر او واجب شد چنانکه آورده اند که بعضی
دهبانا بیش بزرگی که معتقد ایشان بود شکایت کردند که ما از صحابه رسول صلی الله علیه و سلم رنج و فاقه بیش کشیم و از شهوات

دورتریم آنچه ایشان می یابند از کمالات ما نمی یابیم سبب چیست آن بزرگواران که آن خدا شناسی و زهد شناسی و رهبانیت و انقطاع
از دنیا و امثال این همه موروث انبیاست و ارشاد ایشانست که نبی ارشاد ایشان هیچ کس را خدا شناسی و سیرت و طریقت الی الله تعالی
معلوم نشود چون موروث ایشانست شما پشت بایشان کرده اید که این نعمت از ایشان یافتند گفتند که ما انبیای متقدم و مقرریم و شما کم
گفت چونک ایشان نفس را حرم اند تکذیب یکی تکذیب همه باشد چنانکه غسل اعضا و وضو در حق فایده یک چیزند اگر یک عضو را نشویند
شسته آن اعضا دیگر سه دن دارد و چون انسا نیکو را مقررند و کواهی دهند بر صحت همدیگر چون یکی تکذیب کردی همه را تکذیب

و تحقیق آن یک نورست که در روز هر خانه از خانه های اجسام ابیضا یافته است از یک خوردن و خوردن صد یک نور از آن نورها که در
خانه معیشت شدی و منکر او شدی خفاشی تو ثابت شد مگر همه باشی و نظیر این آن باشد که خفاشی کوید که من آفتاب پارسینه مقوم
با او ضد نیستم اگر چه با آفتاب ابروزینه ضدم کوید که آن یارینه و ابروزینه دو نیست ولیکن یارینه از امتحان تود و درست و همچنین ما را خاکی
کوید که من ماهی آن ام که پارد رجوی رفت با این آب آشنا نیستم کوید در آب هماست اما آن آب که غیرست در زخم تو امتحان کنده روزگار
تو نیست و لایتم بیانه ابد و لوجینا مثله مدد جاوید روح پاکش مستحق آبی حیات یغز و فضا یغیر اباد آسن یارب العالمین
قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل بامرأة الا یحل له فان التهما الشیطان من کال یوم من الله والنوم الا هو فلا یقفن موافق التهم
من یا شریراً او شرّاً فی حج لیل فی بیت منظم جعل الله ذلك علیه بالهنا رداً و شعرا یعرف به یوید قوله تعالی سنسمه علی الخطوم
یعنی بخل الخمر والشر علامة علی الفقه یراه کل احد فرزند عیون فلان الدین خصه الله تعالی عن ایدی الشیاطین بدانند که دین روزگار
کج خلوت محشر کن شیاطین است شیران را بهم باشد دین زمان از یاران صالح منقطع شدن و بکج نشستن نیم شیران را شاید که
آن نقصان شیری فتنه دیوست که این بد رکوش کرده است از خیر و شر عالم اما دهان بگو شمی می هند و بانکه زیند والله الطالب
الغالب که درین مدت چیزهای کویند از آن فرزند که اگر در خواب بدی خواب بر خود حرام کردی اگر ممکن بودی سفر کردی آخر گفت
آن افسست صد هزار مضرت در دست و الله جز عدوی نکفت جد کت نصیحت کرده شد و آن فرزند آن تا و یطارد روز بر بساط فضا
و قرب نفس راهی تاویل نکرد چنانکه آن شخص بیغامبری موسی چندان چنانکه اشکال و تاویل اندیشید و بر خدای تو ساله هیچ تاویل
نندیشید بدست این بدرد عویست و دعایست بحق آنکه قوا انفسکم و اهلیکم نارا و اندر عیشرتک لا قرین دعا خود کار نیست و دعوی
ایست که می گویم یکباره و دوباره نوح و ارا ربک معنا ولا تک مع الکافرین انشاء الله نکوی ساوی لاجل بعضی من الماء زین الاعاصم
الیوم من امر الله الامس رجح یعنی بنه مرحوم بکر و ملازم آن مرحوم باش و اگر نه هر جا روی زخم خوری بر جوانی چه عمره شوی آخر
برادرت بسین از تو کوچکتر بودی در یغا و اورد ستوری بودی تا با تو حال خود بکفتی الله الله در یابد و آن حجه را ویران کند روی
برخی تا بد که در روی کسی نصیحت کنم دهان پرست امکان گفتن در دل پرست امکان نبشتن آن نیست آخر از روان آن شاه بر سر و از روان
آن سلطان شرم دار خانه که جویت الحرام نیک نام بود و انکشت نابد نزدیکت بجز کار و انسرای ضیا مشهور شود و الله و بالله که
روح او چون شیر می غمزد و با جبرست از قلیل و کثیر آنچه می رود بجز که بر سرست فرود آید سو کند نخور و منکر مشو و حالها را باز کو
مکو و قلبوا الکل الامور که آن منکر شدن یکی نگاه دیگرست آدم وار و بناظرنا آغاز کن ابلیس و رجعت مکرر حالت آدمت خوشتر
می آید الله الله که بیان مردی بیکرد و خود را زین شیاطین سست بیفکند و فقه الله و قواه و اید بنصره الله الله ملازمت کند
بصیحت شیخ المشایخ امام الوقت حسام الدین اگر از من حجابی هست یا من موضع معین نیستم الله الله دشمنان استاد نکند
زین حال جو بشنود عدو شاد شود از هر خدای شادی اوست مگر جهان آن به که عاقل تلخ کرد که شیرین زندگانی تلخ میدرد
و سلام علیکم و رحمة الله و برکاته اطال الله بقاء قاضی القضاة ناصر العدل و الحسنات الصدر الذی استحق
الصدر بسعة الصدر وفاق الافاضل بعلو القدر ربیة السلف استاذ الخلف مفتی الفریقین امام المذنبین الاجل الکبیر
العالم النجیر البدر المنیر عز الخوالدین علا الاسلام و المسلمین علم الهدی الیقین ادام الله علوه و یسر له الیسری و جنبه
عن القسری و لا زال السعد له خادماً و الاقبال ببابه ملازمنا کلاه الله و رعاه و من الحی لا اخلاص سلام و خدمت این مرد
مخاص الشاکر الذاکر مطالعه فرماید آرزو مندی بملاقات و موافقات ذات شریفه مفیض الفوائد و النوادر و متجاوز الحدیثنا
جمع الله بیننا علی مساطر الصدق اخوانا علی سرور متقابلین من یارب العالمین خیالک عینی و اسمک فی فی و ذکرک فی قلبی الی این اکتب
من تو کرد آدمی را دوزخ تو تو من بدی من تو کی بود ما را با ما مانده من تو رفته و خدایمانه کتب علی نفسه الرحمة لیمحون کفر
الله جمیع بیننا ای روحهای پاک دین تو ذهای خاک تا کی جو حسن اهل سفر مستقر کنید دیرست تا دامنه محشر همی زندای دین زادگان سرانجام

جاوید بشی باید و خوش محتانی تابا تو غم تو کیم از هر بان عندی جمل من اشتیاق و فصول لایمکن شرح محاسبی رسول الله صلی الله علیه و آله
آن جمع بینا فصیحی و اقول تصغی و اقول تفسیر جمع بینا است که چون جمع شوند بشرط عین جمع شدن کشف کند احوال را بی واسطه
قول ظاهر و اگر بعضی احوال نامکشوف بماند و محتاج بیان باشد بقول آن جمع نشده باشد تفرقه قائم باشد زیرا تفرقه از روی مکان
که روح مکانی نیست تفرقه از توسط مجبست جمع انگاه باشند که محب تمام بر خیزد اس بر خاطر اشرف کشوف باشد تطویل طجت نیست
العاقل بکیفه الا اشاره لانه يتكلم ونسبه والعاشق لا یکنیه الف اشاره لانه يتكلم ويشترک للتفهيم وحده بل لا تذاده واعتذار وجه
یدله المحبوب ظاهرًا و باطنًا اعلام می رود که فزنده غیر بر طالب الحق فی الدین است سعادت از دعا کویاں و شاکویاں آن حضرت شب و روز
تخصیل در عشرت و تنبیه تقوی و وجیر قناعت و وسیط قوت القلب و بسیط معرفت و جامع البکیر معد صد و مشغولست و در اصول
اصول اصول خوض نماید و طلب عبور از علوم و وصول معلوم و هو الحق تعالی همت و نعمت دارد خواهر او سر حومه بدلا طرف نقل کرده
غفر الله لها ترکه که هست آن به که بوجه خیر صرف و شود حری یعنی ایها صدقه متوقفا باشد و اولوالارحام بعضی هم اولی بعضی در کتاب الله
خاصه جنین و در جم که صلوات دینی بجای آرد علی اتم الوجوه و در اجای نفس خود سعی کند که بحقیقت اجای همه خلافت که من
اجایا فکاتما اجایا الناس جمیعا فرزند مخلص صد رال دین است سعادت می رسد بحکم و کالت توقست که بر قانون لطف و کثر نوازی
و خیر کسری بخد و مانه و پد رانه عنایت فرماید تا حق مستحق رسد و روان آن متوفاه شاد شود و دخیزه آن روز باشد که محتاج الناس
الی ما قدسوا النفسهم من خیر و حدیث عدل الساعة خیر من عبادة ستم سنه آن روز ظاهر شود و مکشوف و محسوس گردد که یوم شکی
السرائر لطفها بی که فرموده است پیش از من می فرماید از حفظ الغیب و ستر العیب و علینا شکره و علی الله خزاه خزاه الله احسن ما جزا
محسنا ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه اجر اعظما اکرام اهل الصوی من الکریم و امة الحسن اضعف الائم
و السلام علیکم و علی اسر اولکم و علی اهل نادیکم و سلام علیه یوم ولد و یوم موت و یوم بیعت جیما جاوید میخست خلائق
و مبیر همان باد و السلم حیرات و حسنات و صدقات و صلوات امیر سپه سلار اجل کبیر عالم عادل مویده منظر منصور
بجاهد سرباط مشاعر اسد الوغا مقام الجیوش مخلص الملوك السلاطین سواد الد و لتوالدین ادام الله علوه و اقباله و حق امانه و اید
بروج منه حضرت و حق الحسنات بحیب الدعوات قاضی الحاجات مقبول باد اولیا منصور و اعدا مقهور اولیا عقل ناصحست و دشمن ترین
اعدان نفس اماره است جان بر د حضرت حوران کلشتم تر کشد محلات کوران کلشتم میسست جان پاک خستاس تر یلید بیکار خرمهاره بعیسی برانکم
تلاجم همی زنداین طاس روزگار بر سینه زخمهای پای جهاونم خند آنرا که سرفس اماره را که عدو دین و دلتماست و راه زن دنیا و آخرت ما
بصمصام حیرات و طاعات برده تا غازی باشد و مجاهد نویسد لقب او نه در دیوان نیا بلک بر ساق عرش اید الله و تقبل حسناته
و وقته بشکره اعمال آل داود شکر او قلیل من عبادی الشکور از طرف سلام و دعا قبول فرماید آرزو مندی باد را که حقیق اگر چه رؤی
قریب الهم دست لیک روح بدلا ملاقات قانع نیست اعانها و النفس بعد عشیة الیها و هل بعد الفناق تدانی ملاقات و موافات با سرع الاثا
و امیر الاوقات و اسعد الحلات میسر و مصیبا داسن یارب العالمین حامل ذکر سید اجل حبیب نسیب شرف الملو الدین ادام الله شرفه
مستقبل خدمتست و احسان و اکرام امیری در حق جمله اهل خیر فایض و مشهورست لاسیما در حق سادات اعزّه ضاعف الله عزهم
توقست از انعام عام و اکرام رام و درویش پروری و فضل کسری آن عزیز که سید اجل از ان جناب عالی شاکر و ذاکر یار در دها کفقرا
وصلح و امید و اران بیکار خدمتش شاکر و مثنی باز می کردند تا ثواب جزیل حاصل اید و بر احسانهای پیشین منضم گردد دایم مقعد رجال
و بمحط رجال یاد فال الله علیه و سلم الخالق عیال الله خیر الناس انفعهم لعیاله و السلم اطال الله نفا قاضی القضا
الصدر البکیر البدر المنیر الخیر المحقق المدقق علم الهدی محدث العلم و التقی بقیة السلف استادا الخلف عمر الملو الدین
شرف الاسلام و المسلمین ناصح الملوك السلاطین ادام الله علوه لادن و حیاطته و للحق و رعایته و للظلوم و اعانتة و ادا مة الله
علی المکارم و اید و بسط بکل خیرید و عمره و زین الدنيا و اهلها با فضاله بحق محمد و آله سلام و تحت مطالعه فرماید و اشتیاق

الی روضه الآمال و نزهه الابصار و نخل الاقمار تقر ببقایه العیون و یستر به المحرور ان جعله الله للسرور نظاما
و للنعمة تامنا لا وحشة مع مقابلتها و لا انفس مع مفارقتها غالب داند باری تعالی ملاقات سببی سازد خفیف آنه سمیح لطیف
و حتی که دادم لطفها فرمودیت کافاه الله ما کاتی به محسنا عن احسانه فان الله املک بحرایه منی و اوسع لموکنته و الله المعین علی
صالح النیة و العمل و المکانی للحننة بسبعامیه و اذناها بحشرة و اکثرها لا ینفایه له اعلام می رود که جماعت خویشان فرزند
عمر بن مخلص حج الدین آیه الله بعونه جهت شح نفس و سحر دنیا که الدنیا اسحر من هاروت و ماروت مانع خیر شدند تا آنچه خیر شد
تمام بمستی نرسد خاصه جین مستحی که همه را فدای راه حق کند انصر و انی سبیل الله و حیل و بها فایر و روع آورند که ما
شفقت می کنیم و قلبوا الکا الامور لیلیسوا علی الناس و الله اعلم ان تختاه توقع از کمال لطف و احسان و عنایت و بحد و می آن بزرگ آنست که
بهد و فرماید تا آن حق بمستی برسد و بکفایت و دلنش شریف خود مانع از دفع کند تا برین داعی منت باشد و بر احسانهای او لین مزید باشد
که اتمام المعروف و جبرئیل ابتدایه احسان بر مثال هلاست الوجه لطیف و مبارک و شادی افزاست اما چون تمام رسد و بدر شود
عالم را منور کند همچنان ابتدای طاعت با اتمام آن آیه الله و وقته و هو ولی التوفیق الله الله که درین خیر بر منوال عادت صلاحیت
و نصرت حق ان تصرف و الله ینصرکم و یتبث اقدانکم که صفت خلقی و جلی اوست بر رسته نه بر بسته لیس للتخلل فی العینین کالکحل
آن هم را کفایت فرماید دخیرة لیوم المعاد انشا الله تعالی جاوید کاشف مشکلات خواص و مصلح خطوب عوام و مبعوث مظلوم و مرتی
مغشوم باد آسیر بارت العالمین روح مبارک خواجه جهان کزبان ازین جهان و آرد رومند و مشتاق آن جهان بجانب جانب
منزه از جوانب و ارکان هر ساعت نگران و مناجات کننده بهمان از میان کجا که ما را بخود راه نمای ازین بیابان و بساحل خلاصی رسا
از موجهای این طوفان و حق جباری فرماید که پیوسته خلاص همانیان در هر روز کاری باز بسته بوده است بیکی از خواص بندگان
تا مخلوق را ن باشد نگران ننزد با آسمان که در آسمان باز نشود بجز خیره نگر میجران بلکه رضای ولی خدا بجز وفارخ باشد از کیوان که می فرماید
رسول صادق سلطان صادق علیه صلوات الرحمن جو در مایند ای امت مومنان در آخر الزمان جبران سرگردان رضای من بخوید ازین
خاص من که برید برو کمال بکمال روشن بجز کمال تاریکیان چنانکه در طوفان بوح علیه السلم هیچ پناهی نبود الا روی آوردن بنوح خدا کمال
نوحیان و رسولی فرماید علیه السلم کای امت هر روز کاری طوفانیست و نوحی و قطب آن زمان که خلیفه و قدست کشتی نوحست در آن
هر که گرفت او را دامن است از طوفان و این کلمات بیانست و نشان خواجه جهان ادام الله علوه علی الزمان جزای آن احسانهای او که فرمود
آن ولی الاحسان که کریم مطلق هرگز ضایح نکند احسان محسنان که هل جزاء الاحسان الا الاحسان ای فرینیکو کاران بشنوکو اهی غرضان
و برخوان نامه بی علتان و آن بجز رانی روان مراد رشو رستان و در زمسن سنکستان بلکه آن خدمت را بکن بازنده دلتان که می فرماید در شان
ایشان و البدر الطیب تخرج بناته بادن ربه و ایشان را بشناس ازین جبران الوجه باشند باخرقه و طیلسان نذارند نور جان و حکمت لسان
بسی خرقه و دستار و طیلسان که چون بچشم معنی نگر در میال آتش و زحمت سوزان از الله لا ینظر الی صورکم کویاں آخر کافران در هر دور
بجو امر دی که در ندهد ختیغابران و جو امر دی که کردند در حق بیگانگان سنگ راد رکنار دستار چه می بستند و گوهر را بسنگ شکستند
هزار دوستان شمالا جرم قبول نیامد صدقهای ایشان و ما منعمهم ان تقبل منهم نفقا فحقهم الا انهم کفر و ابالله و رسوله و انهارا که جشم
روشن گردانند که اگر بزرگ و سگ استخوان اندازند دانند که بزرگ و سگ دهند و اگر بیوسف صدق ولی حق نواله دهند دانند که بیوسف
می دهند الوجه هر دو در کارست و لیکن تمیز دارند نخواستم که رحمت دهم درین خیر از غایت فجالت ابرامهای سابق باز حق تعالی حول
می خواهد که اس خیر خیطیر بمعاونت وجد و جهد زبان و ضمیر و قدم و دم قفل کشتای هایورنای عالم ارای شما باشد که الطیبات للطیبین
بدای آورد که رحمت باز بخدمت شما آیم که مرسوم و معهود و مالوف و رحمتهای سابق تا بوده ایت قد رجح الحق الاله و الحمد لله علی
فضله امام جین خیرات کار شاست النور داعی چه گوید که ضمیر و درون مبارک شما خود از جانب داعی گوید و می شود اما چون نیت
نیکو کردی مگردان نانی که بچنین درویش داری بازستان دو نیم مک که آن رویش نان بسیار یابد و لیکن توجان درویش نیانی سبب دوام

دولت سلطان باسلطان صافی جان فخر سلطانان محمدی آخر زمان صاحب طالع عنایت یزدان و نظر من در آن صاحب کرامت در
کرد دانشا لله تعالی مصور رای عالی افتخار الصدور و الایمان صدر معظم دستور مکرّم ملک الوزرا معین
الحق الجلیل الاصل تاج الد و لتوالدین عضد الاسلام و المسلمین ادام الله علوه و ضاعفا قبله و ایدک بروج منه بلاد بیدار
وظایف سلام و تحیت عذر ابرامها خواسته می شود الاسلام بدرا غریبا و سيعود غریبا هر که در جان او از حقیقت اسلام نصیب
میان خلق غریب باشد و خلق با او در دنیا میزد و بیگانه و از زیند جانک انبیا و اولیا را قصد کشتن کرده اند و قهتها می خادند
و از شهرهای ورون که درند خانک حق تعالی حکایت می کند فریقا کذبتم و فریقا تقتلون تا آنکه که نصرت خدا رسید و جانک جانورا
با جانوران ریا اگر چه قبیله او باشند و هم شهری او نیامیزند جانک ابراهیم فرمود پدر را و خویشان را چون میکانی ایشان بیدید
انا بری منکم مکرّم بار غریبی که او را هم از ان شقه لباسی باشد و از ان تشرداغی چون ازین غریب نفس غریبانه بشنود حسبت و هم شهری
در جوش اید خویشی میداشد که انما المؤمنون اخوة و کل غریب للغریب نصیب نیاز و اخلاص شما نادره و غریبیت و بر شما پوشیده
نباشد که اس داعی آخ می نماید و نمود از استحقاق فخر المشایخ ادام الله برکتی غرضی غلتست و بتقلید و بقیاس نیست که ضیا الد
مرحوم اگر چه هر کسی بمقام خود نیکوست از کجای تا یکجا صد سال مجاهد کشیدی که دایشان رینافتی چونست که او را آخ داشت
سیار نبود اراں همه اراں و مقام التماس رفت دشمنان صاحب غرضان کوردل و کوردیده فی تمیز راه زنی کنند که اراں و بسیار
با لله و تا لله که غرض داعی صلاح ملک و ملتست و در سن رقه بیش از شرح بر نمی ناید املتست که از برای زاد آخرت و دستگیری روز
در ماندگی که در سن خیر خطر معاونت فرماید و وصیت حاجت نیست استاد تو عشقت جو آنجا برسی او خود بر بان حال کوید چون کن
دانم که تو کو هر زحنی شناسی یا باز بسید از کسی شناسی اگر چه هر آهنی را قیمتی هست و از فایده خالی نیست اما عقل اندک
جد غصها و مجاهد ها و روزگار ها باید تا آهنی آینه کاینات شود و دستگیر عالم گردد قلم اینجا رسید سر سگست جاوید موقنا
سعدت اقبال مجلس عالی ملک الوزرا اصفال امان عمده السلطنة اب الملوک و السلاطین مغیث الاسلام و المسلمین
باسط العدل العالمی منشی الخیرات و الکرامات صاحب اعظم دستور معظم ادام الله علوه و خلد دولته و لارال السعود له خادما
و الاقبال لربکابه ملازما مستدام و مخلد و رفیع الدرجات هر روز بر تقادم ادوار و تجدّد اطوار اسباب رفعت و کامرانی مکنات
مصدّر و مشید تر داراد انّه بحیب الدعای سلام و دعا ازین داعی مخلص و هواخواه صادق مطالعه فرماید و آرزو مندی ببقای
غوه بهایون و زیارت مفتش غالب و باعث داند و جود فطر غبت و میل همت عالی لازال عالیا پیوسته نکرانست بسوی محنا
و مستحقان ظلومان خاصه اهل تقوی و اهل دین که خلاصه وجود ایشانند واجب اید ابواب خیر و مصارف احسان بر رای عالی
عرض داشتن تا بحسن سعی ملک الوزرا آب در حوی خود پیوسته روان باشد و ریس مزرعه آخرت بآب طاعت و احسان سیران کرد
در سن احوال فخر المشایخ و الابدال با نرید العصر حید الزمان او حد الرجال حسام الدین ادام الله برکتی پوشیده نباشد که روزگار
عزیزا و مستغرق خلوات و مراقباتست و لاشک که اسباب دنیا در خلل باشد حق تعالی از برای سعادت خلق اولیای خود را از خیر
خاص خود روزی نرساند بکمال قدرت تا حواله اراق ایشان خلق باشد از برای ابتلا و امتحان خلقتست که می فرماید در بیان عیسی علیه
من انصاری الی الله حق تعالی قادر بود بر نصرت او از خلق نصرت خواست رحمت خلقتست و همچنین مصطفی اصلی الله علیه و سلم
می فرماید حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین و می فرماید ان تنصر و الله بنصرکم از برای رحمت خلق که هر کس را میسر نشود هرگز
حق بودن الا اگر خواهند که با حق تعالی دوستی کنند با اولیای حق دوستی کنند و ایشان را یاری دهند بحال و نفس و آخ همه با حق
و ایشانرا همچون دیگران نپندارند اگر چه اندرین راه جو طاد سن بگارت مکس هیچ صاحب تمیزی برابر ندارد و طاد سن و مکس را می فرماید
که غنیمت دارید ان طائفه غریب نادرا تا روزی که دولت ایشان در اید و آن روزگار تمام ایشانشان باشد شمارا دستگیر شوند و حسبت
نخوردند و نکوبید ما لناس شفیع و صدیق حمیم که آن روز هیچ دوست دوستی را دست نگیرد الا آنکس را که با اولیای حق دوستی

گفته باشند که اینها را میباید بعضی بعد و الا المتقین اگر درین عصر کسی جز ملک الوز را صاعف الله علوه بودی که بر عظام خرد
موفق بودی این رحمت پر رحمت هم بدان حضرت داده نشدی اینج حال خالی شده است سسکیت که شیخ صدر الدین دامت برکته از آنجا
نقل کرده است که از زانی فرماید عظیم موقع باشد و برین داعی منتهی باشد و بر حلقه اهل خیر که ملازم دعا اند جاوید مسند حیرات و
سعاد اثنیاد / سخن مقاصد و مرادات و حصول مرام و امنیات و کفایت خطوب و مهمات دینی و مالی حالی و مالی ذات مطهر

عالی همت همایون طلعت مسعود نیت حدقه العدل سدره الکرم رضیع الجهد صدر الشرف غایض بحر الدُر بریاق سم الضر اعزاز کان
المملکه ربيع جنال السلطنه نور الدوله المنصوره فوج القلوب المحصوره صبح الجلال قبله الاقبال فلان الله ولتوالدیر ادام الله علوه
فی حدیاق السور و النعم باقصای غیایات و اعظم نضایات رسیده باد سلامی که آثار آن هیچ ریب المؤمن مندرس نشود و یحیی که کمال آن بسین
و قرون منطس نکرده از خلاصات مودت قدیم و در قیاق محبت مقیم که میعان حقیق ارواح مومنان پیش از دامگاه قوال بشصده هزار سال
عاقده علی الاطلاق حل و علا عقد بسته است که الف بین قلوبهم لوانفتت ما فی الارض جمیعاً ما الفت بین قلوبهم هر صباح علی الدوام رسانید
رسانید می آید و بدان نظر مودت که بخاشاک عوارض خشم و غضب آوده نکرده و بطوارق حفا نابوده نشود در خیال مشرف حاصل
آن وجود نکرانست از اینه ضمیر باری تعالی نتایج آن سلام و محبت و اتحاد و وصلت ظاهر محضی را هر روز بر زمین اشرف لارال مشرف شادی
افزای بردار آتیه روف بالعباد می خواستم که آینه مودت هر چند گاهی که از غبار نسیان پاک کنم یحیی و مراسله بخانه می جستم تا حال
خدمت که از هوا خواها آن حضرتت و ممنونان منت آن کرمست التماسها دارد و سفاعتها گرفت داعی مخلص را بنیشتن آن چند کلمه
مهر امین بر امید نظر عنایت و تربیتها که آن ولی الانعام و التزبیه دام علوه در رحاحات او موظف داشته است امروز بیفراید که آن نظر
عنایت را از نظر مشتری بقال نیک مقرر و نثر یافته است و از غوغه عید البکر مبارکتر آرزوده است توقعت که باخ امید او ست مسرور و شاد
بر کرده و جانانک جنز بر خلائق سخن حاجات مختلف از آن حضرت شاکر و ذاکرند امید است که سبب مرید نور درین دولت کرده و تضاعف
اقبال و سعادت آمین یا رب العالمین

باب حرات ملک الامراسید الخواص میث الخلائق رکنی الحقایق محی العود و الف فضل
مادرة الزمان عیم الامن و الامان شرف الذکر و یقن القدر الحسب النسیب الجمیل الاصل الخ اعظم پروانه بک ادام الله علوه و کت حاسدک
دعدوه کشاده و افزون باد سلام و دعا و آرزومندی مطالعه فرماید و تعطش بلقای خوش سیمای عالم آرای شادی افزای همایونش غالب
الهم ارحلنا علی سرر متقابلین اگر چه صورت مقصرت در ادراک خدمت اما بصفه مودت و محبت و هواخواهی متصلست و لیس
الترا و یقرب المکان بل التزا و یقرب الجنان قال الشاعر فقلت و ما نفعی یقرب دياره اذ الم یکن من القلوب قریب وقال سلام علی الغایب
الحاضر پیوسته آوازه و صدیق حیرات و صدقات اعظم پروانه بک علی العموم می رسید الی خلق الله بسد سبل الآفات و علی الخصوص رسید
الصدقات الی اولی الحاجات این داعی پیوسته آن آرزو و تمنا بوده است که خیر شما بمصارف شریفه بزرگ منفعت خیر منزلت
مصروف باشد که آنست لاین همت عالی هر که از سبب بلند زاید او را سخن بلند باید تا زرع الخیرات شما بخیر المزارع کاشته شود
و دیه های عجب بر دهد عنایت و بذل و معاونت در اخراجات شیخ اجل اروع اروع عارف الخ امین الغیب جنید الزمان ولی الله
حسام الدین ادام الله برکته تا بر من سالفه منضم کرده که علامه قبول الخیرات اعادتها اگر آن کلمات دلبد بر آید بر خاطر نقاد و قاد
تیز بین سببین ملال منوراً و مطلعاً علی الاشیا، گاهی احسان ایتار در بیخ ندارد که هنگام شفقتت و زمان قنست ما تشاؤون ال
ان یسأل الله رب العالمین هواهل التقوی و اهل المغفره حاوید بحسب اید کل خندان که بخند وجه کند علم از منسک بنیدر وجه کند
آنگاه خدای تعالی اختیار کرد و خلوت صفات کرم خود در رو پوشید و تاج و لقا اختر نام علی علم علی العالمین بر فرق او نهاد ادام الله
فی العالمین ظلّه او بندگان نواری و کثر پروری نکرده که صد بار گواه کرم خلق را و خالق را که هر چه آن مخدوم اندیشید منتهای اندیشه
منست و هر چه بفرماید و خطاب کند خلاصه خطابان من حق آرزوهای روح ما را جو حواست که روا کند صورت مبارکش را بصو
کرده و هر چه آرزوی جان بابا باشد لا شک در خطاب و اشارات مخدوم حسام الدین لازال مخدوم و ملامح باشد اگر آن مراد بر آید

بظاهر و اگر بر نیاید بها الدین و اصول او را آن شرف و عزت بس کند که معاونت و شفقت آن خاطر آفتاب صفت یا نور او کرده
هر چه شما فرمایید هر که گوید که مولانا گفته است جلیم که گوید غمات دارد از هر دو کون گوشه خلوت کردید بیرون که در روز
گفته زان چشمه حیات که در کوی دوست بود تا در وحش مال سکندر گرفته که شکر شوم شکر تو توانم گفت و رعد شوم عذر تو توانم
بعد از هزاران سلام و شکر و شکرانه مطالعه فرمایند و آرزو مندی روز افزونست و بدعای سعادت و خیر مشغول باشم آن ولت که پناه
طالبان و مقصران عصرت و مدد مدد خواهانست و از کمال مرحمت مالا مالست و بد برداری و تقصیر پدیری و عذر و شفقت
اندیشی و آن مروت که لا یعلم الا الله از عالم منقطع مباد آیس و آن جزا عظیم که دافع بلیات آخر زمانست محفوظ و محرز باد آیس یارب
العالمین از همت شما شکرها دارم عذرش هم شما نخواهد سایه عدل و احسان خدایگان عالم عظم الله سلطانه و ابدا
برهانه و لازالت الملوک منخرطین فی سلاک خدمه و الایاس سایرة تحت ظل علمه بر سر عالمیان سالهای پیاپی گسترده باد برای
معلای خدایگان عالم عظم الله دولت و عنایت می شود حال بندگی که داماد شیخ المشایخ ابانزید العصر جنید الزمان
امیر القلوب حسام الحق الدین ادام الله برکتی که امر و زارام دل و روشنی چشم این بدست بر رای خدایگان عالم سید السلاطین
خدا الله دولت و پویشی نیست که سید المشایخ جنید که عیبت سفر کرد این داعی هزار لابه مانع شد از بدخواستی که
نی صحبت غریز او باشد و نخواست که از خطه مملکت خدایگان عالم عظم الله دولت از جوایگان و از جنین همی و دعای خالی
ماند که شاهان نامدار ربانی بجان چسته اند که در ممالک ایشان از خواص حق مقیم باشند و آرزای از خیر این لشکرهای قاهر دانسته اند
و خدایگان عالم محمد الله بدان اعتقاد آراسته است که طالب دل اصل دلان باشد اکنون خدا بار از والی وقت نمودند که کمینه بندگانش
می رنجاند و قصد و تقوی کند و آن از خاطر سید المشایخ و بدل آن بد مخلص رسد تصدیح و ابرام از حضرت معلای
خدایگان خلد الله ملکه دوری داشتم اما چون از حد برت و عنایت ماد شاهانه خدایگان عالم بر همه اهل خیر و در و ایشان
خاصه بدین بد رجتم می دارم که باشارت خدایگان جهان بناه سکندر زمان خلد الله ملکه ظلم این والی و تقوی او از کمینه بندگال
دفع شود تا بفرغت خاطر امیر جو کبوتران کعبه بدعای دولت قاهره مشغول باشد المفخرید عایه محمد بن محمد بن الحسین بن علی
ثمرات خیرات و خیر اندیشی و مظلوم نوازی و در و پیش پروری و لذت همی و عاقبت بینی امیر اجل و النعم فوشته اخلا
ملاک صفت میثت الاسلام فخر الا نام مختص الملوک السلاطین شمس الدین و تو الدین ادام الله علوه و بکت عدوه در روز جزا موفور
و نی نهایت باد و آن تک حسنه یضاعفها اولیا منصور و اعدا ش معهور و باری تعالی و تقدس راضی و داعی محمد و اله سلام و دعا
از داعی ینخواه مطالعه فرماید و پرسان جوایح شکر گوین خود دانند آن کو هر استعداد و حسن ادب و اطفا دراک مبارکش هیچ از
پیش نظر نمی رود و چون بمصالح مشغولید نمی توانیم ابرام داد انشاء الله که آن صالحه صداع فی انقطاع که خلاصه طلب همه
طالبانست میسر کردد اخوانا علی سرر متقابلین لطفها فرمودیت فرزند غریب نصیب نسیب آن کو هر صدر الدین دامت سعادت
شکرها کت امید دارم که تمام فرماید که ابتدای خیر نیکوست الامام کردنش خدی ندارد ماه نو اگر چه خوبست و زینبا وانگشت غا
الآن آمیش خود جیزد یکریست و معلوم رای عالیست تعلق این داعی سید المشایخ و الابدال امیر القلوب جنید الزمان حسام الدین ادام
برکتی و تعلق فخر المشایخ حضرت ذوالجلال و الجلال عالی خود صد هزار جندانست که در بیان در قلم نیاید توقعت که چندان همگان شاکر
فرزند صدر الدین شاکر باز کردد و آن خیر از خیرات دیگر شمرد که بیغایران پیا انگران نسبت ندارند خدای دانند که آن غریز را دا
علوه ازین سعی چه خیرها خواهد بود و برین داعی چه منتهای خواهد بود پیوسته بحسن یاد آیس یارب العالمین

ثبات و خیرات و حسنات و دین پروری و مظلوم نوازی و معدلت امیر اجل خدای ترس عاقبت برین حکیم که موعظ امر الله مشفق علی خلق
اشد آء علی الکفار رحما بینهم مختص الملوک السلاطین قاصح الکفره و الشیاطین الخ قتلغ پروانه بک ادام الله علوه و بکت عدوه
حضرت غافر الذنب و قابل التوب مقبول و مبرور و مشکور و مذکور باد سلام و دعای فراوان ازین داعی مطالعه فرماید و آرزو

کسرت

برتر از این است که در انظار او احوال بیست و باد اعلام می رود که اخلاق اخلاص ملک الامرا را از نظر من الشمس است در تربیت مطلوب است
و در رویش خاصه در رویش الهی که لا تلجیه بهر تجاره و لا بیع عن ذکر الله و درین وقت جماعتی از متعلقان شمانی جز شمانی را و بیه خواهر عزیزه
زاهدان عابین ناسکه ادام الله عصمتها منزل ساختند و اهل خیر را تشویق و پراکنده کی خاطر حاصل آمد و اوقات ایشان دعوات ایشان
مغتنمست خاصه در اعتقاد و ظن عالی ملک الامرا توقست که اشارت فرماید تا در رویش از رحمت ندهند و آنجا منزل نمانند

داعی خواست که بخودی خود خدمت آید چه اسیر لیک چه محتاجت لطف ملک الامرا را مستفاد خیر است و طمانه می خورد تا خیر
پیش فرستد جاوید محسن یاد آسیر رب العالمین سعادت دو جهانی و امداد رحمت آسمانی و بر در کارهای او مشرف

سید الامرا منجی البکر عالی الهی ملک الاطلاق که در اول الاوصاف معدن الخیر و الانصاف مختص الملوک و السلاطین ملجأ الصغفا
موسس الفقرا معیت المظالمین جلال الملتوالدین ادام الله علوه و لازال السور له خادما و الاقبال لبابه ملارما بادنی بادنی شود
و ایزد جل جلاله در کل احوال معین و ناصر و موید و مسدد و مرشد و موسر و راعی و شاکر مساعی بحق محمد و آله بول شفقت
و میل و رغبت ذات شریف و عنصر لطیف ظریف مبارکش بجانب تربیت فضلا و تقویت علما و فقرا معاینه می بیند اگر فقیر
ربانی محقق در محتمی استعانت خواهد جست واجب وضع السیء محله آن باشد که اول حاجت را خدمت شاعر عرض دهد
درین وقت در نه ملک المشایخ و الابدال سرالله فی الرجال جنید الطریقه بایزید الحقیقه المویده بالانوار الالهیه و الاضواء الربانیه
المشرف باشراف شمس المعارف المختص سوارق نور الاختصاص صلاح الحق الدین قدس الله سره و اعاد علی العالمین نوره و برکت
درین وقت باغی خویز اندازد از من آن بانصد دم در تاجی ع افتد ده بازده روز بایع باع مساحت نمی کند هر طور که گرسنه شد از بهر
التماس این معاشرت و موافقت و سزاوارتر برین خیر و معاونت را از جانب مبارک آن کانه عرصه دیده نشد واجب امد خدمت شمانا
مقدم داشتن در التماس فرض آن مقدار جسم می داریم که بر عادت درویش نوازی و فقر پروری و دجیره سازی آن روز که خلایق
بدخیره عمل صالح محتاج باشند خاصه تخم خیر کاشتن در بان آن فقیر الهی که باسم فقرانند و تحت سلاطین و وجهانند که فقرای عامه
برده ایشانند تا بی تمیز از خرقه و عبادت پرستان در ایشان راه بندد حق تعالی بصیرت آن کانه را و طلب لطیفان و از حجاب حرم محفوظ
و محروس در آسیر رب العالمین هواره روزگارهای او ملک الامرا و الخیاص فخر الحجاب و النواب صاحب اعظم المعظم الامیر الله

المشفق علی خلق الله معین الاسلام ملاذ الانام ناشر العدل منبع الفضل معدن الخیر و الکریم ملکی الاخلاق جبریل الیمین عرش الروح
معین الملتوالد و لتوالدین مختص الملوک و السلاطین برهان الهدی و الیقین کعبه الامال العالمین ادام الله علوه و حرسه الله للکریم بعینه الی
لا ینام و برکنه الی لا یرام و اعاده من شر الانام و حوادث الایام و من کل طارق بطرق السوء این دعوات و دعوات همه بجان و هو خواص
آن وقت در حق آن کانه دهن مستجاب مقبول یاد عند الله تعالی آنه روف بالعباد سلام و تحیت صافتر از باد صبا و لذیذ تر از عهده صبا
و نافعتر از هوای بهار و با و فاتر از دار القوار مطاعه فرماید و آرزومندی بریدار عالم از ای شادی افزای سیمای هر فی وجه همس اثر السجود
غالب و باعث شناسد جانکبارها آرزومندی در آن داشت که بدان طرف سفر کنیم خاص از بعضی ملاقات آن کانه دل گفت که تو کار خیری
در نزول و ارتحال بر عقیده من که دم سبک رفتارم و بی مونت این خدمت این بجای ارم تود رفعت دعا میقیم باش وقتی که خاطرهای او از اهل
دنیا منول شود و از دوستان و اخوان صفایا دکنه دانم که در آن اعیان را در میان بیند بان لها آمخه و یک نشد که روحه روحی و روحی روحه

من رای روحی عاشقانی بدو سئل الشیخ من الصوفیه قال روح واحد فی ابدان متفرقه من یک جسم که صدرها راستم چه جان چه تن که هر دو هم
قال الله تعالی ما خلقکم ولا بعثکم الا کفیس واحد محمد الله تعالی که خاطرهای او و ثاق طایفه اسرار حکمتست و سینه پاکش منبع و منبع
رفیق و حیات اربنا الاشیا کاهی هم از اطلاق مبارکش هوا جوینیم و بر سمع شریفش نثار کنیم جانک گفت اخذ نام الحق و اهر قنا علی
جاوید مصدر و مرج معارف اسرار باد ابدی تحت حاجتی آید خدمت و این تحت را و سئل سار در احسانی که بی جان و تن
هم فایض است بر همه محتاج عالم که نامند بر او که در دنیا بازم که در انوار عالم الاسلام غایب است که در کتب

شده است بر خاطر مبارک که اقبال نیا و مال دنیا حمت زراعتست و تخم کاشتنست که این تخم عمر و اقبال حمت کاشتن در دله اند نه حمت داشت
قل متاع الدنيا قليل تخم که نهر کاشتن دهند اندک دهند تا اندکی آن کو اهی دهد که از نهر کاشتن نه بصر انبار کردن امیدست که از حضرت
شاکر باز کردد همچون یک شاکران و توفیع قبول و عنایت شمار اسلح مباحات و افتخار و ناریدن بر اما مثل اوقار خود سازد و چون
پرسند که از حضرت آن کریم چون باز کشتی آن غنایت زبان او باشد حاوید محسن و وهاب و موثر و مفضل یاد آنس یارب العالمین
خیرات و حسنات ملک الامراء ستور الممالک نظام الملک و قوت نادره الزمان مغیث الاسلام مرتی العالمین محبت الاولیا
موس الفخر انور الشهب املا السجی الخ دیندار سید الخواص معدن الاخلاص معین الحق الدین بروانه ملک ادم الله اقباله و زاد
مجدد و کماله و احسن عاقبت و حصل آماله بقبول جاوید مقرون باد سلامتی حذر این داعی مخلص قبول فرماید و بد عای دولت
و شای آن حضرت رطب اللسان داند باری تعالی اجل مقامات اهل سعادتش کرامت کناد بعد از شکر بیایان اعلام می رود که فرزند قوه
العیون نوره الفواد صدر الدین فرزند شیخ المشایخ امس القلوب خازن اسرار الله حیند الزمان حسام الحق الدین ادم الله رکنه
بتحصیل علوم مشغولست و بروش خوب و سیرت شریف می گوشتد و حاجات انسانی مانع و مشوش طلب معانی شود و هر چند
اندیشه کرد داعی که عرضه کند آن حال را بر بزرگان و ولت هیچ دل مطاوعت نمود الا منتظر رکاب همان سید الامراء ادم الله علوه
بودم اگر نظر کیمیا صفت ملک الامراء بر گزاردن آن حاجت سایه افکند با نوانه نهایت باشد و برین داعی منتها باشد

کمال رحمت و بخشایش قریم حارس احوال و اقوال و افعال ملک الامراء باسط العدل انشر الفضل عموده الوثقی والرکن الاعلی
انور الشهب املا السجی مغیث الخلائق اعظم همایون بروانه ملک ادم الله علوه باد سلام و دعا مطالعه فرماید ان نخصت
بمصول مراد مقرون باد اعلام رای علی کرده می شود که دوسه درویش که ملازم این داعی اند در مجالس ذکر و دل دین داعی بسته
و بنداشته که درین داعی خیر نیست احوال انقطاع ایشان از حرص نیا و فاقتر شدن ایشان رکنب کار مشهورست و چون فاقتر نشود
کسی از جلال ربوبیت بوی مشام او رسد پیش صرصر جراح چه روزد پوستین بیش شرجوح و زرد از فرزندان آدم یکی را
چنین اندیشه فرود کفیه بود عیال او محتاج و از برادران باری خواست گفتند چنانکه مای گو شیم تو نیز بگوش حق تعالی بآدم وحی
فرستاد که فرزندان او وصیت کن تا او را یاری دهند که فرمان اینست ایشان جوارح از نده که ما را دستت و او را دست هست

ما را پایست و او را پای هست ما را چشمست و او را چشم هست حق تعالی وحی کرد بآدم که با آن ظاهر ها منکرید دست او را من ستند ام
و پای او را هبیت قوی من ستند است چشم و عقل او را جلال نور نظر من ستند است چنانکه بخدایت شرح رفت قصه اهو و شیر
تو قعت که آنج ملوک ماضی الله تعالی رحمت نموده اند ملک الامراء آنرا نیکد فرماید تا ثواب نهایت مدخر کردد جاوید محسن باد
احسان عاطفت اسرار جل مجددا سعید خیر اخلاق عاقبت اندیش خدای ترس عالی همت درویش بر و مظلوم نواز رو
یا کدین خیر المتوالد و لتوالد ادم الله علوه عند الله تعالی مقبول پذیرفته باد و مقابل الاضعافا مضاعفة که مرجع بالحسنه
فله عشر امثالها و مقرون بوعد های کریم که و ان تک حسنة یضاعفها و توت من لده اجر اعظم از غایت نیکنختی مرد آن باشد که
دل او بوعد های حق قرار کرد بحمد الله تعالی آن علامات در عنایات و احسان امیر یافته ایم اگر رجوع رفت بطلب غنایت و منشور
باد شاهان از بهر معانی داشت این دوسه درویش که بد های دولت مشغولند و آن عالیشان از دست شکسته کرده است که
از آن کوشش اولشان به یکی نماند است قوت دست و پای محوص باشد آن طلب منشور از بهر آن نبود که از خدمت امیر دیندار
دام علوه تقصیری بود در عنایت و درویش نوازی ملک از بهر آن بود که اگر حسودی از بی خبری بر امیر اعتراض کند
که آن دوسه درویش را چرا مخصوص کنی عنایت کو اهی باد شاهان نغمه هم الله بعبانیه و جزاهم خیر امیر را حجت باشد
زیرا امیر داند احوال درویشان را که شکار محبت می کشته اند اگر چه بظاهر معورند در باطن کباب و خرابند هر کس بران

ادم فرزندان را بخواند
و کلمات شرح ملازم
که در
فه

سودت و مقلد امید خود بانوار عنایت آه بیمار کی شود بیمار و شک نیست که یاری دال آنجان طایفه مبارک باشد اول و آخنانه جان
مبارک کی سرسری که مردم سرسری فهم کنند بار دیگر علی التجدید التماس بود که وجه مطالبات و ضرورات افزون شده است در شهر الا
هم شفقت و عنایت امیری دشوارها آسان کند در عهد عمر رضی الله عنه آتش افتاده بود در خاطر خلق که کوشیدند پیشکای آب مشکهای سر که
تا آتش را فرو نشاند عمر منادی بر نشانده بگرد و بانگ زن که نان هید که این آتش بآب نشیند جاوید محسن باد ذات شریف

امیر اجل اکرم امجد اسعد ثاقب العقل ثابت الحکم ملک الامرانظام الملک صاحب الدولین الحسین النسیب تاج الدوله والدين افتخار الاسلام والمسلمین
مختص الملوک و السلاطین ادام الله علوه و اینه و سدده و ضاعف دولته و تقبل طاعته در کف حیاطت الهی سایان نامتناهی باقی باد سلام و دعا
از نواعی مخلص علی التجدید مطالعه فرماید آرزو مندی بدیدار مبارک لکشتای محبوب هایوشن متجاوز الحد شناسد ارضاد رو وارد انجار سایا
می پرسیم و حوال لطف و معذرت و خیر کسروی و خد اترسی آن گانه می شنوم شکر می گزایم و الشکر قید النعم الحاصلة و صید النعم الاجل
اعلام رای عالی که در ده که فرزند عمری بر صدر صدر زاده امام اجل فخر المذکرین صدر الدین نصره الله و زاد عزه و فضله خیر و نشر علم و تحصیل
فضل شب و روز مشغولست و آن قوت فراغت و رفاهیت را از عنایات و لطفهای شمای داند بدعای شما لیلاد و نظار دستها بسوی قبله برداشته

و مزید دولت شمای خواهد مستجاب باد در وقت امامت مسجد قرار سلال رحمه الله و تقبل بجزه که خطابت آن مسجد بر ایشان و قنصت
و بر ذریت صدر رحوم شمس الدین انجندی رحمه الله و در وقت امامت نیز ایام دولت و برزگان ملک بفرزند عمری بر مفوض کرد ند که
معبیلت و مستحق مناصب انا ان افزون آنس که وقتی امامت آن او بود طمع کرده است که از وی باز کشاید و متوجه دیوان عالی اعدا الله شده است
و معلومست فضل فرزند عمری بر صدر الدین امام فضل بر دیگران با نواع حسب و نسب و ذکا و فطنت و اهلیت و علم و عمل توقع از مکارم
اطلاق و احسان عام آفتاب صفت که بمشارع مغارب فیض نور او تابان رسانست علی العموم که در باب امام امام زاده عنایت مخدوم
و یاریها و نوازشهای پادشاهانه خویش که خود عنصر قدیم اوست مبذول فرماید تا توانم نهایت حاصل شود و برین داعی منت سبب
نابت باشد و بر منتهای سابق و احسانهای پیش که فرموده است منضم کرد که علامه قبول الطاعة الحرض علی طاعة بعد طاعة که آن
طاعت پیشتر جو مقبول آید در طاعت کننده را جرت می کند بمدد ران بطاعت دیگر و برهم فساد رخا ناک کسی را سرمایه مال

بدست آید دامان سرمایه دل و ارجزب می کند بر طلب مزید جاوید مغیث عالم باد شفاعت کرده می شود بخردن دست پیرزید

مختص الملوک و السلاطین ناشر الخیر و العدل فی العالمین بعد از سلام و افر و حیات و دعوات خیر و شکر و احسانهای سابق لطفها که در قلم
نیاید مکافات آن عند الله تعالی متوافست سرجا بالחסنه فله عشر امثالها که هیچ کس از او تیر و آخرین یک دم و یک قدم و یک چیف بر خود
نهادن از بهر حاجت محتاجی برای رضای حق تعالی نکرد و نیندیشید که آن ضایع شد یا شکایت کرد که ضایع کردم بلکه شکایت کرد که
چرا بیشتر نکردم نیز بازار است ایام عمر که هلاکم علی تجارة بیخیم که هر که بخرد پشیمان هر که نخرد پشیمان که جو افزون نخرد ع
و جرات سیدم از چیف دین حضرت نبی کیف محمد الله تعالی که امیر ما را مد الله علوه خلعت توفیق و تاج صدق و کمر اجتهاد عطا کرده اند
هر روز افزون باد و زبانه های خیر او کشاده باد و در طاعت او متفق باد آرنده بحجت خواهی زکی دامت برکته اهل صلاح
و اهل قرانت جنت جماعت دوستان دگانی گرفته است از مستغلات سلطان ضاعف الله دولته و خود را پیشتر اشت جنت برآمد

کار دوستان امرو زایشان استعفای جوینده توقعت از صدقات امیر دیندار ادام الله علوه که عنایت فرماید این روز ایشان
تا بلجرات متقدم مقرون کرده نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء نذکر بالرفاع اذا نسینا و نکتب حین مطلقنا الکرام
فان الهم لم یرضع غلاما علی الاشفاق مذسکت الغلام انک جوی ابر خواند کف ترا که بیدار بر خرد مندی او همی کرد و همی بخشید
تو همی بخشید و همی خردی تا شوی اهل ستایش اهل معنی راستای تا شوی اهل نوازش اهل معنی را نواز و قوله تعالی هزی المیکر جرح النخله
تساقط هلیک رطبا جینا باری تعالی آن بچیل عددک مرحمت را بر بردان مریم صفقان معرفت ساقی داراد و الحمد لله رب العالمین
جنب الله تعالی جناب امیر الاعملى مرثی الفضلا صغیر الاطلا و فخر الافرید بر الملک محماد الملک

مغیث الخلق مختص الملوک السلاطین ادام الله علوه و اقباله عن العسری و یسرہ للیسری و بلغه المقلم الالسنی عن محمد وآله الطیبین
الطاهرین سلام و دعای مطالعہ فرماید و آرزو مندی باجتماع حقایق و اختلاط اسرار پاک لطیفش زید اطفاف غالب شناسد اما
عذر تقصیر نفاذ تقدیر است بر روی عالی بطریق ریوزہ و التماس عرضہ و در ضرورت رافع تحت فلان دامت سعادتہ کہ با انواع
اہلیت و تحصیل علوم آراستہ است توقعت کہ بلطف و عنایت کہ ظل ظلیلست بر کافہ فقرا و علما و غیر بادربابان بخشش فرماید
و در مدرسہ مرحوم نعمہ الله بمغصتہ و تقبل حسناتہ او را نصب فرماید کہ استحقاق او بر دیگران زیادست بسیار و استعداد
و تحصیل او و شب بیداری و اجتهاد تا برین داعی منت عظیم باشد و بر احسانهای سابق سبقت نماید و جنانست کہ خاص در حق این
داعی فرماید چو دید مغیث خلیق و برید حقایق یاد آیین یارب العالمین پیوستہ ذکر و شکر احسان و انعام و در رویش نور
شامی شویم و دعای کنیم بر مرید توفیق و فقه الله و آیتہ و نصرہ و الخیر یسرہ حاصل تحیت فرزند عزیز نخلص لبث الیوم دامت سعادتہ
حسب و نسبیست و این ساعت معین شد است و اسباب دنیا کمتر شد است المال غارہ و رایح مال غرہ مباش و بزرگان شاد
کہ مال آب روانست رندگانی بادمی خواهد کہ از جمله بندگان و خادمان و جاگران ملازمان سید الامرا دام علوه گردد و در سایہ او
پناه یگرد توقعت از لطف و کرم و بندہ نوازی و درویش پروری آن یکانہ کہ سایہ عنایت و قبول بر سر وی گسترانند و بخردمتی کہ لایق
او باشد او را نصب کند تا بدی محضت مشرتن شود و بر آقران اخوان خود مفاخرت و مباحات نماید تا ثواب جزیل و ثنای جمیل مدخو گردد
قال النبی صلی الله علیہ وسلم الخلق عیال الله فافضلهم انفعهم لعیالہ و ما تقدروا من خیر یجدوہ عند الله زان پیش کہ داده را اجل است
هر داد کہ داد نیست باید داد هل ادلکم علی تجارۃ یتجیرکم اگر امر و زحالی را ترا اینجا زیان باشد زهی سرمایہ و سودی کہ فوذازان زانی
مرام مہمان علوی را اگر می دارن روزی گزین کبید برون ای مرا و اسیران بینی آزادی را بلطف خود بندہ کی بہ زانکہ هزار بندہ آزاد کنی
ایہ الله و نصرہ و ارشدک و اھمہ خیر الدنیا و الآخرہ کما سدد و اھم و نصر او لیاہ و عبادۃ الصالحین انہ علی مایشتا قدر و بالاجابہ
جدیر حرام دارم با مردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم سعادت و اقبال ملا عادل فخر آل او دود شاه شاه نژاد
ادام الله علوہم تا ابد الدهر و اقصی العصر در کمال اجلال بر مرید باد در خوران ہمت و ولایت آن کرم و مناسب آن کرم نوازی کہ ہل جزا الاھا
الاحسان سلام و دعای مطالعہ فرماید و معلوم باشد کہ انا لللیل و اطراف النہار ذکر آن بادشاہ مکرّم و ولی الایادی و النعمان
و خیال او از چشم و نام مبارکش از دہان خالی نیست افادتم النعمان منی ثلثۃ یدی و لسانی و الضمیر المحجبا شکر احسانهای شاهانہ
آن بادشاہ در بیان بکنند و در بنیان و در قلم در نیاید عالم السر و الخفیات و ولی الاحسان و المجازات تبارک و تعالی مکافات آل احسان
از خاین لہ مقالید السموات و الارض مکافات کند کہ ان الله لا یضیح احد من احسن عملا مثل الذین یفقون اموالہم فی سبیل الله
کمثل جبة ائنت سبع سنابل و کل سنبلۃ مایۃ حبة و الله یضاعف لمن یشاء توقعت کہ این ضعیفہ را معذور دارد اگر اجابت نکرد
دعوات آن بادشاہ را و التماس او را کہ عذر ہا بود و ما نخواستہا کہ امکان نوشتن نیست اگر دولت یاراید و ایام فراق بکنار آید
در مشافہہ انشا الله گفته آید و خود ناگفته دانم کہ دل روشن و فراست صافی و ادراک کامل آن بادشاہ ادام الله علوہم در یاد
عذر در رویش آن کہ در رویش در حق تصرف حکم خود نیست تجری الریاح بالانشتہی السفس دست تصرف عزت یقلبہا کیفینا
از اعظم ترست کہ در رویشاں را قدرت ماند و اختیار لیسر فی الدار غیر الله دیار و الله غالب علی امرہ احوال من پرس گن از تو خطا
روروی شہم بپوشد مشکل ریخت ہر کہ نوز جھو یفعل الله ما یشاء مطالعہ کند ہیچ اعتراض در نہاد او ماند و بر ہمہ خلاق بر حمت
چنانکہ بندہ خواجہ را گفت برد مسجد بنشین تا من در ایام نماز کنم و بیرون ایم طاس را با تو محام برم جو محتاج حجامی گفت بل بیرون در
علام در مسجد دیر ماند خواجہ آواز داد کہ ای غلام بیرون ای کہ سخت بیگما هست غلام آواز داد کہ ماش مرا نمی ہلند کہ از مسجد
بیرون ایم خواجہ گفت اندر مسجد غیر تو نیست ترا کی می ہلد تا بیرون آئی گفت ہاں کس کہ ترا نمی ہلد کہ در مسجد ایس شکایت نماید
از ہیچ کس از شکایتہ عن الخلق شکایتہ عن الخلق ہر کہ اسرار عشق آموختند مرد ہا نشراز گفتن در و خند

فط

لا نفسکم

ص

کام رویم

سعاد و احوال فرزند مخلص خوب اعتقاد ذوق لال اطبا باج الحکما اکل الملتوالدین ادام الله فضله بر تقاد
ایام و ترفان احوال بر تضاعف و تزیاد باد و روح پاک طالب عاشق عرف عی برش بروح قدس میرسد و مسدد سلام و دعا ازین دعا
مخلص مطالعه کند و آرزو مندی غالب داند لطفهایی که فرموده است از روی حفظ الغیب مکافات آن از خزانه لطف الهی که بر ذوق
یشاء بعین حساب برسد و یون کل ذی فضل فضله ان الله لا یظلم مثقال ذره فکل فی صحفه او فی السموات او فی الارضیات بها الله
شکر احسان شهادت قلم نیاید فیها حقیقتی شرح اطول اعلام می رود که بدین نزدیکی مدرسه امیر اجل فخر الدین ارسالند بخش
ادام الله علوه و تقبل حسنة كشاره می شود و صد رکیب استاد الفضلا شمس الدین مار دینی دام فضله بدینجا نقل می کند
جماعتی از فرزندان ماکه در مدرسه قراطانی اداری دارند خایفند که در مدرسه قراطانی همه الله مدرس سگانه بیاید و ایشان
متعرض شود و مدارا و مواساة سید المدرسین شمس الدین می کند با فرزندان ما آن یگانه بعکس کند و معلوم شماست که فقیر نتواند
وظایف تحصیل بجز بجا آوردن و اغلب خلق دشمن این طایفه اند از روی حسد امیدی دارند که تربیت فرمایند تا بعد از صدر
شمس الدین مدرس قراطانی تحویل افتد بصد رکیب سیف النظر فخر الدین مدرسین افصح الدین دام فضله که فضیلت دارد بر این گران همه انواع
و از درد فقر و فقر با جرمست و همچون خویش است و قوایت جماعت فقرا و فرزندان ما را و بدر مشفق تا بسبع مبارک شما برین منوال
مثالی صادر شود تا ثواب آن پرورگار شاه عالم برسد و بدان فرزند مخلص و ما تفعلوا من خیر تجدوه عند الله ملاک المشاخر این القلوب
امام الهدی حسام الحق الدین ادام الله بر کنه سلام و دعای رساند و درین باب مبالغه می کند در وصیت که از آنجا که لطف کفایت
شماست برین تقریر که مدرسه قراطانی را قدس الله روحه بعد از نقل کردن شمس الدین کسی دیگر طرح نکند از آن افصح الدین
و اگر در مثال آن قید نکند که بعد از ملازم شاید زیرا که مدرس شمس الدین مار دینی بدین راضیست و خشود زیرا خویشاوندانند
میان ایشان فرقی نیست و بدین کسناخی معذور فرماید که المشرب العذب کثیر الزحم جاوید منور و معطر و مفضل و مقدم باد اس
یارب العالمین سعاد و اقبال فرزند مخلص فخر آل داود ملک ملک نژاد ادام الله علوهم بر تقاد اداوار و تجرد اطوار
بر تزیاد و تضاعف باد اولیا منصور و اعلام مقهور و باری جل جلاله در جمله احوال و اقوال و افعال مرشد و مسدد و معلم خردنگار
حق محمد و آله سلام و دعا ازین داعی مخلص مطالعه فرماید و شاکر نعم و ذاکر ان کرم دانند و حجل جلاله مکافات آن احسانهای
باد شاهانه و آن انعام ملکانه از خزانه بی نهایتی که آنه بر ذوق منیشاء بعین حساب موقفا و موفرا دارا آنه کرم محیب اعلام
می رود که حامل تجت و فرزند مخلص فخر الدین شمس الدین امت سعادت حق فرزند می دارد و پیوسته خدمت فقرا را مغمتم می دار
و القاس کرده که از ایشان خویشان ایشان امیر اگرشان سیواس افراط می کند در مطالبه مصادرات و حقوق دیوانی عنایت نامه
از خدمت شما ببینش امیر اگرشان جهت مواساة مدارا با ایشان تا ایشان را از بندگان شما دانند و پناه گرفته بیاد شاهی و کرم شما
تا بفرزعت بدعای آن وقت و دوام آن سعادت مشغول باشند و برین داعی منت باشد و بر احسانهای سابق که فراموش نشده است
و نخواهد شد و ماکان رتبه نسبتاً منضم کرده و ازین طرف جمله بجهان از که همه از فرزندان ماکه غریق آن نعم و عین آن کرمند بشکر
و دعا مشغولند و سلام و خدمت می رسانند و منتظر اتفاق آسمانی که خلائق راجع می گرداند از جایهای دور با سبب مستوری بشند
که کتب علی نفسه الرحمة لجمعکم الله علی جمعهم اذ ایشاء قدیر الله جامع الشتات و سامع الاصوات و مولف الریمم و الرفات
و منحنی الاموات وله البیجات و الطیبات و صلی الله علی محمد و آله الطیبین جاوید خیر کسرت و معیت خلائق ادا و السلام
سعاد و اقبال قرین روزگار یگانه عالم فخر آل داود صفوة الوری قبله السری معیت المظلومین مجیر المحرومین افتخار السلا
بحر الکام صدا پرست رعیت نواز احسان کسرت ادام الله علوهم و دتر عدوهم و عصمهم و کلامهم و رعاهم و من اخبر لا اخلام
و ازین جل جلاله در جمله احوال و اقوال و افعال حافظ و معلم الخیر و مرشد باد منته و کرمه سلام و دعا و تجت و ثنا
رسانیده می آید و آرزو مندی عالم است حق تعالی فلا قان تا سببی سازد سریع الله محیب سمیع شنوده آمد مصاهف مبارک همان

مبارک بادها کرده شد و دعاها یخبر کرده آمد الحمد لله علی فضله قد وصل الحق الی اهله ملک جل جلاله که جامع خلافت
نبیانه رکاه خود را و متوکلان راه رحمت خود را جانی تعلق دهد که سبب مزید دولت هر دو جهان باشد که مس توکل علی الله
فصوحه از آن الله بالغ امره که هر که توکل و اعتماد بر فضل حق دارد تعالی تقدس و متوجه حضرت مقدس از او باشد معاذ الله که کمال
داریم که بصر حال حق تعالی او را بدینش آرد بلکه هر آنیکه بیش آرد که ضیف الله باشد و هو الذی لا یؤدی ضیفه هر که روی حق آرد
و بینندگان خاص او هر چه او را پیش آید سبب سعادت او باشد و اگر چه عالی او را از آنند و هر آید آنند و از پیش بر خیزد و سعادت
متواتر شود رضیت بما قسم الله لی و فوضت امری لا خالق لقر احسن الله فیما مضی کذلک بخش فمابقی قال الله تعالی اناعند ظن
عبدی و انامعه من ذکرنی فی ماله ذکرته فی مالی و من ذکرنی علی ملائذ ذکرته علی ملائذ و من ذکرنی فی نفسه ذکرته
فی نفسی حق جل جلاله هر سعادت که افزون ترست و هر اقبال که سنی ترست میسر و مقص آن عزیز دارد آنه بحیب الدعاء آرنده نجات
فرزند مخلص قره العین شریف الاطلاق کریم الاعوان حیدر فید صدق الدین اسر الشیخ اسیر القلوب جنید الوقت ابانیر الزمان
مغنی المشایخ فاید السالکین حسام الحق والدین متع الله المسلمین بطول بقیه متوجه خدمت آن کار لطف و احسان و همت عالی
و بادشاهانه بخشش را وصیت حاجت نیست و لکن رایت السیف بعد شجرت الی الحق محتاجا و ان کان ناصیا در ویش نوازی و کثرت
آن یگانه باقیهم الله فی دولت صافیة و نعمة کافیه بر عالمیان و قاصدا ان بارگاه اظهر من الشمس است و الشمس لا تخفی بکل مکان
اسر وصیت همت آنست تا ما را بران ثواب حظی باشد که الدال علی الحق کفاعله باری تعالی روی برین را از وجود با وجود و احسان
بی روی حد آن گانه جهان خالی مگر داناد ^{عالم} سعادت و اقبال ملازم حضرت ملک الامرا عالم عادل مویذ مظفر منصور
تاج الایاس عمدة الممالک عماد السلطنة مرئی اعلم مغیث المظلومین باسط العدل ناشر الاحسان مؤسس الخیرات مستحق الکرامات
ذوالهمم العالیه الخ قتلخ الب خاص عالی همت المویذ بروح القدس پروانه بک ادام الله علوه و اهلک عدوه و یسره للیسری
و جنبه عن العسری و اصلح اموره و شرح صدره و اید بروح منه بیوسته باد سلام و دعا لیل و نهار که واجبست مورود
مورود می دارم و بر دست صبا می فرستم فرخ الصبامتی الیک رسول و معلومت نصیحت و نیکو خواهی و هو اداری و حفظ
الغیب اسر داعی خاصه همت آن ولی الانعام و الاحسان و البادی بالخیر لایکافی و لکن بکت قبل ففتح للبا بکاکا قفلت الفضل المتفتم
متقدم در احسان و فقیر نوازی و دلداری کردن فقر آن حضرتت و آن در خست که امروز درن بیایان پناه سایه افکن است
که بخت قال آفتاب آفات دران سایه کوزند که ظل الله است خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر الناس اطلبوا الخیر
من سماء استی فاتی و ضعت فیهم الرحمة آرنده نجات فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره از دعا کویان و هو اخواها
آن ولتت و امروز فرزند درویشانست و هرج دارد همه در وجه فقر است و آن بر شما پوشید نیست مدتی مدید است که
واقع بر واقع و زبان بر زبان در حق اوی بود مس لحن دینه لحن بلاوه و سرق دینه رق بلاوه توقعست از رحمت عام آفتاب
ابر مکرمت دریا عطیت آن یگانه که نظر پادشاهانه درباره او فرماید امروز خویش فخر المشایخ اسر القلوب جنید الزمان ابانیر
الوقت بقیة السلف مقدم الخلف حسام الحق الدین متع الله المومنین بطول بقیه و بارک انفاسه متعلق اوست و از کوجکی خود
فرزند اسر داعیست توقعست که از توقع افزون تر او را بنوازد و زنده کند که مس احیایها فکانا احیا الناس جمیعا تا برین داعی
دبر فقر آنها باشد حاوید مغیث خلاص باد اسیر باربه العالمین و برا احسانها و ایشارهای سابق مقبول کشته عند الله تعالی منضم کرد
نور علی نور لهدی الله لنوره من سماء منضم کرد
قال النبی صلی الله علیه وسلم اطلبوا الخیر من السماء فانی جعلت
فیهم رحمتی و لا تظنوا من القاسیة قلوبهم فانی جعلت فیهم سخطی برکات کلمات نبوی و اشارات مصطفوی قرین معین روزگار
همایون صاحب اعظم ملک الوزرا نظام الملک مغیث المظلومین ناشر الخیرات مؤسس الحسنات المشفق علی خلق الله الموعظ الامیر الله
ادام الله علوه و تقبل حسابه و تجاوز عن سیئاته و آمنه من الفرج الاکبر دایما بخلا اباد توفیق که در خیرات دارد و توفیقهای دیگر

رحمت
د

محب الد و لتوالدین ادم الله علوه پیوسته باد سلام و در عار ساینده می آید السلام علماء علی عماد الله الصلیح و سلام علیه
یوم ولد و یوم میوت و یوم یبعث حیاً سلام قولاً من رب رحیم و آرزو مندی و اشتیاق مجبور و مندی مقطوع الجوارح
الی اعضایه و اجزایه که المومنون کفیر واحد اد اشکی منه عضو تداعی سایر الجسد بالحمی و السهر ما خلقکم و لا یعقلکم الا
کنفس واحد ان الله علی جمیعنا اذ ایشاء قد یرکت علی نفسه الرحمة لجمعتکم جعلنا الله اخوانا علی سر متقابلین آمن برب العالمین
آرنه بحیث فرزند نخلص کافی وافی شیخ حسام الدین سلمه الله متوجه خدمت آن کعبه آمال و قبله سوال لزال مفضلاً للوفود
و مطلباً للوطاء و الجود شده است توقعت از انعام منی علت آن عزیز لزال عزیزا که انما نظیرک لوجه الله لا نزید منکم جزا ولا شکر
که بخدمتی که لائق باشد او را نصب کند تا از چارگان و خواختگان آن ولی الانعام باشد بنواز شطراً بکن مرد می
تالان رقم که دیده ام خرمی ای شاه زمان از توجه کردد کمی که رحمت تو شاد شود آدمی خود بیشتر صنعت و کار آن یگانه
در بازار جهان رویش نواز نیست و اشکسته بندی توفیق بر توفیق و نایید بر نایید افزون یاد الخلق عیال الله فافضلهم عند
انفعهم لعیاله خیر الناس من یفعل الناس ولیکن منفعت زرسرخ درویش را مثل منفعت نقره نبود و منفعت نقره همچون منفعت
لکینس پول نبود آنچه الفتن خیر کله الافرن بسیار است از نفع تا نفع بدر و ماد را آدمی یاد دین زندان نیابکشد و نفع انبیا و اولیا
خلق را ازین زندان نیابکشد و فضای عالم غیب رسانید اس سخن را بایان نیست ثواب ملک الامرا و مدد توفیق اونی پاریان باد
داعی المخلص معودت حاجات عرض کردن بد آنحضرت کریم و آنحضرت معودت باجای حاجات و اتمام مطلوبات و دلداری ^{دلیل}
الکرام اهل الهوی من الکرم و ائمة العشر اضعف الامم حاوید بحسن یاد آیین رب العالمین داعی دین احسان محمل منت عظیم خواهد
و بر لطفهای سابق منضم خواهد گشت و السلام زندگانی مجلس عالی صاحب اعظم ملک الامرا و الایام مغیث الملهوفین عیاش
المطلوبین مشهور الافاق فخر خراسان عراق مونس الفقرا منی الفضلا الذاب عن حریم الاسلام کفیف الانام باج الد و لتوالد
ادم الله علوه بر مذاق آن استحقاق و سعادت لائق از اشفاق و عطیاتی در خور آل همت و مکافاتی و مجازاتی لائق آن نیت درازا
اقبال ساعده و روزگار مساعد و ایزد عز و جل در کل مساعی راضی و راعی عالم الاسرار مطلعست که اس داعی پیوسته حقوق احسان
سابق و انعام و ایادی من ملک الامرا ادم الله علوه را فراموش نکرده ام و یاد دارم و شاگرد آن نعمت و جاذبه آن الفت هر روز
پیوسته تر و بیشتر است و دائم تحقیقت که از آن طرف نیز اعتقاد و اتصال در زانوفونست که من القلب و وزنه و القلوب
تنشاهد جان واجب کند در قضیه عقل و دلیل که البته البته محبت و التفات دوستی از هر دو جانب باشد و محرک شوق و ^{عیه}
توقان از هر دو طرف بود زبانه و ستی ماحی و با خلق هرگز از یک جانب نباشد و نبوده است و تصور ندارد او از آن یک دست الانبیا
و رقاصی سیک پای راست نیاید بجهت منی بجهت نباشد رضی الله عنهم منی رضوانه نباشد سلام و بحیث از صدق و صفا
مطالعه فرماید آرزو مندی و اشتیاق سعادت آن ملاقات شریف نه در آن نصابست که عقل کوتاه نظر را از ادراک آن نصیبی
تواند بود یا صبر که بر پای با دست برد او پای داری تواند بود در غیب مجایب است و شبهها آبت است تا نایج و آثار آن در عالم
ظهور آید و در دلها شوقها و در سرها سوداها متقاضی آن نیابند و جاذب مانند و لایه کنانند تا آنج و در غیب مکتومست
و شبهها بد را آبت است در وجود و در ظهور آید و مصور شود که حتی جل جلاله درین جهان در آن جهان از هر اندیشه که
در چشم نمی آید صورتی خواهد آفرید که در چشم در آید لایق آن اندیشه و آن صورت را قوس خواهد کرد با اندیشه کننده آن کالت
الکرمک و ان کان لیبیا ^{بدر} اسلمک ملک الامرا ادم الله علوه محمد الله تعالی که آن قضیه را دانسته است و در غمت که در کعبه لاجرم همه
اندیشه او تعظیم امر الله است و شفقت علی خلق الله همه گوش او سوئی ناله مطلوبانست و همی چشم او سوئی کعبه ستم زدگان
تا مرهم فرماید و دست کردی تعالی هر زمان توفیق بر توفیق و نایید بر نایید افزون و نفع ها د آیین رب العالمین فرزند عزیز
معتقد متعبد اخی محمد اعزه الله از بندگان و جاگران قدیم و دعا گوین و هواخواهان دیرینه آن حضرت است و برورده آن تحت

صح

هر روز

و رضیع آن نعمت متوجه خدمت شده است بر امید آن رحمت باد شاهانه تو تحت کجور عدل از یاس نام و حیرت و حرمان و محنت فرا
آن بزرگوار که مغضوب علیه شده بود بعفو و بخشایش آن عزیز مشرف در نه شد و در بناظرناهای او محضرت کم و الطاهرین العیظ
و العافین عن الناس والله تحب المحسن ادام الله علوه پدرفته و مقبول آمد و باز در حلقه بندگانه یافت و از مجاوران کعبه آن اقبال شد
که بسیار همجو اول بسته و تشنه آند کتا من نشا شتینا ظللنا ^{عیر یومنا} یوم لیس من هذا الزمان انور جزآن نواختگاه بلجای و ملاذی که
نمی داند و نمی خواهد ای ساقی از آن باده که اول دادی رطی و دو داندان و بیفزاشادی یا جاشینی از آن نبایست نمود یا ست خراب کن جو سر نکاد
هر آن حضرت را بر گوشه جان بسته است و سرمه او میدد در دیده نیاز کشیده بر آن حضرت می آید و پیش کشی و دست او بری در آن جز آن است
من با این شفاعت ارفع داعی مخلص که از آن حضرت هرگز درود نشده است توقع از احسان و پادشاهی و درویش نوازی نه حد آن بگانه چهار آنست
که احوال بر آن کنه او را نظمی دهد و بعنایت و رعایت او راز نه کند و سراهاها و کتاما احما الناس جمیعا آزادی را بلطف خود بنده کنی
به زانکه هر راز بنده آزادی کنی جاوید معین خلائق یاد آسین یارب العالمین ^{سعدت مخلد و اقبال موبد میسر و مقیض ملک الامرا مغیث}
الظالمین مونس الفقرا ذوالهمم العالیه و السریره الصافیه المعظمه لاسر الله المحبه لما حبه الله تجانی جنونهم عن المضاجع یدعون بجهنم خوفا
و طعنا عالم عادل اکریم انجبا سعده و لی الا یادی و النعم معین الد و لتوالد من عضد الاسلام و المسلمین الخ فتلخ دکا بلکالب دیندار پروانه
ادام الله علوه و بکت عدوه و آیه و نصره و طریق الخیر یسره باد ابد و هر خیرات که می فرماید و اساس نهضد و آخ نیت دارد مقبول و مبرور
ان الله یقبل التوبه عن عباده و یأخذ الصدقات آمین یارب العالمین سلام و دعا و ثنا ازین مخلص مطالعه فرماید و آرزو مندی بدان دیدار در روز
حلیم کریم حبه للناس ما حبه لنفسه و یختار للناس ما یختار لنفسه و هو اعظم عری الایمان غالب و باعث شناسد حق جل جلاله که جامع الشئات
و یحیی الاموات و سامع الاصوات و یجیب الدعوات ملاقات سببی سازد سریع الله بحیب سمیع رافع حجت فرزند مخلص کانی هرز مند شمس الدین
دامت سعادت ته از خورشیدان این داعیست و درست که در آرزوی آنست که بوسیله از وسایل بخدمتکاری آن بارگاه مشرف شود و از جمله بندگا
و خادمان و حاکمان آن حضرت باشد اجملا الله رحمت از آن جناب عالی و رمی داشت تا اشتیاق و ارادت به نهایت رسید صبر با عشق بس نمی آید
عقل فریاد رس نمی آید توقست از کارم اخلاق افتاب صفت عام منفعتی در بیخ عطیت که اس شفاعت را قبول فرماید تا شای نه حد و دعا
و بعد و ثواب غایت مدخر گردد اگر چه رحمت و پادشاهی آن بزرگ هیچ طالبی را محروم باز نکر داند لیکن احتیاط را شفاعت کرده شد

من خود دانه کن تو خطایی ناید لیکن دل عاشقان بداندیش بود جاوید مغیث خلائق یاد آمین یارب العالمین ^{اقبال و دوک مقصود}
و محمود مقبلان ابدی و سابقال سرمدی باشد ملازم و مناصر و مخرج ذات شریف آن بگانه عالم خیر الملوک و السلاطین افتخار آل داود و المھا
الفاخرة بادل الدنيا لاخرة معاهد قلوب الفقرا اسوة الایمان الکبریا مخلص الارواح سرور الاشباح مغیث اهل الجن معدن کل حسن بنوع
النفائیس اشرف النفوس ذی النور الفطری و الادب الغریزی ادام الله علوهم موبد و مسدد او باد او لیا ی آل دولت باهره همواره مسرور
و منصور و اعدا ممتور و مقهور سلام علیکم لاسلام مودع و لکن سلام لا یزال جدید سلام علی اهل نادیکم و من حل یوما یوادیکم
سلامت کم زانکه در خاطری که از چشم دوری بدل حاضری ای اغایب از چشم و حاضر بدل سلام علی الغایب الحاضر او را دسلام و تحیت از صدق
وصفا و وفور و لا رسائیکه می آید و پیوسته از صادر و وارد از سر اشتیاق و آرزو مندی اخبار کمال آن ولت و فروغ آن اقبال که پنا جویفا
تار آسگاه مظلومان و مهوران که سالهای انحصور مستدام باد می پرسم و مستبدخ و متفحص باشم بر امید آنکه ناگهان مبشری شادمان
شاد کنی خبر بر اجته مبارک و معاودت آن سعادت بگوید و برساند و اس مشتاقان را شادمان کند هفتاد و هفتاد صبح صادق طالع نشد
ولیکن بار ارجیف خوش و صیحا کاذب باخبار آمدن آن خلاصه شاهی و کریم الهی سنی شاد یفا داد و یافتم فودونی و اظفوا بشرونی و لا تقوا
دل فافع شده است ملاقات مفرح مشرف و لغا، ظریفش شریف ضاعفه الله شرفا و عزایا بونتر و قتی و مبارکین ساعتی میسر و مصیبا باد سینه
ذکر و شکر احسان پادشاهانه و دل داری ملکانه گفته می آید و کواه صادق ترین برین عوی ملک المشایخ امین القلوب جنید الزمان ای برید الوقت
خاصه الله فی الارض حسام الحق الدین علم الهدی و الیقین متع الله المسلمین بطول بقایه و انا و قلوب العارفين بنور لقایه که در دای خیر شاکا

واستزادت کامرانی و دولت شما همدم و معاوان آن راهست آن دعوات خیر در دلم آن اقبال و تقاضا آن ولت و فیض فضل الهی و عنایت آسمانی
مستجاب باد و الله و ولی الاجابه و دعوة المخلصین مستجاب ازین طرف خرد و بزرگ و جماعت فقرا که برادران ما اند حال الصلوات و الخلوات
سرا و جهراد عالی آن دولت موظفی دارند و من ید دولت و کمال رفعت از قاضی الحاجات و دافع السیئات و ولی الحسنات تبارک تعالی
در می خواهند تا مرادات و حاجات آن کانه عالم را ادام الله علوه و بندگان و دوستانش بحصول وصول که دانند الله علی ما یشاء و تقدیر و بالاجابه
جدید و صلی الله علی محمد و آله بندگان و چاکران و مجاوران آن جوار عصمت و مقیمان آن حریم حایت که در سایه بسط مشرف اند و مکرر
سلام بخوانند جاوید مغیث خلایق و پناه فقرا باد آمین یا رب العالمین مشرفه شریف دلنواز که هر پرور رسید شاد و بیافزود لازال کمال
الله جمیع بیننا و یرفع البعد عن بیننا هان خدای که ما را طریق همی نمود امید داریم کاسان که در طریق وصال ضیائین و صالکین و صالکین
و یکنین الاشارة بالسلام فیوم لا اراک کالف شهر و شهر لا اراک کالف عام بخدای که ملکش از عطمت در خم آسمان نمی کجند
که ز دوری و آرزو و مندی سخنم در دهان نمی کجند لوان بی کم قوه او آوی لا زکی شدید اگر سعادت مرا یا در بدی یا تم را میجو دلم پر
بصد پر بر آن شدی بحجاب مستطاب خداوند افتخار الملوک تاج آل داود علی همت مستبصر عاقبت خدای ترس رعیت پر سر حلیم کرم المشا
الی لقاء ربه الروح العلوی و الضمیر السماوی ادام الله علوه و دولته لوان الريح محملی الیک تشبثت باذیال الراح و کدت اطمین من شوقی الیک
و کیف یطیر مقصود الخناج که توانی که صبا بگذرشی بر کوی او و در کوی بی بر از سر بیامی سوی او و در دلم را بینی انجا که حواست باد و وصل
مر جنین مجبور و تو پیوسته همی انوی او حق علیست و کفی به علما که خیال آن اقبال حسن روز و شب بواقعات دیدن و خواب و معانده در دیده
این ضعیفه داعیه است و طول التفکر کل یوم را ینکه کل لیل فی المنام بر صادرا و واردان آن حضرت در شکرم و حسود می آید
و بنبشت نامه و بتبلیغ سلام آتش اشتیاق نمی آید من سیر نمی شوم زلب ترک درون الا که مراد را فکنی در جویت اعانکم و النفس بعد عشیقه
الیک و هل بعد العناق تدانی کان فوادی لیس یشفی غلیله سویان تری الروح من جزای چند جهد کردم و چند لایه کردم تا آمدن بخدمت
از روی صورت میست شود و حاکم تقدیر در توقف و تاخیری دارد که ما ینم زنده بر درویم دامنی که فراق چال شدست و در ما ینم عذر ما بپدید
ای بسا آرزو که خال شدست فی غلظ اندوی اهل در و معرفت که از بعض خدا بودند از بعض هوا هر آن خال شود بل که اخوانا علی سر و متقابلین
شود الحقا بهم ذریا بصر باشد از الله اصطفی آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض بیشتر پیشتر خدا ین بر حق
حول بومی من توم چند منی و تنی من تو کرد آدمی را و بی من تو تو بر منی من تو کی بود نماز ما جبار مانده من تو رفقه و خلا مانده انھی الیهم
سیر رجوع و ان کل ما جمیع لدنیا محضون چنانکه جانهای عزیزان ما و پیشوایان ما اگر چه از نظر ما بیرون رفتند نیست نشدند همی استار کنند
امرو در نور اقبال حق ینها شده موجود الذات معدوم الوصف این سخن بیان ندارد اگر کجی های عالم مداد و جگر گردد و در رخسان بیشها
جمله قلم گردد و ذرات هوا جمله نویسنده شوند و صف ملاقات و اتصالات جانهای پاک ربانی و عشق با زیهای ایشان نتوانند نبشتن و در قلم
نیاید از عشق دانه بر زبان خواهی شد بی جان ز کاشوی که جان خواهی شد اول بزین آسمان آمده و آخر زمین بر آسمان خواهی شد صد هزار
سلام و دعای رسالت علی الدوام و التواتر صبا و مساء می خواهم که بجای سلام من باشم که برسم که و اتو فی باهلمک اجمعین اگر چه بر زبان هم
شرح شکر اوست و در دیده همه خیال وصال اوست و در دل همه ذکر و فکر اوست و لیک روح مستسقی اشتیاق آن خداوند دست بدیضا
سیر نمی شود امید و انقست از خدا و زکار امید را کنده علی العجل قبل حلول الاجل مشاهده جانفزای آن خداوند نادیده الزمان منور الخنا
ادام الله علوهم فی دوله صافیة و نعمة و ائمة و عصمة کافیه میسر و مصیبا کرداند سر بیا الله کان للذعای سمیعا و من یقرط من رحمة
ربه الا الظالمون نوید مشوا می داری دل در غیب مجایبست بسیار ای دل مدارای روح هیچ اند که یار از تو جدا ما ند
رسن کر چه دراز آید که در در دجنبر بر حرام دارم با مردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن درارکم لا نتمه منا جینا ابرار و لو جینا
بمثله مدد جاوید قبله حاجات و مصعد مناجات باذ آمین یا رب العالمین ازین طرف کینزگان شاکه خواهان ما اند و فرزندان ما اند زین سر
می رسانند و متعوش می باشند ملازنان آن خدمت سلام بخوانند مشرفه شریف از انجناب بیخلف بدن ضعیفه رسید تو رحمت و سرود

فا

و در کماله
الذواج
بصط لکم

لایتم

زندگانی و مجلس عالی خداوندی در افتاد اسباب شادگامی و اعتنا با کشتار نیکبانی و تیسر مقاصد دولت تمامی سالیان ما مستأهلان
سلک معالی بوفورد دولت عالی منظوم و صحیفه گامرانی بار قام فضل نزدانی بر قوم و اوج حشمت بر ترفع و فوج نعمت مجتمع و روزگار
بشراط و خرمی مقرون داعی بغایت متحی و مستفکر است تا شرح آرزومندی و اشتیاق بدرافت آن و فی الانعام و الایادی چگونه دهد
و شکر آن بواجب جسم و عذر آن لطایف عمیم که از ان جناب کرم در حق او فایض است بکدام زبان تمجید کند فیاطها تصد فی شرح حاطول
پس چون شرح آن در بیان و بیان نمیکنند دست از ان اشرف بد عای دولت عالی مشغول بودن بصواب نزدیک بر سر شمس ایزد تعالی آن
ذات شریف را که طراز کسوف معالی و زینت ایام و لیا لیت روز افزون اراد بعد از اراد سلام و دعا عرض کرده که جماعتی در ویشا
عجز که دعای ایشان در حضرت مستجاب باشد ازین داعی مخلص الناس کردند بشفاعت جهت خیر الدین یوسف که غریق نعم و عین
کرم ملک الوذراست از دردم و بسبب ناموافقی ایام بسیار کسر و زیان افتاده است او را و از خدمت خجل مانده است در غایت صدقا
و مواهب مالک الوذرا ادام الله علوه بعالمیان رسد املت که آنج در خدمت اوست تخفیفی فرماید و موهبت نماید تا مکافات آن احسان
از رب العالمین اضعا نامضا عفته برسد و برین داعی منت باشد و بر احسانهای سالف منضم گردد و السلام
زندگانی مجلس
عالی امیر اجل عالم عادل موسس الخیرات مقدم الحسانات قاصح الظلمة معین المظلومین مزی العالمة الفقیر اسف الدار و لوق الدین الراجح
خاص دیندار عالی همت والی بک ادام الله علوه و تر اقبال و دولت و سعادت و دوستگامی و شادمانی و توفیق یاد ایزد تعالی در سفر
و حضر بوقت و مسدد و مرشد و ناصر و معین یاد حق محمد و آله سلام و دعا و مدد از سر صدق و ولا و وفور بخت و هوا
مطالعہ فرماید آرزومندی بدیدار مبارکش و او شناسد اسباب ملاقات علی امیر الخال و احسن الفال بستر و محیاباد جوی شونده
می آید حص آن عزیز بخرات و صدقات و صلوات شادمانی بنایم و از حق تعالی بزیاد توفیق خواهم و استظهار کلی حاصل است
بدان دست مخلص این دش در بر و کرامت روز افزون اراد آرنده بخت و زنده غریب مخلص نظام الدین نظم الله امور از خدمت
شک ها کرد و آزادی نمود و از دلاری شما و مظلوم پروری شما جزا است و شمار معلومست که خاطر درویشان خدا مستحق حالت
نظام الدین است نظام الدین راهج هست فدای فقر است از عهد طفولیت الی یومنا هدا او فرزند فقر است هرج در حق او کند
جناست که در حق فقر کرده باشند خصوص این ساعت که از انواع زیانمند شده است و از هر طرفی که امید سودی بود زیان
بر زیان روی نمود مع هدا نصیبی را بالاینست و پس هر درویشی آسانست فلاخبر انا علی الله ضیع فلله هر من بعد العثار هوض
تا بود چنین بدست کار عالم راحت پس اندهست شادی پس غم آه هر کسی را آن قوت صبر نیست که جندان صبر کند که فوج پیش او
آید او پیش فوج و امی رود مشکل از نیست اما خذ آنکس که همی ایو دیندار الخ و ان بک ادام الله علوه مسکینان را و بی صبر از دست بگرد
و بنواز دله تعالی توقع می دارم که آن لطف که فرمودی در باب نظام الدین و او را با جزئی تمام فرمائی و او را ازین حال براری تا
برین داعی منتها باشد و جزا و ستان ترا شادگام کند و دشمنان ترا کور گرداند و دولت ترا سر گرداند تا هم این جهان فی امیر بستی
و هم آن جهان الله الله هنگام رقتست و وقت شفقتت کار دبا سخنان سیره است این ساعت یکی خواهد بود و توانی شمار بود
و بر احسان پیش منضم شود و قفه الله و مسدده راید و کلاه و رعاه و من الخیر لا اخله ما ینز بدعای او بیان بسته باشیم
و یاران ما و برادران ما بدعای خیر میان بسته باشند فخر المشاع جنید الزمان حسان الخ و الدین سلام و دعای رساند و آرزو مند
می باشد و السلام همواره ایام و اعوام امیر دیندار عالی همت روحانی ربانی خدای بوس درویش پرور میخت المظلو
مختص الملوك و السلاطین ملاک السواحل امیر الرواحل و المراحل عاقبتین طیم کرم الموعظ لأمیر الله المشفق علی خلق الله بها الدین
والدین ظیم الاسلام و المسلمین ادام الله علوه در خیر کسری و مظلوم پروری و خدا ترسی و با خاصان حق همیشه منضم اندام
اولیا منصور و اعدا مقهور و محقق اولیای ما عقل ماست و اعدای ما نفس ما ره ماست و معلومست که آدمی در دولت
و رفعت بر مثال خاک است که بادش در ریاید و ببلندی برسد ساعتی که الدین با ساعده باز محضیض اجل برین فرو کرد خندان

بر باد و کلاه ساری
خاک که در آن بلندی خویش شانس بود و گوید پس همان خاتم خویش را غلط نکرده ام و ترا می دانم که خداوندی و بلندی آنست سر درین بلندی
بست تو و بنده تو بمقصد هیچ دیده را بخاک خود خسته نگم چون چنین باشد روزی که این خاک از مرکب پیاپیاده شود حق تعالی او را سوار نور خود کرد
و بعضی مرکب باد مرکب نور را شاد بدهد و در کوش او می گوید کوشواره آن وقت که لا تا سوا علی ما فاتکم سلام و دعا بخواند و مشتاقانند جمع الله
بیننا اخوانا علی سر و متقابلین ان الله علی جمیع اذیاشا قدير امیر عالم فرزند مخلص از دعا کنی یار و شاکران و ذاکران احسان و اکرام آن گانه است
بسیار شکرها که از خدمت آن پادشاهی که کردند و لطف امید می داریم که عنقریب از حضرت آن الله لا یظلم مثقال ذره و ان کلمة یضاعفها
و یوتس لدره اجر عظیمها مجازات آن احسان اصعافاً مضاعفة مدخمانند و شک نیست که امیر عالم را عله الله حق تعالی از برای کاری آفریده است که
و ما خلقت الخ و الانس الا لیعبد و ان لاجت امتحان رین غلامی افتاده است جانک یوسف صدیق علیه السلام خدر روزی درین غلامی افتاد و بندگی
عبر حق کرد و خدمت مخلوق کرد آن امتحان بود باز باصل خود رفت و آن خدمت حقست و ترک مخلوقان کرد که کل شیء رجع الی صلبه چون غریب و مهمان
شماست خدر روزی چون غریب مصر بارگان اعیان خدمتکاران دوستان خود جهت او وصیت فرمایند که اگر می شتوای عسی ان ینفعنا و ان نخد
ولدا حق تعالی بود جدیس قور شکر آن عزیز مصری گوید بدین لطف که کرد در حق یوسف صدیق علیه السلام که وصیت کرد که اگر می شتوای توقع
از مکارم اخلاق و حسن اشفاق و خدای پرستی و درویش نوازی آن گانه آنست که مادساهی فرماید و سایه لطف بخند و مانده و بدرانه بر سر
اسر عالم گستراند تا در افتاب قیامت سایه گردد از رحمت بر سر او حاوید کهن نواز باد مدارک ضمومینر بالهامات ربانی مفروغ
در سینه های او امیر اجل عالم عادل محسن اجداد سعدی مذهب الدوله و الدین ادام الله علوه هر روز صافی تر و روشن تر باد سعادت ابدی مسعود
و نصاریف زمان شادی افزای و نواصی اعدای دولت در قبضه اقبال سعادت او مندل و مستخجاباد توفیق خیرات که عظیمتر منجمیست و سنی تر
که استیست ادرار مدار از حضرت کرد کار لا ینقطع باد سلام و دعا و نیجت و شازن داعی مطالعه فرماید و آرزو مندل وصال اند و الخویض
محموم و لا یلقاها الا الذین صبروا باوی تقالی اسباب ملاقات و ادوات موافات میسر و مقیض کراناد الله ولی الاجابه و دعوه المشتاقین مستجاب
آرنه نیجت و زند عیون کا می معتقد هر مندی که اخلاق شمس الدین است سعادت از خویشاں و فرزندان این رعایت احرام خدمت بسته است
و می خواهد که از جمله بندگان و جاگران آن حضرت باشد و مادساهی و احسان شما هیچ امیدوار و راخایب و محروم باز نکر دانیده است و ما ذاک لیلق
باید ای صبر و حاشا عن نادیم توقست که سایه رحمت و بنده نوازی و کهن پروری بروی گستراند تا بر اخوان اقران خود مفاخرت و مباهات نماید و بجز
که در کارها و خدمتها جلست و میان خدمت او و خدمتهای دیگر کارها و جاگران و تقاضی بسیارست آمدست که مقبول آن قبول گردد و ذلک
فضل الله بویه مریشا و شاکر و ذاکر باز کرد جانک خدرین هزار امیدوار شاکر و ذاکرند از احسان شما الخان عمال الله و احب الناس الی الله
انفعهم لعلاله ان الله مع الدین لتقوا الدین هم محسون و برین داعی منت باشد جاوید محسن باد سعادات آسمانی و کرامات ربانی
میسترو مقیض رای عالی عالم ارای ملک الامرا و الخواص المخصوص القرب و الایناس صاحب الدولتین ولی السعادتین ناصر العدل و الاحسان
ظهير الملة المحمدية قانع البدعة الدينية مونس الفقرا من رب العالم المريد بالتوفيق والتسديد و لاخرة خیر لک من الاولی معین الخوالد و اتوالدین
ادام الله علوه و آینه و نضره و کلاه و رعاه و من الخیر لا اخلاه و احسن آخرته و عقباه سلام و دعای فراوان از داعی مخلص مطالعه فرماید
و آرزو مندی بلاقات با کرامات و سعادات غیرش که در ایامی نقطاع در حفظ حق تعالی محفوظ باد و مستبشر غالب و باعث داند توفیق ملاقات
با سبانی که میسر حضرت کل عسیر علیه یسیر و لا محتاج الی البیان و التفسیر میسر و مصلی باد نوازشها و لطفهای پادشاهانه و حفظ الغیب
که در دلاری این ضعیف فرماید شرح آن در آثار قلم در نیاید و در لهجات زبان در بکجه شکر و مکافا آن بو کولست و مقوض حضرت
خیر الناصرين و نعم المحیب القریب و دم الاحسان موطن النعم قبل استحقاقها فاظنک بعد استحقاقها جزاه الله افضل ما جزی به محسنا
این بار رب العالمین آرنه نیجت و زند عیون کا می حضرتند معتقد کامل الکفایه شمس الدین است سعادت من توجه خدمتست و معیل
و مستحق و دست کشاده و حسن الاخلاق و کافی و جلد در خدمت می خواهد که شرف آن قبول در یاب و بخدمت آن گانه مشرف شود و از بندگی
آن حضرت جدا و دور گردد و بر اخوان اقران خود مفاخرت و مباهات نماید و کم شاهانه آن بزرگ ادام الله علوه منتهاست بانجا حاجات

و دستگیری محتاجان و امیدواران توقعت که درباره اوباد شاه می فرماید و سده نوازی برین داعی منت باشد و بر احسانهای قیوم منضم
کرد و ماکان ربک نسبتا جاوید میخست خلایق باد سعادت و اقبال دو جهانی فرس روزگار ممالک الامرا و لی الانعام ادام الله
علوه باد شاه می لطفها و دقایق لذاری و درویش نوازی که می فرماید در حضرت فمن عمل مثقال حبه خیرا بره مقبول و برورست
و عنقریب ثمرات آن خیرات در رسد ساریکم ایاتی فلا تستعجلون رافع بحیث فرزند مخلص سعدالین خویش این داعیست و کذا که مظلوم
نیم باخ او را کورگان و متعلقان شما خیر اند توقعت که بندگان او وصیت فرماید تا او را با لطف نکرند و از بندگان شما دانسته عنایت لطف
باد شاهانه شما بر همانیا رسد و حق تعالی در خور آن کرام و ولایت آن افضال از همه شما نیکمها و خلعتها بنهال کرده است ان الله لا یضیع
اجرا المحسنین داعی هر جا که هست بدین عامیان بسته است و وام دارد عای خیر آن عزیزست و شاکر احسان او و و امدا در هر جا که رود و با
وام دار باشد و قضای آن حقوق بدعا برو و واجب باشد که در ادب دارم از جناب عالی رحمتش دور می دارم الا صبر و دل جلال کجندش
می فرستم کردم را بپنی آنجا که حوائت باد وصل من جنین مجبور و تو پیوسته همی انوی او جاوید محلل بوقتی محلل باد و میخست خلایق
و قرین بوستان خفایق اسرار عالمین تا ظن بری که من کت می بینم می زحمت دیده هر دم می بینم مضی هر احوال عنایت و پادشاهی
شما درباره این داعی مشهور شده است داعی را شفیع می کرد امام اجل عالم خیر القضاة تاج الدین ادام الله فضله که بار در ک
او را بوزاد و منصب قضا بوی ارزانی دارد که غیر آن بزرگ بلجایی و مخلص نیست اهل جهر را سرور یار بشنایتی دار و برین داعی
منت عظیم خواهد بود و بر منتهای ساین منضم کرده انشاء الله تعالی حق تعالی علیمست و کفیه علیما که بغایت و از غایت افزون
نخلم و شرمسارم از ابرام تصدیح مکاتبات محرمت ممالک الامرا المشرف بالعلم المزیّن بالحلم حسن الخلق لطف الخلق المقتدر بسیره
النبی قاه الشیطان الاتقی ساتر العیوب ساین الشار دین ساقی الوار دین منبع الادب منجج الارب ارتیاح القواد بنوح الوداد
ولی الاحسان خلاصه نسل الانسان معین الدول و والدر ادام الله علوه و خلد في سلامة الايام رفعته و حوس من العیور و لسته
و ظاهر علیه احسانه و نعمة و مواهبه و قسمه و زاد فیما حو له و ختم بالحسنى عمله و اعطاه من خیر الدارین سؤله و امله اطال الله عمرک
فی سرور و عاده علیک عیدک الف عام و لارالت نفوس من اناس تحل عنک محذور الحام سلام و تحیت طالع فرماید و آرزو مند
و تعطش کاشتیان الحیب الی حبیبه و العلیل الی طیبیه و توفانی الی روتیه الوضیة و اخلافة المرضیة لا یمکن کتمانها و لا یقاوم اشجانها
باری تعالی ملاقات و با سرع الازمان و ابر ال احوال میسر و محیا گرداند صفت آینه نداریم در لطافت اما سخن روی آینه دارم در وقت
و ابرام امیدست بگو از بحر خداست جل جلاله خالصا مخلصا بر خاطر عمر بن شریف لطیف ظریف ثقیل نیاید و اگر اید آنرا باید خفت
الهی و مجازات ثواب نامتناهی سبک گرداند انه موفق من رب التوفیق عرض در و دیگر حالت فرزند مخلص نظام الدین
نظم الله اموره که با تقاضات سینه که عقول بتدبیر خویش از مخالیبان نتواند سالم بودن و اگر دست بر عقل ممکن بودی از زیل
احتران کردن سلطان عاقلان و سلطان عقل را نفوذی خالق عقل که فلان ابدلک لنفسی ضررا الا ماشاء الله ولو کنت اعلم الغیب
لاستکثرت الخیر و ما مستی السوء و چون حال آفتاب رس بود که سرگردان آن درگاه بود در نفع و ضرر ذره خود چه گوید وجه لاف
توقع از منکارم اخلاق عصری بر رسته نه عاریتی بر بسته بل در تیه بعضها من بعض میراث صفت کرم و رحمت و اعتماد بر فضل
و توکل بروی تقدیم خیرات که دعسی آن تکرها شیئا و هر چیز کم متوار شست ذریات طیبه را از اصول پاک خویش که و الحقنا بهم
ذریاتهم نظر عنایت باد شاهانه در باب احوال متفرق شده و بی مراد گشته او گستراند تا احوالی او باشد و برین داعی منستی عظیم
باشد که فرزند عمر بر حقوق خدمت و حقوق فرزند دارد از عهد صغیرم می دارم که کم آن بزرگ او را مستغنی دانده بود از
از کسانی که احسان به بار کاری نه دانند بخار ما یذوق مضما تا باقی عمر مرفه خلاص یافته باشد از غمها و متواصله
و مبرر که در دعوات بنیایات و کرامات آن ولی النعم تا بدعای دولت و سعادت دو جهانی شما با دعایان دیگر عمر بیاید
اورد مد نیست که آن دیو زه نامد بخرمت منبع المکارم لا زال قبله لالیین خواست افکار در موقوف داشته شد تا

القلب

تفاوت
من

وكان هياول صاحبها السعادات السماوية بيمين سعادت ربح كند الحمد لله كه مراجعت آن غر بدمش قلوب واشباح ومفرح عقول
وارواح كشت الحمد لله على فضله قد ربح الخصال اهلها اعلموا ال داود شكرا وقليل عبادي الشكور الحمد لله تعالى كه
توفيق خيرات وتوفيق صدقات ودر ویش نوازی و خدای پرستی و عاقبت بینی و خیر اندیشی فرین دل پال آن بگانه عصر کریم بحسن
و بی الا یادی والا کرام کردانیده است زاده الله داعی مخلص سلام می رساند و مدعی خیر و کرامت و سلامت ایشان مشغولست
حاله الصلوات و الخلوات و سخت نجل کشتم از ارج فرودند از ایشار و صلوه و احسان حقا که ارجی جهت آن نیامد که آن غریزان در
رحمت افتد تقبل الله منهم از ایشان قبول کردند و اضعاف مضاعف از خزینه الهی خود عوض فرماید و مزید و مدد دین و دوز
و دنیا و آخرت آن غریزان کردند که بیوت مس لده اجزا عظیما دیگر اعلام می رود که فرزند غریز مخلص عالم زاهد عابد عارف
ولی الله سراج الدین امام الله بر کتبه در صد آن بود که مدرس مدرسه بزرگ باشد یا شیخ خانقاه عظیم الا غیرت حق او را
خدمت خود جان مشغول کرد که از دنیا منقطع کرد اما چون بی آدمی ضعیفست همچون درختی ضعیف خاصه که میوه های علم
و معرفت و مراد غیبی بروی فرود آید بیم باشد که شاخهای آن رخت بشکند بحاج باشد باستونها تا قائم ماند هر بنده
خدا که توفیق یابد بحمدت ارج چنین رخت سعادت و نکه داشت او باستون دل و تیمار کردن او بنده مقبل باشد آنکس و آن خیر
بالای نازها و روزها و جمها و صدقهای دیگر باشد زیرا صدقه همچون آب دانست آبر این زمین گلزار فرستی به بود که زمین خارزار
اگر چه خار هم در کار است اما فرق بسیار است آن مقام بزرگ را مصلحتست بشیخ اعز سراج الدین است بر کتبه ارزانی دارند
و نام زد کردن تا صد هزار راحت و رحمت و قبول روی نماید و این داعی منت دار باشد و السلام پیوسته سرت
سبز و لب خندان یاد پیوسته دل جهان تو شادان یاد شادی بی عثار و مستی بی خار ملازم فرزند غریز بنظر الدین
اظفره الله علی کل عدو من الجنة والناس و ایده و سده و ارشده و وقع له المجهت و یرضی سلام و محبت بخواند و مشتاق داند و معلوم
داند که فرزند غریز وانی نیکم در حسام الدین بر تو حق خدمت و یاری دارد بسیار و البادی بالجزایه کافی شنوده آمد که آن فرزند
با او مناقشه می کند بقول صاحب عرضان و بعضی چیزها را محسوب و مسبوغ نمی دارد و حسام است و معتقد و فرزند است و القول
قول الامین مع الیمین از بهر دل این پدر او را دل داری کند و وعده خلعت دهد و خاطرش را بجای آرد و آن لطف با این پدر کرده
باشد و معلومست شمار که حسام الدین در کنار ما بزرگ شده است بدو نیک او او بصیرت داند اگر کان شامست و اگر قول کنی
علی کل حال آن از حال او دوست که در نصیحت و نیکو خواهی تقصیر کرده باشد تا این قیاس نکی و آن کمان نبری که ان بعض الطین انم
آن کمان از قبیل آرضهاست که بشیمان شوی و اثم بینی ستعرفنی اذ اجرت غیری و تعلم اننی لبق نصوصح الله الله ان وصیتها
در باره او از قبیل تکلف و مبالغه شمرده و بلکه از بسیار اندکی و از هزار یکی هر زیادتی که در رس مطالبه و مناقشه مطلوبت
آن فرزند را و مطوح آن خفیف حسا رست و زیان نامعلوم باشد چنانک گفته اند که مبارزی را اسب او زخم خورد باد شاه مرکب
خاص که سر آخو ناریان اصطل بود باو داد او را سوار کرد ناگهان بران مرکب هم زخم رسید ناگهان از زبان باد شاه بخت که
در رخ در حال آن مبارز را اسب فرود آمد و جزدانک یدک دیگر باد شاه پیش کش کرد قبول نکرد و گفت من جان غریز را از
فصرت خواه تو در رخ نمی داشتم و نمی گفتم که در رخ تو جهت چهار بانی که بمن دادی در رخ گفتی بروم خدمت باد شاه می گفتم که قدر
روح من براند و اس کوه بگو هر شناسی برم و اما دعوات خیر و سعادت و راست شدن کارهای شما از جایی که امید ندارید
و بر ذره من جهت لا احتسب فذلک علما و الاجابة من الله و الغوث والعون بلا کیف ولا کیفه حوالینا رضیت بما قسم الله لی
و فوضت امری لا خالقی لقد احسن الله فیما مضی کذلک بحسن فیما بقی هرج دشواریست بر تو هم زیاد و بودتست
و در نه غم اسان کردار مردم اسان کردار خفوا و تخفوا الله علیکم و السلام اگر از حسام الدین شکر تو شنوم خواهم رنجید
عظیم انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحاظون ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسون دل دولتنازه و جان اقبال

خداوند سیهای مبارک و اہتمامات بادشاہانہ صاحب اعظم دستور مکرم مشہور الافاق و فی الایادی والاشقان محمد
الاخلاق خداپرست ربانی عالی ہمت وافر جنت تاج الملتوالدین الحسب النسیب الاصل الجلیل ادام اللہ علوہ پیوستہ باد
علی سالیام و تقادم الاعوام امداد توفیق برافزون و تضاعف اولیا واجاب مسرور و محقق محمد وآلہ اہل الحدی والنور
سلام و تحیت دشنا علی التجدید رسانیدہ می آید و آرزو مندی بدیدار ہمایون ^{تعبیر الزمان} حد و مرستت جامع الشتات و سامع الاصوات
اسباب ملاقات بزودترین زمانی و ہمایون ترن و قتی سہل مہتر کرداناد عوارضی کہ ذات مبارک را امتحان کرده است
سبب درجات و وسیلت بجات و ثواب ایوبی و بجات یعقوبی مستحب و جاذب باد آرنہ تحیت بندہ قدیم شہا و رضیع باب
نعمت شہا و فرزند عزیز مقبل معتقد سمس الدین دامت سعادتہ بار در کہ متوجہ آن کعبہ آمال و معدن افضالک محط رحال کجا
کشتہ است و احرام آن خدمت بستہ است و المشرب العذب کثیر الزحام و صاحب اعظم ازار اصل است کہ بندگان چون عبادت
ہمایند حضرت ایشان چون جای دیگر هیچ خود نیابند الرجوع الی الحق خزائن القادری و الباطل بر خوانند ایشان عفو فرماید
از ماضی و تاریخ بندہ نوازی این ساعت از سر گیرند و صاحب اعظم ازار اصلست و حق علی ابن الصقران بشبہ الصقران بر شنی
و یرث من آل یعقوب و اجعلہ رب رضیا تو قعت از اکرام و افر بموجب از مکنت و موروث کہ بار در کسایہ مرحمت و نظر طفت
دربارہ این امید و اربس ذول فرماید انہ کان لا وایس حیما ارکان لا یرجوک الا محسن فبمن یلوذ و یسبح المرحوم بر ارضوی
کردم جنان سزید ازین تو خود کریمی آن کی کہ از کریم سزد دایما مو قن باد علی الخیرات و الحسنات و الاعمال الصالحات مایرضیہ
رب السماوات آسیر رب العالمین احسانهایی کہ فرمودہ است و می فرماید شکر آن در تحویر قلم و بیان زبان بکنجد و شکر
مکافات آن جز از حضرت برزق منیشا بغیر حساب و اللہ مع الدین اتقوا و الدین ہم محسون صورت بنندد باری تعالی ازار انوار
کہ در خوانند فی نجات از بحر مقبولان خویش بخزون کرده است مکافات احسان آن کمانہ کناد و یوت من لدنہ اجرا عظیما
صبح سعادت بجاہ برد مید سلک سلیمان سلیمان سید انت الامیر و ان لم توت متشورا فالامر و نکر ان لم توت متشورا
امداد برکات و کرامات و عصمت الہی و توفیق تابد نامتناہی مقیض و رام مرام صدر کبیر معظم سید الوزرا آصف الزمان
نظام الملک معدن العدل الانصاف شریف النعوت و الاوصاف العالم العادل المحسن مونس الفقرا امرئی العلاء صاحب الدولت
بجد الد و لو الدین علاء الاسلام و المسلمین اب الملوک السلاطین علم الحدی و الیقین ادام اللہ علوہ و اقبالہ و حقق مرجوہ و آیالہ
و لا زال السعدیہ ناصر و عس الکمال عن جلالہ قاصر کلاہ اللہ و رعاه و من الخیر لا اخلاہ و اتم مکارم دینہ و دنیایہ سلام
از بر داعی مخلص مشتاق مطالعہ فرماید و آرزو مندی بقای مبارک و منظر ہمایون کہ ہلال عید محتاجان و مظلومین است
و شمع جمع ہر مندانت غالب و باعث دانند جمع اللہ بیننا اکرم جمع فی ایمن ساعۃ یمتد الی الابد اجتماعا فی اللہ و اللہ فانیہ
لا ینقطع قال اللہ تعالی الاخلاق یومئذ بعضہم لبعض عدو الا المتقین یعنی الدین تحالوا و جالسوا و تواخا اللہ تعالی کالمجاہرین
تواخامع الاضار فتلك الصبحه لا ینقطع فی الدنیا و لا فی الآخرة لان سببہ لا ینقطع فیدوم بدوام سببہ قال النبی علیہ
کلتب و سبب ینقطع الانسبی و سببی یعنی سبب وضعہ انا و نسب و اخرہ و وضعہا انا باد اللہ تعالی لا ینقطع الصاحبان
فی اللہ یعین لہما صاحبہ علی الخیرات غیبہ بخالہ و حضورا بمقالہ فاذا خرج من الدنیا تلاقا و رحمتا کما لبسان الروح احدهما
صاحبہ کما تکلم الروح فی المنام و بل اظہر لان النوم لم یجرد الروح الشریف عن الجسم الکثیر الناسی الثقیل الجادۃ الظلمہ
فیقول الروح لروح صاحبہ نعم الاخ و الصاحبی انت فی الدنیا و الآخرة الی اخر ما یقولون العاقل یکفینہ الاشارة و حفتہ
تکفی لتعریف البیدر آرنہ تحیت بمخلص الامام العاقل المتقن الحسب النسیب تاج المدرسین محمد الملتوالدین ادام اللہ فضلہ
دایم بروح منہ خدمت تعریف او حاجت نیست کہ نظری عالی بر ضمایر بیگانگان مطلع باشد اتقوا فراستہ الیمن فانیہ بنظر
بنور اللہ خاصہ احوال جیب و خلیل و محب و دعا کوئی خود کسما ہم فی وجوہ ہم و کلامہ فی لحنہ تذکر علی خصالہ الشریفہ الکریمہ

دکارت
صورت

زاده الله قبا اليك ومودة ولا فرق بينكم ظاهرا وباطنا متوجه خدمت بود اين مبارك باد اهره او کرده آمد که مستجاب باد و مستدرا
على مراتب الامام ابن مبارك العالمين چون حامل خدمت از مخلصان قدم آن حضرتت و از خانه است بر من مختصر مکتوب گفتا شد باقی مشافه
خدمت عرض رود والسلام همواره ایام و اعوام ملک الوزراء آصف الزمان نظلم الملک دستور اعظم اب الملوک السلاطین
ناشر العدل والفضل والاحسان مجدالد ولتوالدين علاء الاسلام والمسلمين معيذ المظلومين قاصح البغاة والمتمردين ادام الله علوه وخيرات
وحسنات وتوظيم امر الله والشفقة على خلق الله والحب لله والبغض لله والاعطاء لله والمنع لله والاخلاص لله مستغفر ومصور وباد اولياد
آن دولت واقبال منصور واعداى حضرت مقهور وايزد جل جلاله درهمه افعال واحوال وحضرو سفر يار و نهدار و مرشد و مسدد و غفور
وشكور بحق محمد وآله سلام و خدمت مطالعه فرمايد و از تكثير نبش مكاتبات براى حوايج خلق ملول نشوند كه المشرب العذب كثير الراح
پيوسته و هميشه انگشت نماى لطف واحسان و اجال و كعبه ركبان و رجال باد آرزوى محبت فرزند مخلص صدر الدين شرح الله صدره فرزند
سيد المشايخ جنيد الزمان ابو يزيد الوقت امين القلوب شمس الحقايق حسام الحق والدين ادام الله بركته و تمتح المسلمين بطول بقايه متوجه خدمت
اميدست از لطف ميسور وكرم مشهور ملك الوزراء بر عادت در ويش نوازي خویش و عنصر شريف و بغير خویش معاونت باد شاهانه و نواز
مخدومانه در حق فرزند صدر الدين شرح الله صدره اذنانى فرمايد داشت با از میان در جان شکر و دعا گفته آيد و برين داعى مخلص مت بسيا
كه ابن داعى را درين شهر و شايي و مونس شيب رور و عمكسار و خویش و قبيله ايشانند امست كه از خدمت شاكر و ذاك را باز كرد تا شاي جميل و ثواب
جويل و مجازات و مكافات كمثل حبه انبتت سبع سنابل و كل سنبله مائة حبه والله يضاعف لمن يشاء حاصل ايد و اين احسانها باهلوى احسانهاى ديگر
نهند و مثل برتبههاى ديگر و در ويش نوازيهاى ديگر ندانند شتان پس محمد وجد نذر كه ايشان از غرايب و نواد و سرهاى خدايند در زمين در حق
پاخذ سال حين نده يكى در زمين آيد غنيمت بايد داشته چنين خاطر را اذا اجبت عبدا كنت له سمعا بصيرا ولسانا حتى يسمع وذي بصروني يطق
وذي ببطش و ما علينا الا البلاغ المبين جاويد فراست خوب در است ملك الوزراء كه مويديست بتايد المومن بطون نور الله مدرك حقايق و دقائق
و حقايق حكم آسماني باد و من بوت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا جواهر درياي معرفت ثلث اروح سباح سياح ملك الحكماء افتخار الاطبا جالينوس
الفضل افلاطون التدير نادرة الزمان طالب الرحمان اكل الحق والدين ادام الله طووه پيوسته باد و در شاه راه صراط المستقيم صراط الدين نعمت
عليهم محمدي و سابق و بمبرادات و عنانيم و ارباح روحاني لالحق محمد وآله سلام و دعا رسانيد مى آيد و حفظ الغيب و لطفها كه مى فرمايد
پياي بدين داعى رسد جزاه الله خير ما جزاه بحسنا هر كه مال كند نيكى ياد يادش اندر همان نيكى ياد از ديوار من جا به الحسنة له من ذكرى في نفسه
ذكرته في نفسى و من ذكرنى في مالي و من ذكرنى في ملائكة ذكرته على ملائكة خير منه انا اللذان اجزى بالحسنة و اعف عن السيئة هر تخم پاكى مى كارد
و هر فعال خير كه مى نشاند مستكمل و مثمر و مستوى باد هر چه كه از تواتر تصديقات بدان ذات خوب صفات از حد گذشت و نچلم و ليكن المشرب العذب
كثير الزحام و حاتم اول البذل والاكرام عرصه رود كه فرزند عزيز امير عالم اسعد الله از لطف شما چشم مى دارد كه عنايى و معونتى در باب معيشت او
بفرمايند بحضرت ملك الامراء نظلم الملک عدل آصف كفايت افتخار الايام ناشر الاحسان شريف الانكار زكى الاسرار الخ على همت خدا پرست
جها پناه پروانه بك ادام الله علوه و جعل عقباه جز من اولاه و آخره خير ام دنياه از اين داعى شكرها و عذرها كه داند عرض كند ارجه آن عرض
نكند و مالا يدر كك لا يترك ككه تو قصت كه محمد امير عالم بسع مبارك شما و بدست عطا بخش در ويش نواز ملك الامراء صاحب السعادات من
الدولتين ادام الله علوه گزارده آيد كه معيل كشته است و خرجها بيشتر شده تا بفرات در بطوات و صلوات دعاى آن دولت بفرخ باله كويد
الخلق عيال الله فاحضلم انفعهم لعياله فريدون فرخ فرشته نبود بمسك بصبر سرشته نبود بلاد و در هشت يافت آن زكوى تو داد و دهش كز زور كنى
السماء شجرة في الجنة اغصانها سدرة في الدنيا فمن استمسك بغصن من اغصانها رفعه الى الجنة فانه زكوة الجاه واعلم بانها كمثل زكوة المال فترضا بها
ارجه آن برالى را احسان شجارت و الكرام دنار و بوسيت حاجت نيت و لكن رايه السيف من جد شجره الى الهز محتاجا و ان كان باصيا سنت اينست
في الحكايات بركات و هزى اليك بجدع الخلة تساقط عليك رطبا جنيا نذكر بالرقاع اذ انسينا و نكتب جرح طنا الكرام فان الامم لم ترضع غلاما
على الاشفاء من ذك الغلام ولهذا قال تعالى ادعوا ربكم تضرعا وخفية فلو اذجا هم باسنا تضرعوا جاويد بحسباد ۹ سعادت واقبال

قبر
مهم

دو جهانی نثار روزگار امیر محسن منع مکرّم خوب سیرت پاک اعتقاد خیر اندیشه احسان پیشه مجیر الفقرا معیر المظلومین عزیز الملوک السلاطین
شمس الدین ادام الله علوه واحسن عاقبتہ وایه بروج منه پیوسته باد و توفیق خیرات که بهترین سعادت هاست و عالی تر کرامتها هر روز افزون
سلام و دعا ازین داعی مخلص مطالعه کند و سخن مشتاق داند سلام علی من غاب شخصه وخصر ذکره سلامت کم زانکه در خطری کار جستم دوری بر صاحب
باری تبارک و تعالی که جامع شنات و سماع اصوات و قاصی الحاجات است اسباب ملاقات زاعلی احسن الحال و اکرم الانار میسر و مصیبا کردانادانۀ و لی الاجاب
اعلام می رود که حامل تخت خواجه عزیز منعم مکرّم تاج الدین فخر التجار رختۀ که ادام الله علوه و صانه عن مکاره الزمان الایّ روینده بدان طرف می آید
اگر خدمت آن شاهان ادام الله علوه و اید هم و نصر هم و فی الدارین قبول اید و بخزند توقعت که در رسانیدن بها آن تجلی رود و تاخیر برود
سعی جمیل نای و کرم و لطف کای تابه ای آن زود تر بی تاخیر برود و رسد تا مراد باز اید و دعاء آن ولت می گوید ازین طرف فرزندان همه سلام می رسد
و پرسانه باشد فرزندان عزیز شما سلامها بخوانند و آرزو مند دانند الله جمع بیننا و یرفع البعد عن بیننا و جعلنا الخوانا علی سرر متقابلین
جمعنا الله و ایاکم علی مواید الخالدین نایتها النفس المطینة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه جهد کن تا جوهر ک بشاید بوی جانت بلوی او بیاید
ضمیر مثل ذره خیر ابره دنیا مز رعه الآخره هر که در هنگام کاشتن سستی و کاهلی کند وقت خرم پشیمان شود و پشیمانی آنکه سود ندارد امر و
که همه بدست تست کم زور و غنیمت دار که هر دم تو کجیست و کی می ایست در ذکر و طاعت او خرج که چند آنک توانی و نویدر مباش آینه لایس
من روح الله الا القوم الکافرون هر روز روشنایی و دوات و توفیق افزون باد ۹۱ زندگانی فرزندان مخلص معتقد خوب سیرت پاک سیرت
فخر الاولاد علم الدین دامت سعادتہ و ایه بروج منه در شادمانی و انشراح صدر و توفیق طاعت و صراط مستقیم مستدام باد و سایه فضل
الهی بر احوال هر دو جهان او گسترده باد سلام و دعا ازین داعی مطالعه کند و آرزو مند داند باری تعالی اسباب ملاقات و شرایط موافقات
علی احسن الحال و ایمی الغال مرتبط و ملتفق کرداناد علامات قبول الطاعات ان يستبغ الطاعات الاخری و يستجذب الخیرات علی
سار عوالم مغفوره من ربکم و جنة عرضها السماوات و الارض نان پیشه که داده و اجل بستاند هر داده که داد نیست می باید داد دنیا تیز بازار خیر
هل اذکم علی تجارة تخیکم در بازار جهان آن فروش و آن خور که از آن سوی بازار پشیمانی نباشد بازار کرم است هر که متاع خیر بخرد پشیمان و هر که خرید
پشیمان که جز افزون بخردیم در جهان شاهی و ما فارخ در توج جوعه و ما هشیار زین سپس دست ما دامن دست زین سپس گوش ما و حلقه یار
خیر نازاب روی پشیمانم با داین خال توده غدار ترک بازی کنیم و بر شکیم نفس زنی مریح را بازار و السلام علینا و علیکم و علی اهل نادیکم و من کل
یوم ابوا دیکم امین یارب العالمین خیر الناس من یفخ الناس بر ناصیه اقبال امیر اجل کبیر عالم عادل مرید منصور و مجاهد و لان اللذ
ناصر الهدی و الیقین ناش الخیرات فی العالمین مری العالمین منس الفقرا قاصح البغاة زعیم الجیوش و القزاة نصیر المجاهدین عضد الملوک السلاطین
همایون الخ الباعظم سو باشی بل ادام الله علوه مکتوبست و بر دل مقدس مطهر موق شاد کتب و قلوبهم الایمان نبشته است و موسم کرده
لا جرم می داند که آن دولت دنیا آلت صید و شکار آخرتست جهدی فرماید و شکار خیرات لیلانها و انفسا و ما لا بد سے آرد خالصا کما
نظمکم لوجه الله لا ترید منکم جزاء و لا شکورا تا روزی که منصب و مال که دامت از بستانند حسرتش نباشد که دام رفت و شکار حاصل
نکردم لا شک طاعت بهترن چیز هاست و لیکن آنج عوض طاعت خواهی یافت بهترست از طاعت مرچا، بالحسنة فله خیر منها شبه بدھی
دوری بستانی فانی بدھی باقی بستانی مرده بدھی زنده بستانی الحمد لله که بران کانه عالم عنایت اعظم الهی قیر و معیر است هر روز افزون باد
ناظمان دعای شامی گویند و صامتان دعای شامی گویند بقول المال کت فانیاً فابقینتی و کت ضایعاً فادیتنی مشرفه شریف رسید
واحسانی که فرموده است سخت در خور وقت بود مقبول و مبرور باد امین یارب العالمین قدوم و اقام و قدم و دم مبارک همایون
امیر اجل صدر کبیر عالم عادل خدای ترس عاقبت اندیش عالی همت شامل رحمت صاحب القاب الشریفه العالیه طالب الاوصاف الباقیه الدایمه
حقیقت لقب نیک او دارد که بدان لقب باقی رود دارد و از لقب فانی تنگ دارد برادر اعنی فلان عالم المستوفی و ذوالفضل المستوفی ادام الله فضله
و علوه هماره لیلانها و انفسا و ما لا بد سے آرد خیرات و باقیات الصالحات المبارکات الطیبات مصروف باد تا آثارا و ثمرات و نتایج آن خیرات تا ابد الابد کرد
روح پاکش طوافه کند بخدمت که ای روح پاک در آن صورت تو بسیار بقدم کرد ما طواف کردی و طالب باوردی ما در صورت تا ابد

ملصق
بروخته

حق آن خواهم گزارد سلام و دعا مطالعه فرماید و از صحیفه کاغذ بک از صحیفه دایمان خود که مسطر و در خم گاه کتب و قلوبم لایمانست
و تقصیری که می رود در رسوم زیارت عالم الاسرار واقفست که از فراموشی و کاهلی نیست و حقوق پیش فراموش نشود و ماکان رتبه نیاید در
وقت خانقاه ضیا الدین وزیر رحمه الله که بشیخ اجل کبیر امیر القلوب جنید الزمان ولی الله حاتم الحق الدین ادام الله برکنه مفوض است و معلومست
که خانقاه و خیرات که در علم بنا کرده اند بر امید آن کرده اند که بنده حق بنده دق و یار خاصه نه یار کاسه و عاشق دیدار نه عاشق بیار و در پیش
جاندار نه در ویش ناخوا باشد که روزی از اقبال اتفاقا در عمارت کدر کند که طبع آنکه مقیم شود اکنون این داعی معلوم شد که ضیا الدین مرحوم ^{نیست}
مقبول بوده است که آن خیر او بچنین بنده مفوض شد و آنجا که روح اوست رتبه ابرواح می داند که چه شاد است بدین و اگر بدانستی بجای هر خستی
خست در رضای اکنون بعضی از فاضل نظران حکمی می کنند و حکم او راضی نیستند که ایشان لطافت معامله حکم او نباشد تو قصت کجور فرمان رطابه
فرماید برادرانه و دوستانه دست ایشان از آن مردی کوتاه کند که آن بزوران اهل زور در ساخته و در ناله الله جان کند که دل او راضی و خشنود
و این داعی در عهد است که ضیا الدین و خدای ضیا الدین از آن راضی خواهد بود تا برین داعی و جماعت اصحاب منت باشد و از حضرت سلطان وقت
عظیم الله د ولته بران موجب فرمان استناید و ثواب این همه شمارا باشد و بر منتهای سابق منضم گردد و ذخیره روزگار باشد ان شاء الله تعالی
شرح الله صدر مولانا فاضل العشاء الوری استحق الصدریه بشیخ الصدر و اشاعه الفضل و الخیر العالم الفاضل العادل المتقی
البارع الوریع منبج الحکمه قاصح البدعه محی السنه ادام الله علوه و فضله و انتم مراده و قضی حوائجه و احسن عاقبتیه و اکرم فی الدارین منزلته
و سلام علیه یوم ولد و یوم موت و یوم بعثت حیاً سلام و حضرت از این داعی قبول فرماید و الله که پیوسته آرزو مندم که زیارت و استغاثت
بیایم خدمت الاعذرهای این داعی مولانا را معلوم باشد یقلینها کیف یشاء و ما نسقطس و رقیه الایطیها و لاجبیه فی ظلمات الارض ان کل نفس
لما علیها حافظ و ما یتنزل الایمان ربک له ما بین یدینا و ما حفظنا لکن حقاً علی هذه التلوان الفراق دل از همه شرح زیار از ذکر شود دیده از خیال مبارک
خال نیست و حقوق بغم که پیش ازین از عنایات و الطاف مخدومانه آدرسیه است هیچ فراموش نیست باری تعالی ثواب و اجر و پاداش آنرا با و فالاعمال
و الاجور برسانند و یزید سر لدر نه فضلاً عظیماً
صحت و عافیت فلان خوب اخلاق فرشته صفات زنده دل و روش ضمیر خیر العباد زین الزقا
خدا شناس عاقبت بین محض الفقر ادام الله محصنها و زاد کرامتها و ادم مرضت فهو یسفینی حق جل جلاله تا از دار و خانه لطف لایزال از خزینه کرم
و عطایای نه نهایت خداوندی خویش آن گانه غریز را شربت شفا و داروی صحت تر و دین دل فرستد که وجود غریز او منس فقر و ملجاء درویشا
و ارشاد سالکان راه راست بنصیحت و مواعظ و یاری بریم و قدم و آخ و سع او بوده است پیوسته در خیرات و طیبات و صلوات و تطوات و سناجا
کوشیده است در حضرتی که یکدم و یک نفس بران حضرت ضایع نیست مثقال ذره بر درگاه او هرگز فراموش نشود و کم نشود و آن ذره سنی که را که گرداند
و کوه تقصیر را ذره گرداند که می فرماید که من خلائق را از عدم بوجود آوردم و ایشان را عمر و عقل و اسباب ادم از بهر آن نهادم تا درین راعت و تجارت
اعمال صالحه و اعمال غیر صالحه من برایشان سود کنم که من از سود منم هم بلکه از بهر آن افزودم تا ایشان بر من سود کنند و دولت گیرند و سعادت آید
یابند و بجز الله امر معانی بران خاتون بیکانه روش شده است و پیش چشم وی معاینه فی حجاب ایستاده است آخ دیگران تقلید است و مکان
از دولت آخرت او را تحقیقت و یقین الایحسان رخت از رخت برورازند و بوجد و ندر کاله عرض کنند خوشترش آید سبب نیامه نانوشتن شمارا
معلومست که مقادیر جمله درست و فرمان حضرت بی حد ستوری حضرت یکدم و یک نفس ممکن نیست و منالخلقان در دریای تقدیر بحر
کشتیهای سرگردانند مستحرب باد پراکنده بانگ می زنی که ای کشتی این سول بران کشتی بحکم حال جواب می گوید که ما محکوم باد در ایام تا از رخت
یا از راست از پیش آید یا از پس و اگر باور نمی کنی عجز خود را پس که صد هزار کار زنی مراد تو می رود از در رخت عجز خود عجز همه عالم را مطالعه کن
و از در رخت عجزی ها قادر بر اطلاق و مطالعه کن زیر شاه هر لحظه لکام بدان که کشد تا اسب فهم کند که بر پشت او سوار است که بر سروی
لکام عجز نهاده است جاوید بیداری و صحت تر و صحت نظریاد سلام و دعا و شکر و ثنا خوانند و آرزو مندی غالب اند و عذر
قبول کنند که اگر نه عنان اختیار بدست تقدیر آسمانی بودی بخدمت آمده شدی الا کشتیهای مرادات در میان دریا سیر باد است
و خرم نهاد رختی منتظر باد اگر محول جهانیان و خدایست چرا جباری احوال بر خلد و هو است بل خداست هر نیک بد عنان کن خلق ازین سبب همه بنده ها خلق خط

در اینجا

کتاب

کتاب

کتاب

تا باد تقدیر آسمانی چگونه کرد در جان کرده بدست مایست الاناله مشتاقانه واه بجهانه وصال و فران بحکم ملک خلافت و اس معانی این
بند و کشاد و کور و فساد برا غلبه خلق پوشیده است احوال خود را می بیند و گردانده حال خود را نمی بیند بی مرادی خود را می بیند و آنکس که ایشان را
بی مرادی دارد نمی بیند باری کاشکی گمانی بردندی الایظن اولیک انهم معوثون محمد الله تعالی که بوی خوش این دانش و اثر این اعتقاد از خد
بزرگوار عالی همت فوشته اخلاص آید آن خدادند روشن دل منور جان حلیم کریم غفر الملوک و السلاطین ادام الله علوه بقی نمی یام که آن خدادند
صفت کنم که لقبها را تا کس و کس در نامها و مخاطبات دشمنان و مستعمل کرده اند اگر چه محقق دریا مستعمل کس نشود چنانکه قایل گوید
لطف تو تنگ شکر طعنه خلاقان کس قیمت تنگ شکر کی شکر از کس دست بران اقبالگاه قدیم و آستانه در زده است الله الله بحکم دستگا
محکم کرد که هر که خواهد آن سنگاه باطل شدن هر که دست در آن سنگاه زد دستش گرفتد بالا بردند و دستگیر همه عالمش کردند آفرین بر
همت باد و بر نظرت باد که درین عالم پر تشویش و درین دریای بی فواید خود را بهر موج هوا و هوس نسپردی دست در کشتی نوح زدی و محکم
کردی قوت بر قوت توفیق بر توفیق مدد بر مدد رحمت بر رحمت هر زمانت افزون باد این عابر ما فریضه است در عقب هر پنج نماز بلکه کار ما از پنج
و شش گذشت بر مردم چشم کردت بایستی و ز کردش این در جنت بایستی امید است که جنت کنند زیرا که طالب آن خیری آن مطلوب هیچ
طالب را محروم نکر داند تعالی و تقدس اگر کمال ما فهم نشود تمام تر جانش عشقت و کرمی ما معلوم نشود نمازش حصه زرد و اشکت
و لیک از اشک را از رشک هر دیده نمایند و آن شراب با هر که نهمایند حرام دارم با مردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم
سخن دراز کسی گوید که آخ مقصود است بزبان نتواند و در کدام زبان درها که بگذرد آن سخن که در زمین و آسمان نمی بگذرد که ما وسعنی سمانی و
ارضی دقتی غیری بدرختی رسید شاخ و برگ عجیب دید و میوه عجیب هر گز نمی پرسید که این چه درخت است این چه میوه است هیچ باغبانی
فهم نکرد و نام آن زانست و جنس آن نشان نداد گفت اگر فهم نمی کنم که این چه درخت است باری که دانم که تا نظرم برین درخت افتاده است
دل و جانم تازه و سبزشان است بیانا در سایه این درخت فرو آیم چه گویم چه نویسم بر دعا اقتضای کم و دعا اینز بایان نیست زیرا دعا
رحمت خواست است چون رحمتهاش کونا کونست و نکارند دل را با هر لحظه آن لطف دعای نومی انگیزد از میان جان دعای قرارت دعا کویان
بی قرارند و آن لایبک المنتهی کسی که آوازه آن منتهای منتهای شنیده باشد و در جان او نشسته چون نیک در میان آنکس می همی آن خد
باشد پرسان و جویان مشارک در ضاعف الله التوفیق انه کرم عجیب باقی را صبر روشن یاد شاهانه او مانوشته بخواند الرحمن علیه القرآن
سفر مبارک داد و باز کشتن این سفر مبارک زه نافعتر مراد های بسیار و کلامهای دلایس و آخ امید دارید حاصل منته خلق از فضل حق
راخ امید نذارید و در خاطر شما نمی گردد و آنرا جشمی ندیده است و کوشی نشیده است و وهم و فهم هیچ آفرید آنجا نرسیده است قلم اینچا رسید
سربسکت مرغ اینچا رسید پر بسکت تا با توفیق آشنایی ما را آشناییهای دیگران در نظر ما حقیقت شده است و تالطف و وفای شما دیدیم
لطفها و وفای دوستان دیگر کاسد شد تا اعتقاد شما و یقین شما نور داد اعتقاد های دیگران هوس و باز بجه نمود آن فضیلت که خدای بخشید
بشارت شما را که تمام خواهد کرد و من توکل علی الله فهو حسبنا ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدراً مشرفی عمری بر رسید و خوانده شد
و شکرها گفته شد و بجای هیکل و تقوی زاید اگر چه پیش از ان نامهای مانوشته می رسید و منزل منزل از احوال مبارک شما بیام می آورد که من القلب

الی القلب روزنه حق تعالی ملاقات سببی سازد خفیه انه کریم لطیف ملاقات لا ینقطع ابداً الابدین کرم ما ش تبارک و تعالی
سلام سلاح کالبد و السننی سلام فاح کالورد الطری سلام روق نشر کالخرامی سلام طاب کالطرب الجنتی حق تعالی علام الغیوبست اورا
بگواهی آورم اگر چه دانم بوعده شهید الله که اونی گواه آوردن من خود گواهی دهد بر هر چیزی بوقت خویش خاصه در کوشش بر نور سمیع لطف
بیدار هشیار کامل العلم کامل العمل فی افواله و افعاله و احواله السامع اللامع بیدار هشیار باینده تابنده حلیم کریم شریف ظریف حاضر ناظر
ابدی احدی هم فرزند ما هم پدر هم نور ما هم بصر هم منظور ما هم نظر حسام الحق والدین ادام الله بر کنه و متع العالمین بطول عمره و علوه
که صباحا و مساءً منقطع نیست سلام و تحیت و عرض اشتیان ویت بردست نسیم و صبا تبلیغ می رود بخدای که عرش از عظم رخ آسمان بگذرد
که اشارات آرزومندی در بیان نماند نمی بگذرد الا ان مر کب جسم بر علت کاهی بیمار و کاهی تمار کاهی بزرگ کاهی جزئی کاهی بر مراد دل هوای می بود

فواعت دل تمام حاصل گشت و تشویش روت و جمعیت خاطر ناره شد بلطفهای ملک الوزرا عظم الله القادرات
 که فرمود که عنایت من با شماست از مکر و حسد دشمنان کفار غ با بشید واجب آمد بریان بیکر و بنیاز دیگر دعای دولت دستور اعظم کفر
 در صلوات و صلوات آنج نموده اند که داعی آنجا مقیم نیست با آنکه جز در ملازمت که داعی کرده است درین مدت که اغلب ایام از نگاه
 تا شب صنکام در آنجا مراتب بوده ام و وقت نماز دیگر بپرورم و آمده ام هم از تشویش حسد و بغض نگر بپوش دو سه لغه پرست که از
 لذت حق هیچ خبر ندارند و همه را بجه خود می دانند و می بندارند و بدان نظر محققی نگردد و آن ملازمت که کرده ام درین مدت ازان شیخ
 که در آن مقام پیش از داعی بوده اند تا پرسند که کرده اند یا نیم آن را برح آن الاجوا ایشان جنس همد بیکر بودند هیچ ازین سخنها نبود با این همه
 داعی خود ملائم بیاشد که در عالم هیچ کاری و مهمتی در ارم مهم من بمانست و هر معلم اینها گنتم دگان من بمانست و هر روز هر پنج نماز با عجا
 بیست و دو دیگر بگرام و هم بینند که بهانه جوی کم نکند و پنج پنج و ده مکر دیگر بر تراشند تا بدانند که ایشان را مقصود چیست
 دیگرست می خواهند که ایشان را پرستند و بندگان حق ایشان را پرستیدن الخیب الدین کفر ازان تجرد و اعبادی سر وونی اولیاء آن
 بنجران خواهند که بندگان مرا بفریبند و با صحبت خود ملوث کنند ایشان را چون فریبند که من ایشان را فریفته ام بدو انا ابد الکیلی
 می کنم بمقامی جهت جمعیت اهل صلاح تا یاران خو جمع باشند و همدگر را مدد باشند که چنین گفته اند هشیاران خانه رایار و راه رایاران
 هر چند که راه عظیمتر باشد همراه بیش باید جانک راه بادیه و حج عظیمترست و صعبتر فاذله بزرگ باید و همراه بسیار و امیر حاج
 پس تا خانه خدا چنین راهست و چنین همراهان تا محصرت خداوند که جدیس حجابست و بیابانست و کوهست و ره زنت چگونه یاران باید
 و هر یغابری با حق سر و کاری داشت فرمودندی رویار طلب خلوت و بر شکر یا یقینا المدثر قم فأنذر وجهت ان مصلح قلبهای
 و مکر را احصا می داد نه جهت حرص ملک آخر ملک آسمان بیشترست از ملک نپس و جدین بار بر و عرضیه کردند که قول کن و نکر نیست
 و نظری بنزد که ما ز اخ البصر فرقیست میان کسی که بقعه و کوشه طلبد از بعضی طمع لقمه نان که امروز بسقاییه برد و فردا بگور و میان
 کسی که بقعه طلبد تا حلقه اهل خیر در جمع آیند بقوت همدگر راه آخرت سپرند و ازان جان بر کردند شرح این گفته شدی اگر خوب
 ملائک خاطر بودی و اس قدر هم با اعتماد کمال اعتقاد پاک و میل و نیاز و تشنگی صاحب اعظم باحوال اهل حق نوشته شد جاوید معین
 و مرتبی اهل حق یاد آس بار رب العالمین رحمت و فضل و عنایت ربانی قوس روزگار ملک الامرا و الخواص انا بک اعظم اب الملوک و السلاطین

نشانند

ملاحظ

مقابل

مغیث الاسلام و المسلمین ادام الله علوه باد جراف هدایت و شمع رشاد جدای افکار و اندیشها و تدبیرهای مبارکش یاد تا همه اندیشها و تدبیرها
 محمود العواقب مسعود الخاتم باشد سلام و خدمت ازین داعی مخلص قبول فرماید و عذر زحمتها بپدید در انشاء الله هر سعی و تعظیمی که می فرماید
 عنقریب ثمرات و میوههای آن بد و لنتش در رسد لامقطوعه و لامنوعه ان داعی بوقتی که رکابها بپوش هنوز نرسیده بود از سفر انکور بچین
 شنیدم که مصاهرت و خویشی و بیوندی فرمود ملک الامرا با حرم مرحوم شمس الدین بیوتاش نعم الله بر حتمه و بدان خبر عظیم شاد شدم که
 ایشان فرزند داعی اند و نسب و اصل ایشان بادشاهان عادل بوده اند رحمهم الله و الاصل لا یخطی محمد الله ایشان بران صفتهای خوب محبوبند
 که ملک الامرا مراد دارد و دوست دارد و رعفت و پاکدامنی و خدای ترسی و بلند همتی و وفاداری و نیکبانی و عقل و ترسکاری و صفت نیاید
 و هر که خلاف آن از سر حسد سخنی گوید بجان غرامت دارد خود در یابد ها سگ نیالاید اما حسود هر که ازان خود فرو نگارد و اگر فرو گذاشتی خود
 در حق اینیای مطهر جندان طعن زندی طعن زدند و انبیا را بچینها منسوب کردند که ایشان ازان پاک بودند هر که با آسمان خد و اندازد فرو نیاید
 الا بروی و لاجرم سرخویش را خوردند و سرخویش را سوختند چه جای بیغاسران که حسد بجای رسد که خالق و الجلال را بچینها افترا کردند تا
 طالبانش را و بندگانش را بدگال کردند در حق خالق خویش و آن حسودان و نوعندی یکی خلق ظاهر از نبی آدم که ازان با نشان آتش بر روی آید قومی دیگر که
 و سواس خناس الدی یوسوس فی صدور الناس در دل اندیشهایی اندازند که دوستان دینی در حق همدیگر بدگال شوند حاشا از رای عالی ملک الامرا
 که از خدا خواسته ایم بالطام ملکی و عنایت ملکی روز و شب که با سباز دل و خاطر و حتم و کوش مبارک خیر اندیش طاعت پرور و ملک الامرا باشد
 تا از همه و سوسها و راه زنان بیرونی و اندرونی در امان باشد انشاء الله تعالی و چون شنیدم که آن مصاهرت مبارک در باخرا افتاد غمگین شدم که

داشته شود که نزد اسرار داعی درین شهر از ساعت تا ابد از ایشان عزیز تر و خوشتر و نزد یکتا نیست هر چه در باب ایشان فرماید یعنی داند
 که خاص در حق این داعی فرماید و آن روز که این داعی آمد بزیارت امیر دیندار آید الله حقا که قاصد جهت این سپارش آمدم فرصت نیافتم الا
 همین قدر که گفته ایشان را کنار که عزیز عزیز امیر فرود که چون بدیدم دلم گواهی داد و اگر دل امیر منور نبود اولیای حق را کمال بزرگی
 اکنون صد هزار رحمت برد امیر دیندار در ویش پرور فرشته صفت باد که چنین گواهی داد که حصت تو قست که هر چه عرضه کند
 شیخ اجل اکمل عالم عارف جنید الوقت حسام الدین ولی الله فی العالمین دام الله برکت از احوال باز گوید یا بیغام کند آنرا گفته و بیغام این داعی
 داند بلکه گفته و بیغام حق داند تعالی و تقدس و داعی را در حق گواهی عرضی نیست الا سعادت ملک اسلام را آید الله بانوار التوفیق و هر که خلاف این
 گوید خدمت ره زنی دین کرده باشد از مایه حسد این ساعت امیر نایب حق است واجب گرد اهل حق را بخدش تعریف کردن تا خدمت پوشیده
 نباشد که احسان کردن اولیا جانست که احسان کردن با خدا بی اسطه که حق تعالی این قوم را از میان خلق کرید و فرمود که هر که شمارا دید
 مرا که خدایم دید هر که شمارا عزیز داشت مرا که خدام عزیز داشت هر که شمارا خوار داشت مرا خوار داشت این کلمات در حق ملک اسلام را
 نافع باد والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین حوام دارم با مردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم من اجبت شاکر ذکره تشنه
 ذکاب بسیار کند خاصه جنین آبیات ابدی ازلی باقی جان فرای نه نهایت که از دوستان حق منقطع نیست و کسانی که دست در دامن
 دوستان جز نند بدان اقبال برسند انشاء الله تعالی سعادت و اقبال صاحب اعظم ملک الورد امیر و آفاق شریف الا خلاص
 طاهر الاعراق ناشر الاحسان معدن الایثار والایقان کعبه الامال ولی الایادی والافضال برقی العالمون سر الفقرا موثر الخیرات مغیث
 الانام فخر خراسان ناج الدوله والدین دام الله علوه از چشم رخ و نواب عالم غدار مصون بحر وسر یاد اولیای دلت منصور و پدید روز
 و مسرور و اعدای دولت و خائیان بدسکالان آن سعادت سرنگون و مخدول و مغرور حق محمد و رایانه و القرآن آیات سلام و دعای خیر
 که واجبست برداعی موظف می دارم و منتسم اخبار ساری باشم از صادر و وارد چون انتظام آن دولت و مقهور شدن در خواهان و خائیان
 می شوم شاد می شوم شکر باری که کرارم جل جلاله که الشکر قید و صید النعمه اذا سمعت صوت الشکر تاهبت للزید لیس شکرتم لازید تکم
 تاباد آن سعادت برافزونیاد و اعدا سرنگون و توفیق خیرات در همه اوقات که مقصود از مصلحت عالم و تغلیب روز و شب و تواتر زینسا
 و تابستان غنیمت داشت خیر است و بجز کاشش تخمهای خیر جانک معلوم آن بزرگست که دیده یقینش هر روز و روش تریاد تادلی را
 مستغرق غم آخرت گرداند تا بی تکلفی مراد های او حاصل شود که من جعل الهومها و احدا کفاه الله سایه همومه فرزند فلان متوجه
 خدمتت و المشرب العذب کثیر الزطام هر چند نیت می کنیم که آن جناب علی را بر قاع رحمت ندیم لیک چون حق تعالی حسن خلق او را
 و لطف باد شاهانه او را قبله حاجات کرده است مصلی از توجه بقبله چاره نباشد جانک بجز آنرا گفتد توبه که حلقه کعبه بکیر
 که درین هنگام دعا مستجابست گفت شما دستها بآیین بردارید تا من توبه خواهم دعا کنم بعد از آن دستها برداشتند خوششان او بجزون گفت
 لیک اتوب یا رحمن ما جنیت فقد تکاثرت الذنوب والاعن هوی لیلی و جی زیار قفاتی لا اتوب منادی امید می گوید توبه من در دست
 از من دل شکسته دست بدار حد در نگاهاست که آن شوخ چشم نایزد که تا مگر دلم از منی تو پر هیزد بحر عن خدا که بلاش نگریم
 که هیچ تشنه ز آب حیات نگرید اعتقاد پاکش و صفای ادراکش که بینان بر صوصست و برهان منصوصست هر روز در ره دین فوق
 رب العالمین ثابت و موکد تریاد امین رب العالمین ان الله لا یظلم مثقال ذره شخصی را که فرزندش رفته بوده بود در آن آشوب رویشی آمد
 نان خواست نان کم از نور بر آورد در آن سال قطب بد رویش داد و آنکه بسوی کوه روی نهاد که از فرزندش از خوردن کرک استخوانی مانده باشد
 آنرا جانی دف کرد و کوری سازد و نوحه گاهی کند چون بیشتر آمد دید فرزند خود را که از کوه فرود آمد سلامت نوره زد و میوهش شد
 فرزند بای بد را مغزی می کرد چون هوش اید احوال پرسید گفت کرک مرا بر سر راه آورد و بنهاد سلامت و گفت لعمره بلمعه و بارگشت
 و یقینست که هیچ ذره خرد راه دین ضایع نیست خذل آنکس که ازین درگاه نا امید نشود چنانکه عنصر پاک و عقل در آل آن امیر دیندار
 در کل احوال ساعی خیر باشد والسلام

قلب

آیات و جیوش اهل اسلام بحرم ملک اسلام فی العالم قبله الاکابر و الاعظم

نظام الملك نادره الزمان اعجوبة الدوران مجاز الخلاق مشرق الحقائق صاحب الدولتين جامع السعادات كامل العقل والعلم في الدين ^{الضبط} مغيث
والمساكين البحر الزاخر والكنز الفاخر والطود الراجح معين الدولتين عامر اركان الاسلام والمسلمين برواهه بك حفظه الله عن سكاره الزمان
وطوارق الحدثان ونصرة على اعدايه وايده لاويلايه تانقرض زمان وخطي بساط جهان برافراشته وسرافراز ومنصور باد ديد عقل
وجان اشعة آفتاب عدل ومرحمش مزين ومنور ومشام زمين وآسمان بفواج لطف ومكرمتش مشرزن ومصطفي لازالت في دولته تمت محاسنها
بين الانام وفي دين بلاخلل تحف دعاوشنا وياكوره بوستان خلوت سخي كاهي كه در عرصه بهار سينه رويد كه از صرصر خزان يوسوس
في صد ورائناس منزله ومبرآ باشد بردست بر يد سبكه رودل كه او را جمال وقفاور و خارا مع نكردد وفقدان زاد ومطيه حاييل نيابد
يدان حضرت معلو وعنه آسمان آسافر ستاده مي آيد مردان سفر كنند در افاق مجودل في بيسته منازل بالان داشتند بر هر كه هائي
سايه اندازد ناچار از تاب آفتاب آفات مصون محروس بود و از عقاب نخلب عقاب حوادث محروز باشد و از هر كه دل صاحب دل
اعراض نايد لاشك مقصود ومنكوب كردد زير احوال جلاله بهشت و دوزخ را از پر تو قهر ولطف دل هست كرد انيده است وحدث
مصطفوي بددين معني ناطق است جزياموس فان نورك اطفاء ناري هشت دوزخ باقسه در باطن نكراتو سقر هاد و جكريان جناخا در خات
و در دين و در ذاتي كه موصوف باشد بحجوني اهل دل آل يوسف مصر بشرت وسيلمان تحت دين و دولت آيه الله بروح القدس واعانه ^{حفظ}
شانه عايشانه شك نيست كه جين وجودي در حوزه شرح وضبط عقل نكند و وصفش في نهايت باشد لاحرم بر مقتضاي لايتيم مدايحه
ابد او لو جينا مثله مدار الاختصار رفت عدوك مذموم بكل لسان و ان كان من اعدايك القران الحمد لله كه اهل اسلام بعودت ركاب ميل
ومركب هياون شما شادمان كشيئند و غبار آشوب و فتنه از بساط روزگار بجاروب عدل وانصاف بر افشانند شد ملكي كه پريشان شد
از سومي شيطان شد بازان سيلمان شد تا با دجيين باد

مسند ديوان وزارت و جاربالش ايوان سيادت بابتكاي صاحب اعظم
دستور معظم ناشر الجزات مظهر الحسان حاتم زمان كرم ناهم و زار مقدم معدن العدل والانصاف بحى المكارم والالطاف
آصف الدوران نظام الملك فخر الحق الدولة والدين اب الملوك والسلاطين آيه الله بوفيق سرمدى و عمر ابدى و دولة كاملة و حكمة
شاملة چون ديد بنور وسينه بسرور بيوسته مشرزن ومكرم ومزين ياد ومشرن عذبا احسان وكوش كه زمزم محومان كعبه امانك غيرت
جشمه آب زلاست از خاشاك فتور وتكدر قصور محروس مقصور باد بمحمد وآله انت الذي بالمعالي فخر الامم في العدل والظفر الاحسان
والكرم سلام و دعائى بايان تحيت وشاى فراوان از عالم دل جان في از سر زبان بران حدرا احسان منبع دين ودولت في بقصال فرستاده
مي آيد و از حق جل جلاله در خلا وملا ترقى اعظمت و بايكاه و رفعت و جاه آن حضرت را مستدعي باشد و في الحقيقه رفعت و عظمت
آدمي را وقتي حاصل شود كه طرف دن و اهل يقين را رعيت و حمايت كند و جنوب انفاس و افعال و اخطار را در زمين خير و طاعت باشد
وباد و ستان باشد كه لايق استزاج و احتلاط روحاني باشند قال النبي صلى الله عليه وسلم عظموا العلماء و خالطوا الفقرا تا وقت ربح
نادم و خاسر نكردد و دست تحسرت و غابن نخايد و نكويد كه يا ليتني لم اتخذ فلانا خليلا بخبر الله كه آن وجود پر جود و ذات شريف باين
اوصاف صان موصوف و منوعت و مبعوثت و بساط عدل و كرم و دين پروري در بساط جهان كسراينده هر تخم كه كاشتي پر ويد
اس تخم بكار تا تواني حرم باحرمت و قصر در دولت ملكه آفاق رفيع القدر وسيع الصدر جليل كرم المشان واللقاء ربها
على همت عاقبت انديش خدای ترس دين پرور قاطبه العصر خد بجه الدوران مريم الزمان ادام الله علوها وزاد سموها و جعلها الخيرات قبلة
وللطاعات كعبة چون مسجد روحانيان قلعه آسمانياں از آسيب مبيحس حوادث زمان تا ابد الدهر در طمان باد بمحمد وآله

خالق تبارك و تعالی كه آفتاب اقبال در آسمان و تلاك لايمان ندا و لها بين الناس امر و فرمان او مي كردد در مشارق و مغارب تعز من تشاء
و تذلل من تشاء بر تقدم اوار و تجدد اطوار قوس غزوات و غدوات و حرم و محرم و عنان ركاب هياون امير سپاه سالار معظم موقر
منظر منصور مجاهد اصيل جميل معدن السخاء والكرم و الخ الايادي والنعيم سعد الدولتين نظام الحق واليقين الخ قتلح بلكا
على همت خدای ترس رويش پرورد ديدار بك ادام الله علوه را ذوالفقار صمصام قهر اعداي دين محمدى واعزاز واحراز ملكت

عش المعسر
معمور ووش

احسن الملل که لیظهره علی الدین کده ولو که المشرکون گرداناد مسترفه شریف و ملاطفه لطیف بدین داعی مخلص رسید هزاران ابتهاج و شادی فرود
آرد و مندی بقای مبارک هایش کاشتیاق المریض لا ایشفاء و السمل لا الماء و العاش لا اللقاء صادق و غالب اند الذین الصهباء بالماء ذکره
واحسن من سیر تلقاه معدوم باری تبارک و تعالی که صانع و جامع احسن انساں از آن مجمع عطامه که جامع شتات و حیات بخش نیم و زفات
و ناشر و طاشراوست که انان فی المومنی و پوشانند خلعت تقدیس اوست جان و ایقان و بلبس لباس تدنیس اوست جان طایعان از بهر
اظهار فضل و عدل که کنت کنز انحفیا فاجبت ان اعرف که هر که ذره در وفای او کوشد آن زه را که کان رحمت گرداند و صاحب آن زه خیر است
عالم بیا گرداند و بگوه کان قرب رساند هر که در هر کفر و نفاق بکینهاں دزدید در مداضنه بشیت خود تعبیه کند تلخی آن هر را عاقبت کبوتر
او گرداند که کلا اذ بلغت التراقي تا عالمیان بدانند که نه از آن ذره احسان ما فلیم و نه از آن پره طغیان خجیم و لیکن مهلت داده ایم تا بندگان مخلص
تمام هنر هابنمایند و مغز و ران تمام فی انصافها بشند که اگر پرده برداریم محسنان از شادی و مستی از احسان بمانند و طایعان از هیت و سیاست
از بدیها بازمانند باری تبارک و تعالی و ستان بجان شمار از جهان این جهان و ستکام دارد سعادت که و رای صورت سعادت فانیست
و اقبال که باقی و جاودانیت میسر و مقتضی امیر اجل حیدر نسیم عالم عادل مقدم الجیوش اسد الوغاذ و الشرفین بدر الملتو الدین ضیاء الاسلام و السیر
ادام الله علوه باد و ایرد تعالی و تقدس در همه مضایق و نوازل و اخطار حافظ و ناصر و میسر و مسجل یاد حق محمد و آله و اهل بینه الطیبین الطاهرین
سلام و دعا از سر فرط و لا و دوزخ هوار ساینده می آید و آرد و مندی غالبست صداقة الاباء و قرابة الابناء از صد راجل سعید شهید تغه الله بر حمله
ما را شما یاد کار عمر بزید اسر باد کار بر روی نپس سالهای نامحسور باقی باد در توفیق خیرات و نشر حسنات و استعداد یوم المعاد آمین یا رب العالمین
رافح تحت فلان الدین قضی الله حاجته از خدمت شکرهای بسیار گفت از احسانهای سابق که در حق او فرموده اید و امر و مضطربت امید می دار
که هم از آن مگر که ابتدا دستگیری فرمود و مرحمت کرد در انتهای موهبت فرماید که امام المعروف و خیر استدلایه الخیر شرع فیه کل احد و لا ینتمه
الا الیوئ ما هو اگر چه خوبست و مبارک و دراز و روشن و زیبا و مشارالیه و انکشت نما و سرمایه حساب و لیکن چون تمام شود و بدر کرد
یکی هزار باشد و رونق عجب دارد و کار خیر و مرحمت بر مثال اینست که آغاز او نزد حق تعالی با قدرست و عزیز و مشکور و مذکور و لیکن چون تمام
کند آن خیر را چون بدری باشد من بر دیده و سر خلفه یوم لا یكون نور الشمس و لا نور القمر و لا نور السراج الا نور العجل و وصف الشمس و القمر بقول الانسان
اس المفرنا اتمر لنا نورنا توقعت و امید است که از شفاعت مقبول آید تا ثواب و ثنای خدا مدخر گردد و برین داعی منتی عظیم باشد جاوید محسن یا دین یا
رب العالمین سلام و خدمت قبول فرماید دعای دولت و نشر و در ساخته ام و بشکر ایادی و انعامش میان بسته شکر المنعم واجب خصوصا
انعام و اکرام کثر نوازی ملال مستمرش که خالصست لله تعالی لا جرم آخ الله است لاسما صفتش از توان تر تصدیع و نکات عرض حواج سیر و اول
نشد و اثر ملالت پیش نیارود جزاه الله احسن ما جزایه محسنا و شکر سعیده و صان اقباله و ضاعف ولته و احسن عاقبتة بفضله القدیم تعالی
و تقدس و نعم المسؤل و الملتمس بر رای طجته و ای مشکل کشای عالم از ای ملک الورد صاحب اعظم مشیت الخیرات اعلی الله ذکره عرض کرده می شود
احوال رافع خدمت قرة العیون فرزند مقبل هنر مند صد الدین بلغه الله متاه فرزند فخر المشایخ جنید الزمان امیر اسرار العرش حجة الخی علی الخلیف
امام النقی حسام الخیر الدین شمس الهدی و الیقین که فضایلش ازین تعریف مستغنیست جل عمرو عن الطوق ادام الله طله در کده و انفاسه که هماره سفری است
مشغول و بعلو همت و کویاه دستی و آزادی از طلب بضمیمها و طلبت مناصب عنان کشیده بوده است و در کجج قناعت اعتزال از اجری الا علی الله انیس طاعت
و حلین براعت بوده است باطله در بدعای دوام مشغول و از آن کردد جانک سنت مشایخ سلف است رضی الله عنهم لیکن فرزند عمر صد الدین ام الله رنده را
که در طلب تحصیل است و طالب علم و از کفایت جاره نیست محمد الله امر و ز صغیر و کبیر جمله در سایه احسان ملک الورد ضاعف الله علوه منالی و کفایتی یافته
شاید که او نیز نواختن عنایت یابد و منتظر گردد وجه آن ناباره که می طلبد نیست با و اندر کنت الاجون رعایت ملک الورد مثال یابد و مشغول شود
آن بسیار شود قلیلک لا یقال له قلیل عطای نواله عنایت لکبار از بهر شرف جوینده او هر علف جاوید چون گرم و لطف باری قاضی الحاجات

قلز

رحطه

اهد

و قاسم الارزاق باد آمین یا رب العالمین

نام دیگر خدای بند کار و خدای بکشاید از مقالید السموات و الارض که بطی و صدها رعایت مستطعم که وقت آن نظر آید
 مشرفه عنز و کریم فرزند مخلص فخر الامراء و الخواص الحسب النسیب اسد الوفا زعم الجیوش المحاهد فی سبیل الله سعد الدین و تولد بر الله
 علوه رسید و معلومست فوط دین حاری و رحمت و شفقت آن گانه ارحم من الارض بر حاکم من السماء بنده نوازی و رحمت و کهنه پرور
 در ذات شما و آبا و اجداد شما حق تعالی عنایت خود سرشته است و ودیعت فحاده و آن علامت سعادت و دولت آن جهانست که بنده را بر بند
 ضعیف رحمت هد و رحمت آن باشد که گناهان بزرگ را جزو بچیند از بچیمان و بندگی اندک را بسیار بیند
 توفیق خیرات پد رفته و حسنات مقبول میسر و مرغوب خاطر اشرف خیر اندیش عالی نظر اسر مالک النواب نظام الملک صاحب الدولتین
 المخصوص خصایص الفضل و العدل و الاحسان ادم الله علوه و تقبل حسناته باد و خیر احوال لطیف و معدلت و خیر کستری
 و فرهنگ و تدبیر اصلاح ملک جهت آسایش درویشان و دفع تشویشها از ضعیفان که کلام رایج و کلام مسول عن رعیت هر سعی
 و اندیشه و صحیحی که رای کند جهت محافظت رعیت عند الله تعالی مقابل باشد بطاعات اهل خافقین زیر آن طاعت و ایمنی سعی
 و در باو و دفع دباب و طاغیان توانند کردن رخ آن کابر ماد رس سفر و دب محافظت ثغور و اطراف مقبول باد عند الله تعالی
 صدر و صدر زاده امیر اجل کبیر عالم عادل عالی همت خدای شناس عاقبت بین مرتب الفقرا ملاد الضعفا سد المستحقین بر الدوله و الدوله
 ادم الله علوه سلام و نجات از راعی مخلص و محب دیرینه که صداقه الایاد و راه الابناء الحبت یوارث و البغض سوارث قبول فرماید
 و آرزو مندی غالب و باعث و صادق اند باری تعالی ملاقات را سببی سازد سر حانه محبت سمیع اخبار سار و سیرت خوب و ایجابی خصال
 خیر که سبب سعادت آن جهانی بدان بسته است و هوالتعظیم لامر الله و الشفقه علی خلق الله بر تواری می شنوم خیرات شمارا و الخیر
 لا تخفی انما ان تک فی صخره فنک فی الارض و فی السماء یات بباله ان الله لا یظلم مثقال ذره و ان تک حسنة یضاعفها و یوت من لانه اجرا
 عظیما زاده الله بوفیقه شادی می شنوم بحصول آن توفیق بر شما افزون باد آرزو خیرت فرزند عنز نواج الدین اعزه الله از هر خواهان آن وقت
 و بجهان آن حضرت است احرام کعبه کرم و احسان کرده است و داعی را وسیلت ساخت بدان جناب عالی المست که نظر عنایت و احسان و کهنه پرور
 و ضعیف نوازی که از اخلاص و یدیم و جلت اصلی آن عزیزست درباره او میدول فرماید جانک بود که صادران و واردان آن جناب فرماید
 تا موجب ثواب جزیل و ثنای جمیل باشد ارحم من الارض بر حاکم من السماء مقصود ز عالم ادم امد مقصود ز آدم ادم مقصود
 از ما زار دنیا نظاره آنها نیست هل اذکم علی تجارة تجیکم مقصود باز رکاب نیست مال و بنفس نزل کردن تا عوضهای شریف از مسترکی
 آن الله اشتری در رسد فی نهایت و رسد داعی منت باشد فراوان و بر احسانهای ماضی مصمم گردد که انما المعروف خیر من ابتدایه و الهلال ان کل
 اینقا و لکن ادا تم و کل و صار در کار احسن و اجمل از الدن و الوارثا الله فداستقاموا هر روز امداد بوفیق بر شما افزون تر باد و بر بجهان شما

اسم باری العالمین



در روزی که در این شهر
 در روزی که در این شهر
 در روزی که در این شهر

درین نا امیددی هر چه غنیمت ستانم جمله بدر ویشان صدقه کنیم تضرع نمود
 سميع الدعاء عار استجاب کرد و باذ نصرت و زان شد و ترس عظیم در دل
 سپاه هند افاد و شکسته شدند و غنایم نی حد از سپاه هند رسید از خزاین
 و اسپان و بندکان که در هیچ بیکاری بدست بنا فله بود پادشاه گفت
 که هیچ دست مکنید که من نذر کرده ام لشکر فغان بر آوردند که
 سپاه سخت محتاجست بیکارهای کران کرده اند اگر نذری کردی
 که بدر ویشان دهی اینها نیز در ویش اند سپاه در ویش شد است چندین
 لایه کردند که شاه را وسوسه کردند که این نذر خیرست شاه در دل شد
 و تاویل جوی شد ناگاه شورد فقیری گذشت از فقرای الهی بانی نه فری
 نانی سلطان گفت او را بخوانید تا این نذر را با او باز گفت در ویش گفت اگر
 تراد یکن حق حاجتی نخواهد بود ز این کن که اینهای کوبند اما کرم مثل
 این باز با او محتاج خواهی شدن این ساعت رایا دار و نذر ما کردن داعی نمی
 داند که موجب این حکایت که بقلم فی روز چیست الا دانگر که هم
 بموضع روز **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** **بیت**
زان پیش که داده را اجل بشاند هر داد که داد نیست بی یاند داد
 که هیچ مرده را حسرت موت نیست همه را حسرت فوشت که جرافلان
 چیز نگردم داعی بهتر ازین موعظه ناف تا بفرستد از دست که قبول افسد و الم

مشرفه کریم فرزند مخلص مستبین العواقب نور القلوب فاروق الحق
 مصیب الظن مآرق الفراسه فطيم النفس نفی القلب واضع الخیر موضعه متقی
 الرب محاسب النفس علم الدوله والدين واهب الدنيا للاخرة ادام الله معاليه
 رسید مشتمل بر انواع لطایف و غرایب و دقائق و خفایق خوانند شد مضمون آن
 همه اخلاص و مودت و دل بیداری و عاقبت بدنی و آخرت طلبی بود زاده الله
 حرصا و شوقا الى لقاءه و لجميع الطالبین سلام و دعا مطالعه کند و آرزو مند
 بیدار مبارک **سُبْحَانَكَ يَا جَوْهَرٌ مِنْ أَنْزَالِ الْجُودِ** غالب و باغت داند
 حق تعالی ملاقات حقیقی نافع و شافع مونس فی ایمن الأوقات و احسن الساعات
 میسر و مهیا کرد انان آنج نمود از شوق آخرت و طلب سعادت باقی عین الهام

ملائکست و عنایت طیبکی و فضل آسمانی و منبّه رحمت الهی ان شاء الله که روز افزون
 باشد و صبح صادق باشد و هیچ شکلی نیست که این همه عالم ویرانه ایست و در و
 بگنجیت عاقل بویرانه آرام نکیرد و بیدین چغدان که عاشق ویرانه انداخته
 نکند و معزور نشود **وَأَنَاءَ اللَّيْلِ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ** طالب آن گنج باشد شعر
بقدر الکد تکتب المعالی و من طلب العلی سهر للیالی
تروم العزّ ثمر نام لیلاً یعوض البحر من طلب اللالی
 زان پیش که داده را اجل بستاید هر داذ که داذ نیست می باید داذ
 طین گز و داشت دیو ملعون ننگ تو کرفتی جو دیش اندر چنگ
أَنكَ أَوْ كُوكٍ وَ كُوكِنَارٍ خُورِدٍ کی غم بوسه و کنار خورد
 اید الله و سده و وفقه و احسن اقرانه و تقریبانه و تقبل حسنه
 و رضی عنه و ارضاه و من الخیر لا اخلاه **بیت**
 روزی دوسه کندین جهانی نرند **حیفست دلا اگر بجای نرند**
 بی عشق مباش ناباشی **مرد** در عشق بمیر تا بمانی نرند
وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ عشق است دنیا جو کاهست عشق
 جو کندم باز اجل گاه را بزدیگ تره کمانند **فَوَهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ**
 جاوید عاقبت بین باز برین باش که نیت کرده و دوستان راهم برین دار و نصحت
 کن و یاری ده که اینست کار و باقی همه پشیمانی ملک دنیا چون دهلت
 خلافت از بانک او حیران برو جمع می آیند و او میان تهی درو هیچ چربشی
 و منفعتی بی خنک انک طبله عطار عشق بافت و از بانک طبل ملک دنیا
 دل سرد کرد **ملك عالم سربس خرد در سزار دیس** ای سبک سرد در سجدین **سرف**
آفتاب و ماه اکرتاجی کینی بر سر نهی سر نخستی بر نهی آخر جو عمر آید بس
 جاوید منی قظ باذ امین یارب العالمین

آفتاب اقبال ملک الأمر امیر ربانی کریم الذکر لطیف الفکر مغبوط
 الایمان مصباح المساکین اعلم عدل مشهور الاقان فخر خراسان و عراق صاحب الدین
 ولی السعادتین عدل کسرت مظلوم پرور احسان پیشه عاقبت اندیشه امان
 البلاد ملاذ العباد مؤمن الفقرا ناسج الحق والدين **العافیین عن الناس**

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ادام الله علوه وكتب عدوه وايدوه ونصره **وَيَسِّرْ لَهُ**
اليسرى وجنبه **عن اليسرى** در بروج سعادت و سيادت
 وشاذكاي و بلند نامي مدام نابان باذوالهام ريباني و توفيق بزواني در هر بزي
 و بحري هادي و مرشد و مسدد حافظان غيبي آسماني **لَهُ مَعْقِبَاتٌ**
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ تَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ حارسان و مراقبان
 آن دولت باذسلام و دعاء مطالعه فرمايد و آرزو مندي بلقاي شريف
 مبارك غالب و باعث داند **شكر المنعم واجب** اما چون انعام
 و دلجوي و دلداري آن ولي الانعام از حد و اندازه گذشت از شكر آن
 عاجزيم حواله آن مخزانه كرم و مكافات ني نهايت ذوالجلال مفيض
 و موكولست **وَإِنَّ تِلْكَ حَسَنَةٌ يُّصْنَعُهَا وَيُؤْتِي مَنْ لَدُنْهُ**
أَجْرًا عَظِيمًا فرزند مخلص معتقد نظام الدين نظم الله اموره فرزند نيز
 داعيست و حقوق فرزندی و خدمت و جانبازی مخلصانه برين داعي سيار
 ثابت دارد و از عهد معز در باب فقراي رباني مالجه باشد که جان بذل کرده
 است زيراد بر بندگی فقراي بر رسته بوزده است نه بر رسته **شعر**
فَلَا تَحْقِرَنَّ نَفْسِي وَأَنْتَ جَبِيهَا فَكُلَّ أَمْرِي يَصْبُوَالِي مِنْ جَبَانِي
بجنس خویش دارد مرغ پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز
 از روش مرد حاجت نداشت پرسیدن در هم نشینایش بنکرند و از مال
 نباید پرسیدن که از کجا حاصل کردی بمصرف خرجش نظر باید کرد
 که کجا خرج می شود هر انعام و لطف و مسامحت و پادشاهی که ملک
 الامر ادام الله علوه از اول تا آخر در باب فرزند نظام الدين فرمود و فرمايد
 خاص در حق اين داعي فرموده است و در حق فقرا مقبول و مبرور باز که مال
 و تن او و عمر او از صغر تا کنون وقف فقر است و اين بنوشتن راست نمی آيد داعي مخلص
 خواست که بخود خود آيد در مشافهه خدمت بگويد ليکن بر فراست
 رباني خاطر اشرف که **الموء من ينظر بنور الله** اعقاد رفت ان شاء الله
 حاجت نياید زحمت آوردن خود بمعنی حاضر خدمت که بدعای دولت میان
 بسته ايم از انواع کسر و زيان افتاده است شرم و اعتقاد و محافظت جانب
 ضعفا و اهل خير لا بد مشايعتهاش لازم آمد هنگام آنست که پادشاهی فرماني اين بار ديگر

بگويد ليکن بر فراست رباني خاطر اشرف که الموء من ينظر بنور الله اعقاد رفت ان شاء الله حاجت نياید زحمت آوردن خود بمعنی حاضر خدمت که بدعای دولت میان بسته ايم از انواع کسر و زيان افتاده است شرم و اعتقاد و محافظت جانب ضعفا و اهل خير لا بد مشايعتهاش لازم آمد هنگام آنست که پادشاهی فرماني اين بار ديگر

که این کشتی در حمایت آن نوح کرم ادا امر الله علوه از کرد اب طوفان خلاص
 نمی یابد بیت **کَرَّابٌ دَهِي نَهَالَهُ تَوَكَّاسُهُ** و بر پشت کبی هوش تو افراشته
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ خود ملک الامر اسناد این
 از مایش است که حق تعالی سریع الحساب و سریع الحساب است هیچ کس درین
 باب زیان نکرده و نخواهد کرد چشم می دارم که سایه عنایت ملکانه
 پادشاهانه محرومانه در باره فرزند مخلص نظام الدین این باروی کر میزد
 فرماید و خداوندی کند تا ازین عهد کران بیرون آید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا أَهْلُ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ يَتَّخِذُكُمْ** و لا سیما این خیر خیرهای دیگر
 مانند از آسمان هفتم تا زمین هفتم فرست میان احسان کردن بفقرای
 اهل نفس و تن با فقرای اهل دل و حقیقت و معلومت که خویش و بوش
 بخندت ملک المشایخ جنید الزمان امین القلوب شمس الحقایق امام الهدی
 حسام الحق و الدین متع الله العارفین بطول بقایه الله الله این احسان از جنس
 احسانهای دیگر فرماید شمر **ليس التكل في العينين كالكل**
كودينه که کوه ز خسی شناسد **يا باز سپید از مکی شناسد**
 الا چون کمال برده باشند پاس آن داشین عین فرض باشد تا چون ظاهر شود روز
 اجل که **فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ لَكَ** پشیمانی ناید ان شاء الله تعالی
 دیده آن دولت کحل هدایت و توفیق ابد مکتحل باذ آمین یا رب العالمین که
اولیای تحفه قبایی لا یعرفهم غیری عابد شصدهزار ساله کوه را دم را
 شناخت و زاهد صاحب کرامات یعنی بلعم با عور کوه هو سی را شناخت
 الا جو کمافی برده بود پاس آن نداشت مواخذ آمد آنکه چون مواخذ آمد ستر
مَهْضَةٌ فَلَمْ تَعُدْ دَنِي چه کارها کرد داعی را درین کواهیها غرض نیست
 جز شفقت و حق کزاری ملک الامرا که می فرماید که با بندگان من آشنا
 و دوستی کنید درین عالم و غنیمت دارید تا چون روز دولت ایشان بیاید
 و دور **مَنْ كَانَ لِلَّهِ** بگذرد که دنیا است و دور **كَانَ اللَّهُ لَهُ** بیاید که
 عقیبست پشیمان نشوید و حسرت نخورید درین عالم دوروزه دروغین مهمات
 ملوک دوروزه جنین محاطره است و جنین مهم آخر بطالبان عالم راستین
 کم ازین نباشد اگر چه عذر گویند که مخفی بودند شناختم لا سیما که

کواهان غرضی کواهی داده باشند که او آنست **۵**

صبح سعادت و اقبال صدر کبیر امیر اجل علم عادل صاحب الدولتین
عدل کسترولی استعدتین مظلوم پرور احسان پیشه عاقبت اندیشه معین
الفقر امرنی العلام لالدوله والذین عضد الاسلام والمسلمین دخر المملوک
والسلاطین هما یون صاحب دیوان الأستیفادام الله علوه وکتب عدوه
وایده ونصره **وینزله الیسری وجتبه عن العسری** از مسیاء نروال
عین الکمال مصون و محروسن باذ اولیا منصور و چشم روشن و اعدای آن
دولت مقهور و باری جل جلاله لیلاً و نهاراً حافظ و ناصر و شکور سلام و دعای
مطالعه فرماید و آرزو مندی بلبقای شریف و منظر لطیف از حد و حصر بیرون
شنا سداینزد تعالی ملاقات را سببی سازد سریع انه مجیب سمیع فرزند مخلص
معتمد نظام الدین که از هواخواهان و نجان آن عزیز است و شاکر نعم
و ناشر کرم و احسان شماست متوجه شد خدمت بامید معاونت و احسان
و تربیتی که معهود و مالوف و موظف دارد از ان خدمت **والمشرب العذب**
کثیر الزحام امیدست که بر عادت کهن نوازی و بنده پروری
حسبه الله تعالی و ذریعه و وسیله الی مرضات الله تعالی بخند و مانه و شاهانه
معاونت فرماید که اسباب شکست و زیان و اتفاقات ناموافق متواتر
شده نکام رقت و وقت عاطفت و از جمله اسباب از کسار که از وی
دوازده هزار عدد ثواب سید الامرا عیم الجیوش نور الدوله و الدین ادام الله
علوه سنه اند و باقی در ولایت مانده است توقعست که دست او فوی
دارند تا احیای حقوق او باشد **وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَتْ أَحْيَاءَ النَّاسِ**
جَمِيعًا اِرْحَمْ مَنْ فِي الْأَرْضِ بِرَحْمَتِكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ هِرَادِشَاه
که فرماید و لطفی که کند حقیقت در حق این داعی کرده است
و منت دار باشم بانغایتست که اگر این داعی را ملکی بودی قربت بوفای
این بغر و ختی و آن ترا کز اردی جهت او و حقوق خدمت قدیم و خدمت این
ندازی اما محمد الله حاجت خواستن از کرام افتخار باشد و مباحات
نَصْرُكُمْ وَاللَّهُ وَابِدُكُمْ وَأَحْسَنُ عَاقِبَتِكُمْ سَعِيد

اَكْرَامِ اَهْلِ اَلْهَوَىٰ مِنَ اَلْكَرَمِ وَاُمَّةُ الْعِشَىٰ اَضْعَفُ الْاُمَّمِ
 اَنَا عِنْدَ الْمَكْسُورَةِ فَلَوْبَهُمْ فَاَطْلُبُوْنِي عِنْدَهُمْ باقی های عالی روشن شما
 تا نبسته بخواند اتقوا فِرَاسَةَ الْمَوءِ مِنْ فَاَتَهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللّٰهِ تا بر منتهای سابق
 ولطفهای پیشین منضم گردد الله الله الله او میدارد بپر که از حضرت
 بی مراد باز نیاید لیس قَرَبِيَّةٌ وِرَاءَ عِبَادَانِ انزان و طی لا انعام کذری
 نیست جز بایس جاوید مغیث مظلومان باذ آمین یا رب العالمین

فرزند عزیز فرقه العیون افتخار البنین عین الله علیه وَاَيَّدُهُ بِرُوحٍ مِنْهُ ازین
 پند مخلص سلام و محبت بخواند و بدان که در هر نجم از انک از خانه بیرون می خسبد
 و دلگیری آن ضعیفان نمی کتد علی کل حال امانت خدای اند الله الله از جهت رضای
 دل این پند ملازم خانه باشد و طرف ایشان را از شرک خانه و خوی ظریف خود
 شکر فشان دارذنا شکر آن بمن رسد بین

ای دوست بدر دیگران در راهی چون نوبت دردمار سبزد در راهی
 آنک بیگانه را تواند فریفتن بنده خود را هم تواند فریفتن بدیت
 گرفت دردمار هم نداری بد، عشوه دروغی هم نداری

هو او هو س فانی و فَا ان نیز در که مردی و مروت و دل دوستان بر آ
 مجروح داری ان شاء الله حجاب عنز و مر از پیش چشم آن فرزند نرود تر بر خیزد
 نابدان که آن آب نیست که این طرف که اسب را می دوانی و مرکب را سقط
 می کنی سرا بیست که بسی چون توان سود و آیندند چون آنگار سیدند آب
 بنود مرکب و سوار از تشنگی و ماندگی دور از ان فرزند و از همه فرزند ان
 ما هلاک شیدند و دانست که اول عنان بکند پیش از خراب البصره اگر نه
 خود همه ابلهان نر عنان کشند مکن مکن مکن مکن مکن مکن

وَأَلَا مَر
 از پی دانه مرغ کی صد بار شعر بنکر ز پیش و پس همین و بسیار
 دل او زان قبل بناید پیش است گس غم جان نر عشق نان پیش است
 والله که آن کرکین اسب بدین زین نمی از زرد بدین
 آب بریزی کشیده اند و ربوست تو که هیچانش خوانی و که دوست

فی الجملة توقعست از مردی و حلال زادگی و مرآت آن فرزند که خاطر
های که مشغولند بدعای دولت و سعادت و خیر تو مجروح و پراکنده
نداری و این ضعیف ده بار با امیر شیخ الدین سلمه الله تعالی و با اهل او پند
ان شدم و دست بر سینه زد و عادت من نبود جهت شفقت تو کردم
و اگر این ساعت در نظر تو آن مصلحت بازچه نماید ما آن بهوای خود نکردم
واقعات دیدم بودم و از غیب اشارت فی الجملة سر پوشیده می گویم و لایه
می کنم الله الله الله ملازم خاتم و ملازم آن جماعت باشد و بامن
ازین عذر هانیدیشد که چنین اند و جان اند که آن سخت سهلست
که عقل ایشان چالیک عقل نیست که هر چون خواهی بدان بازی قادری بر مرغ
هوای صید کردن کیو ترا موخته را نتوانی نگاه داشتن **۵**

جرم اینست که آشنای تو شدیدی ای زنده کش مرده زیارت کن من
بهل نادل پدر فارغ باشد از رقعہ و اندیشه رقعہ نوشتن عوض رقعہ بدعای
خیر تو مشغول باشد **سوف تری اذا انجلي الغبار افرش تحك ام چار**
زان بش که داده را اجل ببیند هر داذ که داذ نیست بی باید داذ
و س لا امر عليه و توفيقه و عزته

ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون **زندگانی مجلس**
عالی امیر اجل خدای ترس خیر پیشه پاک اندیشه زاهد عابد طالب
الآخر صلح الصفات الفاخرة المعظم لا و امر الله الحافظ لحدود الله لطيف
الأفعال كريم الأقوال نور الدولة والدين افتخار الأمراء في العالمين ادم الله
علوه در غراب خیرات و نوا در حسنات و دقایق تعظیم حق سألها ی نا محصور
بایق باذ سلام و دعای فراوان ازین داعی مخلص علی تجدد الساعات
و نواتر الأوقات بیدرز و آرزومندی و اشتاق ببقای عالم آرای **سیاهم**
في وجوههم من اثر السجود غالب و باعث داند ملاقات نخبه باذ اعلام
می روزه حال فرزند مخلص نظام الدین نظم الله اموره که سخت زیانمند است
بانواع و دلهای دوستان همه خسته و رنجور است و متوجه است بدان
طرف امید انزیاری و کهنه نواری و لطف شما آنست که بر قاعد معهود

خود نوازش کنند و دستش کیند و یاری دهند چنانک پیش ازین لطفها
فرموده است و بر خود حیفها گرفته اید الله تعالی آن نزد حق ضایع نیست
و قبولست **ان الله لا يظلم منقرا ذمرة الدنيا من رعة الآخرة**
مثل الذين ينفقون أموالهم في سبيل الله كمثل حبة أنبت سبع
سنابل في كل سنبله مائة حبة ه پیش از آن که هنگام نزع
بگذرد و وقت زراعت منقضی شود از روی عقل و ایمان واجبست و فرض
است مبالغه کردن و مبادرت نمودن و هر نوعی تخم خیر کاشتن خاصه
که فرزند عزیز نظام الدین خورشیدی و مصاهر خدمت ملک المشایخ ضیاء الحق
امین القلوب جنید الزمان حسام الدین متع الله المسکین بطول بقایه دار
و این خیر نخبه های دیر کز نماید **ان الله تعالی عباد المحاد المحلهم في**
الأرض كحل المطران وقع على البر اخرج البروان وقع على البحر اخرج
الدر امید دارم فرزند نظام الدین بتربیت و احسان شما که بحق همه محباجان
مشهور و معروفست و همه شاگردند و ذاکرند از خدمت شما **طوبى لكم**
او نیز در جوار عصمت و حریم حمایت و فرط عنایت شما شادمانی سالم و غافل
باز کردن تا برین داعی و فقراى مامتها باشد و ثواب نی حد و نیایی به عد حاصل
آید از شاء الله تعالی

شایه معدلت ملک الامرا و الخواص عمده الملک القمر الانور و السحاب
الأمطر مرزقی العلامیات المظلومین مونس الفقرا الغ قتلغ اعظم همایون
بروانه بك ادا مر الله علوه بر کافه خلایق مستدام باذ اولیا منصور و اعدا مقهور
امداد توفیق خیرات برتراید بمنه و کرمه سلام و دعا ازین داعی مطالعه فرماید
و از ابرامات و تصدیعات داعی را خجل داند و ذاکر و شاگرد را ف
نخبت فرزند عزیز معنقد فخر النجار شهاب الدین احسن الله عاقبتہ
از هوا خواهان و دعا گو بیان آن در کاهست و نخبرات و عبادان
چنانک آن بیگانه دوست دارد را غیبه موعبت و نیکز کثرت
عیال لازم می دارد مشغول شدن ب تجارت تا بسپواس و حد و دآن و از سبب
باجداران و تضییع ایشان مدتس نا از بارز کافی مانده است

و خیرات ملك الامیر بجمه عالمی رسند امید می دارد که بنشان مبارک از با جلا
ران معاف باشد و آن را بحجت دارد و بر بنای جنس خود مفاخرت نماید
صدقه باشد از صدقات ملك الامرا بروی و بر عیال وی و عشق آن منت
و مکرمت کرد و داعی منت دار باشد و بر احسانهای سابق منضم
شود و در خیره روز جزا جاوید محسن و معین و مغیث با ذآمین یارب العالمین

احسان و انعام و درویش نوازی و وعده های خوب لطیف الخطاب و حسن
الجواب و عفو و مرحمت پادشاهانه ملك الامرا و الحجاب نظام الملك صاحب
السعادین معین الحق و الدین ادام الله علوه بدین داعی مخلص رسید شکرها
و دعوات خیر برای دوام آن دولت و نضا عفو آن سعادت گفته آمد
و هیچ شك نیست که وعده صادق ملك الامرا و الحجاب ادام الله علوه در
قبول این شفاعت معتمد علیه است و صادق است و آرام دهاست
وال كرمیر اذا وعد و وفا لا سیما که آن کریم سر چشمه کرمهاست
و سلطان همه من و نهاسن و بران وعده مزیدی نس که آن بزرگوار
جهت رضای حق تعالی و در حقه آخرت التماس و شفاعت این فقرا
و ضعفا را با حسن القبول تلقی نمود و آنچه جهت رضای خدا باستند
ازان ندامت و رجوع و پشیمانی ممکن نباشد و دراز کمال
اعتقاد و دین داری و همت عالی و خدا پرستی و پادشاهی ان رگانه ادام
الله علوه **و جعل له لسان صدق فی الاخرین** و لیکن این صفتها
از حزن و صعیف دلی هر روز می نالند و می زارند و ازین داعی مخلص
که محتر زست غایب الاحتر از ابرام و تصدیع ندان حضرت
تکرار شفاعت و لایه کری می خواهند داعی مخلص معتمدا
و متکلا علی کمال حکم حکم و احسان کم و طول و حکم
و اعانة الضعفا و العفوع عنهم انهامی کند خدمت که هر عفو و اغماض
و رحمت که درین باب فرماید دخرت آخرت و شکر حضرت خواهند
بودن **و قد نصرکم علی عدوکم فان شکرتمنا بالنعو و الرحمة**
لا زیدنکم و ان کاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب

المحسنين قال الخواريون لعيسى عليه السلام يا روح الله ائى شئى اشتد
وامعب قال غضب الله قال فما الذى ينحى من غضب الله قال ان تكف
عصاك وتغفوا ذا قدرت حق جل و علا ملك الامراء والحجاب ادام الله علوه
رازان قبيل کرداند **كحبة انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة**
والله يضاعف لمن يشاء آمين يا رب العالمين جاويد مستغاث مظلومان باذ
باز و مويد بروح القدس

سلام حق و رحمت ابدى بر ذات شريف ملك الامراء باسط العدل
ناصر الحق اب الملوك والسلاطين ادام الله علوه باذ ثنا و القاب انست
كه حق تعالى مى فرمايد در حق بندگان تكو كار خوش
كه تنائى حق مر بندگان صادر اخلافت است كه كهن نشود و
بخششى است كه روز افزون باشد و د و نيس كه ابد ا پا بنده بود و
كسى از و نساند و كسى از و ميراث نبرد هر جايى كه روزان دولت
و آن شارقى او باشد چنانك بندگان را مى شناید و ثنا و القاب
مى شمرد زر كتاب قديم كه **الصابرين والصابرين والصابرين**
والسنعقرين بالاسحار چنانك امروز درين دولت ملك الامراء الخواص است
ادام الله علوه و زاد توفيقه كه آمدن و رسيدنش مبارك باذ بسى خيرات رازند
کرد و مظلومان را شاذ کرد و خلو را شاذ و شاگرديم برسيدم سبب
اين شاذى چيست گفتند قدوم و احسان ملك الامراء خواسته كه بخدمت
ايم و روى مبارك راز پارت كنم الا منوز قسم نبوز و بسبب ضعف و ناتوانى
شيخ المشايخ و لى الله في الارض يا اين يد الوقت قطب الزمان صلاح الحق والدين
مد الله بر كانه علينا و على المسلمين مشغول بودم چنانك شمارا معلومست خاطر مبارك
ايشان با اين همه رنجورى دراز و با جان استغراق دريائى انوار رحمت حق كه
اوليا را دم بدم موج بر موج است كه فراغت سر خار ندن ندارد از غلبات موجهاى
نور حق قياس كند ملك الامراء كه امراى دولت را و رحمت اين ملك را چون
حواله امروز بعنايت و اهنهام شماست از محافظت مصالح فرغ ندارند پس
ان بنده را كه تايب و خليفه حق بود در ملكوت آسمان و زمين كه **انى جاعل في الارض**

وجمله با نهاروشن را حواله بدو بود جداستغرف و مشغولی باشد نامه بر نامه بیک
بر بیک **وَأَمْرٌ سَلَاةٌ عَرَفَا** این سخن را نهایت نسب مقصود آتش که با این همه مشغول
لطیف و نازک از بس که خاطر ایشان متعلق بوده است بحاجت ملک الامرا
درین مدت کم روز بوزه است که بد علمد کرده نشد باری تعالی بر کثرت اوقات
ایشان را از ما و از شما و ازین دولت متقطع مگرداناز و دعای ایشان در دوام دولت
شما مستجاب با ذامین یارب العالمین

سعادت هر دو جهانی و حصول جمله امانی و امداد اسمانی رفیق روزگار کنیز خیر
اثار احسان نثار سید الامرا و الخواص منقرب الحضرة بالاختصاص منخص الملوك و السلاطین
غام الاثنی قوام الاثنی علم الهدی فخر الوری شیخ الدوله والدین ادام الله علو
و کتب عدو باذسلام و نجات از خلاصه محبت و ولا یاک از تکلف
دریاموظف داشته می سود و ارز و مندی بدوام صحت و مواسست عزیز
لطف و متجا و ز لحد دست باری تعالی این مراد راستی سازد سریع انه مجیب
سمیع مصور رای او بیده الله بنون باذ که ارند تحت فرزند عزیز فرزند
کافی نظام الدین رادامت معالیه اماذ سید المشایخ ابانزید الوقت جنید الزمان
خضر انقدم مسیح الانفاس نور عیسی به فی الناس صلاح الحق والدین که فرزند جان
و دل سید برهان الدین المحقق و خلیفه اوست باشفلال مدالله ظله و لا اخلا بر کتبه
عن جنابکم و تحویل اسبابکم درین وقت شنوده آمد که طغرابی وقت و برزکان
ملک بنیابت طغرا و انشا اختیار کرده اند توقع از مکارم اخلاق و لطف
شامل شما آنست که در نغمه بران و انعام و تعیین جامکی هر چه وافر تر و بیشتر
سعی فرمایند مخدومانه و پدران که نایر کات ابن سعی عنایت همت عالی ملک
المشایخ که منصرفست در کونین و فعالست در دارین سبب دوام دولت
قاهره بدستها الله کرد و سبب مزید جاه و خشم و حصول مراد و سعادت دو جهان
شما کرد **همت از انجا که نظرها کند خوار مدارش که انرها کند**
جاوید در عمر و جاه ثابت با ذامین یارب العالمین

آفاب اقبال بخش لاشقیه و لا خبیئه و لا ارضیه و لا سماویه بالالهیه ربانیه ازلیه

و در این کتاب
نویسند

اَبَدِيَّةٌ بِرِزَاتٍ مَطْمَئِنَّةٍ مَعُطَّرَةٍ لَطِيفَةٍ شَرِيفَةٍ وَلِيَّ الْاِبَادِيَّةِ وَالنَّعْمَ مَلِكِ الْاَمْرَاءِ وَالْحِجَابِ
 فَلَكَ الْمَعَالِي نَاجِ الْاَعْلَى الدِّسْتَوِ الرَّبَّانِي وَالْحَاكِمِ الرَّوْحَانِي الْغَفْلَتِغِ دِينِ بَرُوژِ
 پَرُوَانِه بَاكِ خَلْدِ اللَّهِ عَلَوْنِ نَابِنْدِه وَمَشْرِفِ بَادِرْتِ الْاَرْبَابِ وَمَلَهْمِ دَرِهَرِ
 اَنْدِيشِه وَتَرْدِدِي مِنْ شَدْرِهَادِي وَانْ ذَاتِ حُوبِ صِفَاتِ رَا زِشْرُوشُمِي
 وَمَكْرُوسِ وَسُوسِه فَاطْعَانِ طَرِيقِ دِينِ وَغَوْلَانِ وَدِيْوَانِ رَاهِ بَرِيْنِ صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ
 نِكَاهِشِ دَارِ اَدْنَاهِمِجِي خُوذِ زُشْبِ وَنَاخُوشِ وَسِرْدِ وَفَسْرِدِه وَمَحْمُوشِ نَكْنَنْدِ
 حَقِّ نَعَالِي مِي فَرْمَايِدِ رَحَقِّ اِيْنِ رَاهِ زَنَانِ كِه رَاهِ نَمَائِي دَعْوِي مِي كَنْدِ
اَنْ كَثِيْرًا مِنْ الْاَجْبَارِ وَالرَّهْبَانِ يَا كُلُوْنَ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَا طَلِ وَيَصْدُقُوْنَ
عَنْ سَبِيْلِ اللَّهِ **بِيْدِي** **اِيْنِ دِيْنِ رِهْ صَدَقَتْ رَا بِلِيْسِ اَدَمِ رُوِي هِسْتِ**
نَاهِرِ اَدَمِ رُوِي رَا زِ نَهَارِ كَادَمِ تَشْمِيْرِي
اَنْدِ دِيْنِ اَسْنَانِ بَرِ نَبِيْسِي

نَانِ بِلَا حَوْلِ مِي خُوْرِدِ اِبْلِيْسِ قَدَّسَهُ اللهُ عَنْهُمْ كَحْفَظِهِ وَبِاِيْنِ هِمِه
 كُوْرِي طَعْنِ زَنْدِ دِرَاهِلِ دِيْنِ وَاحْبَاطِ نَكْنَنْدِ وَنَكُوْبِيْدِ **جُوْمَارِ اَجْشَمِ بَا طِنِ**
بِيْنِ بِنَاهِسْتِ كَجَادِ اَنْتُمْ كَانِ كَلِ نَا كِيَا هِسْتِ سَلَامِ وَدَعَاوِ حَيْثِ
 اَزْ صَدَقِ وَوَلَا وَاخْلَاصِ وَصَفَارِ سَايَنْدِ مِي اِيْذِ وَشَكْرِهَاءِ بِي حُدُوْدِ اِيْرِعْذِ
 وَمَكَا فَا تِ اِيْنِ اِحْسَا نِهَا زِ خِرَا نَهْ **وَلِلَّهِ خِرَاتِيْنِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ**
 بِذَاتِ شَرِيْفِشِ مُتَوَاتِرِ وَمُتَوَاصِلِ يَا ذَا مِيْنِ يَا رَبِّ الْعَالَمِيْنَ

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لِسَلَامٍ مُؤَدَّعٍ **وَلكِنْ سَلَامٌ لَإِيْتِيَالِ جِدِ بِيْدِي**
 حَقِّ نَعَالِي جَلِّ جَلَالِهْ جَلْمِ وَكِرْمِ وَشَفَقَتِ وَرَافَتِ وَاحْسَانِ مَلِكِ الْاَمْرَاءِ
 وَالكِبْرِ الْمُوْبِيْدِ بِالْعَطِيَّهْ الْاَبَدِيَّهْ وَالذَّوْلَهْ السَّرْمَدِيَّهْ الْعَرَقِ الْوَثْقِي الْرُكْنِ الْاَعْلَى
 الشَّمْسِ لَاجْفِي فِي الْجُوْدِ وَالضُّحَى ظِلِّ الرَّحْمَةِ الْوَاقِيَهْ ظَهْرِ الْمَلَّةِ الصَّافِيَهْ مَخْتَصِ
 الْحَضْرِيْتِ مَوْبِيْدِ الدُّوْنِيْنِ بِيْدِ كَادِ كَادِيْنِ دَارِ پَرُوَانِه نَكْ اَدَامِ اللهُ
 عَلَوْنِ رَا كَعِيْثِه مَخْا جَانِ وَقِيْلَهْ اَمِيْدِ وَا رَانِ دَارِ اَبَدِ اَوْ سَرْمَدِ سَلَامِ وَدَعَائِي كِه
 دِرَانِ فِتُوْرِ وَانْفِطَاعِ رَاهِ نِيَا فَنْدِه اَسْتِ نُو نُو مِي رَسَا نَمِ مِي نَمَائِمِ وَارِزِ
 مَنْدِي مِجُوْنِ فِضَائِلِ وَشَهَائِلِ وَفَوَائِدِ الْاَنْعَامِ وَحِي الْاِبَادِي نَانِ وَشَكْفِيْنِه نَرَسْتِ
جَمْعًا لِلَّهِ اَوْ اَيًّا كَرَمِ عَلِي مَوْلَا بِيْدِي فَضْلِهْ حَقِّ جَلِّ جَلَالِهْ جُوْنِ اَنْ ذَاتِ

شریف راجهت مهمان درویشان و مخاجان باخیار و اضطرار انکت تا کردانید
 هر چند می خواهم تا غبار رحمت بر رکاب هایون ننشید و لیکن چون همت
 عالی مبارکش طالب دولت آن جهان نیست که **من کان یرید حث الاخره نزله**
في حثه و طلب ان دولت جاودانی بی کرائی نهاده اند **حفت الجنة بالکاره**
 عرض می رود امیدواری و چشم داشت میر عالم و فقه الله که پیوسته در ظل عنایت
 و شفقت و رعایت ملک الامر و الکبر ادام الله علوه بوده است و ان مرحمت
 و لطف را همچون اقبال بی زوال ملک الامرای در حق خردن و نان می خواهد که
 هر که بنای خانه و سرایی و عمارت کند تا آخر نظر شفقت در خلل و خیر و شر آن مصروف
 دارد مگر در اقطاع او مداخلتی رود و بسبب آن نزاحم و انزعاج رعایا می شود
 و در وظیفه او زان تا بنان فلت و قصور و گماندگشت او میدرا از امطار عطف
 قدیم که علی العموم است و در حق و خالصا علی الخصوص می طلبد تا با شما کران و لسان
 یا فنکان دیگر بدعای دولت مشغول باشد جاوید پناه خواهان با نامین یا رب العالمین

بعد از او را در سلام و تحییت و عذر و حثها که داده می شود با اعتماد کرم آن حضرت
 منبع الفضل و الکریم فاضی لفضاه افضل العالم الصدرا کبیر البدر النحریر المحقق
 المدقق سراج الحق و الدین ادام الله فضله و منبع العالمین بسعیه الجمیل و فضله البر
 آمین یا رب العالمین از زبان ناطق صادق مفيض الحقایق مفید الخلائق لا زال ناطقا
 بما یرضی الاله و یرین الاسماع و الافواه و یریا الظلمة و الاشباه خیر نفل کردند
 نکرات بسع این داعی مخلص که در ضبط و کدخدایی محقری که نزکه داعی
 زاده علماء الدین است رحمه الله و ایقام جهت مصلحت ایشانم او چون ارطنت
 مولانا الفاس کردند مولانا جنین فرمود که در ان باب آنکه سعی نمایم که فلاذنی یعنی
 داعی بر من بنویسد که جنین شمار کن و جنین کدخدایی کن داعی چون این بشنود
 واجب نمود بتجدید اغفار خود و اعتماد خود بر لطف و کرم عام مولانا که بر خاص
 و عام قایض سبب باز نمودن هر شفقت و مهتری و لطف که مولانا فرماید دل
 و جان داعی بدان شادست بلك فرهنگ و تدبیر و لطف و حسن حصان
 و صیانت هم از خرمن فضل مولانا زدند و استفادت کنند داعی بدعای مولانا
 مستغرفست توقعست که موقوف کف و شنود این داعی ندارد تا آن ضعفنا

در کتب مشهوره
 از کتب معتبره
 در کتب معتبره

بی نظر عنایت مولانا ضایع و محروم نمائند **الخالق عیال الله فاکرمهم عند الله**
انفعهم لعیاله و بدین کسناخی معذور فرماید که اشارت مصطفوی داذاین
کسناخی کردن **استغنیوا علی حوائجکم من رحماء اُمق** خاصه مولانا مفر و امام
و مفندای همه رحما و علمای ائمتس این دش مسندام دارد و استلم

ابواب سعادت و کرامت و عنایت بر ضمیر روشن مولانا العالم الفاضل
فاصلی لقضاء باسط العدل ناسر الفضل منخرع الیما ناج الملة والدين افخار الاسلام
والمسلمین ناصح المملوک و السلاطین دام الله فضله و منع المسلمین بطول بقایه
مفروح باد و الهام ربانی و اقبال جاودانی عیان نشاندش و بحر ری رای
عالم آرای مظلوم نواز ظالم کداز دین پرورش باذسلام و خدمت زین مخلص
مطالعہ فرماید و ارز و سندی دام مصاحبت و مجاورت آن لطیف
الطحاب فخر الاصحاب غالب و باعث داندباری تعالی و نقذس که جامع الاحباب
ورث الاربابست ملاقات راسبی سازد سریع انه مجیب سمیع عین الفین دانند
دوشان که صدف رغیب مولانا دام فضله در اعلم فقرا و اهل الله و صفوته
خاصه در باب حفظ جانب شیخ المشایخ ایازید الوقت جنید الزمان العروة الوثقی
والرکن الاعلی امین القلوب مخزن اسرار العرش حسام الحق والدین دام الله برکتش
که بخدمت بعضی از فضایلش شرح کرده ام صبره و قطره ازان بحر عموده و ضمیر
موبد و منور مولانا را این با سدی دام که از ورته دفتری ضبط فرماید و خود نامه
نا نوشته بخواند که **المؤمن بنظر بنور الله وقال الرسول صلى الله عليه**
وسلم من اراد ان یجلس مع الله تعالی فلیجلس مع اهل النصف و احسنوا
الی الفقراء الربانیین و اتخذوا عندهم الایادی فان لهم دولا یقاله خذیدک
من شیئت و ادخله الجنة ان اولیاء الله لا یخناجون الی شفاعتی و انما لهم
شفاعتی فی الله عرض این معنی اگر چه از یک جهت ادبست اما از جهت
که مولانا اصل فضایل و فوائدست **و کل یرجع الی اصله** هم بر موجب
وعدۀ کریم این مخلص را که کفیل آن معدن کرم شده ام روی سپید کند
و عنایت محدودمانه درین باب موهبت فرماید جاوید مصدر کرامات
و مظهر عنایات با ذامین باری العالمین و السلام

ملاذ الضعفا في العالم مد الله علوه سلام و تحيت مطالعه فرمايد و رافع اين تحيت را
وهو فرزند عزيز صالح متدين خوب اعتقاد شرح الله صدره از هواخواهان
ودعا كويان دولت خود داند و مخفي نباشد استحقاق او واضطرار او وكثرت
عيال و كثرات حيا و مروت نفس و تعفف و از هيچ آزين ناممكن باشد
و شكر و طاعت و فاعت و دعای آن دولت امروزه كار و ضرورت
با سخنان رسيد طلب وظيفه مبارك كه بخارايق در ماندن مي رسد از ان جناب
رحمت باضعف تن آمده است و اسباب اولاد اطفال منظر هنك كام مرحمت
و وقت عاطف است تو فو خيرات از ان خاطر و از ان دست منقطع مبارز
امين يارب العالمين دل خيرا نديش و جان عاقبت بن فرزند مخلص مقبل
محمل الصفات مشرف القوت روشن دل حليم كريم المعظم لامر الله المشفق
على خلق الله مخلص الملوك و السلاطين ا كفى لك فاه فاه البغاة صاحب
الاخلاق الجميله و الفضائل الجمه ادام الله علوه و زاده فضلا و اقبالا و حرصا
على احرار الفضائل و ايد بروح منه پيوسته ر معارج قبول و مدارج قرب
مترقي باذوا و لي منصور و ان اوليا ملايكه اند كه ر قيبان ما اند كه ما را از مهلاك
هر دو جهان نكاه مي دارند **اولي اجنحة مشي و ثلاث و رباع و مخنن**
نا هفتصد بر بر قدر شرف ان محفوظ و اعدا مقهور و ان اعدا شياطين اند هم
برين مثال و اوليا و اعداى ظاهر فروع آن اوليا و اعدا اند كه صفت كرد دير
و در مشافهه بگويم كه در رقعته نى كنج سلا و دعا از بن پذير مطالعه فرمايد
و از زمندى جذب كردى شمارا اما چون مقدور هست كه از شما
بانواع بيابايند نصيبهاى انسان نى گذارد حتى حين با وقت آيد عن قريب
ان شاء الله تعالى امام اجل فلان كه رافع تحيت است اين بذر را شفع گرفت
از جهت عنايت كه از خلق خوب شما سازد باو هم برسد ان بذر صامن شد كه
از انج توقعست فرو نكند خوى او مى دانم و اقم بحسن عهد او توقعست
كه اين بذر را صادر كرد ان در نوى ظاهر نير ظاهى نيز و اگر در باطن غيابى
باشد كه دزديد و پنهان از ان غيب نطف فرمايد و اذو عنايت تمام در باب
او موهبت فرمايد و ان را از جمله صدقات مقبول داند و منت عظيم و بلطفها

و ثناهای سابق منضم گردد آزادی را بلطف خود بندگی کنی
به رانک هزار بند آزادی که حق تعالی می فرماید **وَمِنَ أَحْيَاءِهَا قَوْمًا
أَحْيَاءَ النَّاسِ جَمِيعًا** الله الله این بند را سپند روگرداندن ایچر **يَهْمُ
بِأَحْسَنِ الَّذِي مَاعْمَلُوا حَاصِلِ آيَاتِنَا اللهُ تَعَالَى**

لطیف قدیم ناصر و معین برادر امیر اجل دیندار خوب اخلاق خلی ترس
عاقبت اندیش مظلوم پرور مخلص ملوک و السلاطین فلان الدوله والدین
ادام الله علوه باذخیرات و حسنات و اندیشهای نیکو که بر او میذخیرات
اخیرت می فرماید بحضرت **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** مقبول و پذیرفته و مصاعف
گشته باسلام و تخیت مطالعه فرماید و این داعی باشا کرام و داکر
انعام برادرانه خود داند اگر چه باب و کل زحمت نمی دهم بجان و دل
کمال آن برادر عزیز می خواهم احسانهای در حد او را خجلی می دارد از من
مکافات عدلان نباید از خزانة نامنهای و از فضل الهی هر کی را هفتصد
بلک بی عدد **ابنت سبع سنابل في كل سنبله مائة حبة** و برین افتضار
نفرمود بعد از آن می فرماید **والله يصاعف لمن يشاء** اضعاف آن باشد از آنکه
حق خواهد بچند الله امیر اجل برادر عزیز دلان خواست و در آن عنایت پناه گرفته
است محفوظ و ملحوظ باد اعلام می رود که جماعتی باران مکه درین ایام
صعب بعنات شما از مطالبات و مصادرات فارغ البال بدعای شما مشغول
بودند از آن همه جماعت پنج شش کس بنامش نمائند است که در معرض مطالبه
اند بزرگان و خاصان حق که آغاز خیر اگر چه مبارکست و بزرگ
کار سیت و علامت عنایت ازلی و سعادت ابدی اما تمام کردن
آن خیر بخت سست از اغارش **انعام المعروف خیر من ابتدائه** و مثال آن جنان
گفته اند بینایان که اگر چه ماه نو مبارکست ولیکن چون تمام شود شب
چهارده آن کامل تر بود سخن کوناه کنم و برد عا افتضار کنم ختم می داریم
که عنایت امیر برادر عزیز ضاعف الله سعادت و توفیق آن عنایت را با تمام
رساند تا بر منتهای پیشین و احسانهای سابق منضم گردد سبب
سعادت آخرت و ذخیره او روز بزرگ باشد ان شاء الله تعالی

دینار نادریه بن ملک الامرناشر العدل باسط الفضل ملحاء الضعفا والمساکین
 محی الهدی والیقین صاحب اعظم پروانه معظم مغیث الخلاقین من الحقا یوت
 شریف الالغاب مفتخر الالباب معین الدلوة والدین دام الله علوقه وشرح صدره
 وایده روح القدس براسرار غیب وعاقتن پایان کارها هر روز واقف تر
 و مطلع تر باذکوش او مغناطیس نصیحت و سخن صواب باذقبلة جان مبارکش
 نور تو حید و خلوص تفرید فردانیت باذخلق خوشش شاکر سنان بی نهایت
 و لطف دانش ذاکر لطف دریای غایت که **فاذکر و فی ادکر کرم و اشکر والی**
 دعوت اکرام اوست سلام و تحیت مطالعه فرماید وارز و مندی غالب و باعث
 و مهیج داند ولیکن **الامور من هونه باوقانها** و اگر ار روی مطالع صورت
 کرم و لطف نباشد خبر متواتر موجب علم قطع عیب آثار خیر و خلق خویش و انعام
 عام و اکرام نام آن غیر متواتر می شود موی دانستم و من یدش می خواستیم که
للذین احسنوا الحسنی و زیاده **ولیس الخیر کالمعاینه** خیرا که چه متواتر
 باشد هرگز چون معاینه نباشد آثار لطف و احسانش بعد از خبر معاینه دیدیم
 و بدعای خیر مشغول و خواستیم که عرضه کم محبت و دعا را تا بریا امتحان نشود
 اما از بهر اشارت مصطفی صلی الله علیه و سلم که در مسجد نشسته بود کسی از در
 مسجد گذشت یکی از یاران گفت یا رسول الله این مرد را که بگذشت دوست
 می دارم مصطفی فرمود که بر خیز و او را اعلام کن ازین دوستی کردین اعلام آفت
 پیاوردی هرگز آن دقیقه بن عالم و آدم قوی ندادی باعلام کردن که
من احب منکم احدا فلیعلم چنانک ملک الامرنا محبت حضرت حقست
 یلطفی و احسانی و مسکین نوازی اعلام می کند از صدق و دوستی خویش آن
 حضرت را که او را اعلام حاجت نیست لیکن اعلام یاد دوست می دارد اگر چه
 آن خلق و آن لطف و رحمت و مسکین نوازی و عفو ملک الامرنا باکی حجاب
 شود از اغما و توکل و از مکر حق غافل کند که یک توکل و جانب
 حق را گویند آن کند که صد هزار احتیاط نکند و عون طاهر از طفل بی گناه
 را از بنی اسرائیل از بهر احتیاط و حزم سر می برید و آنک اصل بود و حضم در
 سرای خود در کنار خود بهر نازی پرورد مکر خود چنین چشم بندست

و اگر اعتماد بر حق کردی حق تعالی آن همه او را ملک او را موسس و مبتدئ
و دوست کام و نیکام را شی چون ملک داود و سلیمان تو قعسب که بنده مقصر
فلان را خالصه الله از بهر دل این داعی بعفو و رحمت مخصوص گرداند و بر حق
تو گسل فرماید در دفع شرها و آفات نا این داعی رهیت منت باشد یک نشان
سعادت آنست که چون ظفر و نصرت رو نماید آن رحواله محص عنایت حق کنند
و از آن بیند نه از ندهای لطیف خویش و چالاکی خویش حق تعالی این توفیق
را افزون دارد تا جهد در تحصیل رضای حق کند نه در جمع رای خود
عطار کف ایچ دانش با فی همه بر سنود دارد و الحمد لله رب العالمین

بشارت رفت و اقبال و سعادت ملک عادل ناشر الخیرات یگانه عالم نادر
زمان پادشاه کهن کج نزهان کزین رحمان سلطان سلطان نراد من و رحمت
بلاد و عباد المنو کل علی الله المخصوص بفضل الله قبله الاقال کعبه الامال
خلاصه الوجود فخر آل داود عظم الله دولتهم بدین والد رسید و هم پیش از رسیدن
مشرفه گیر و نامه عزیز از راه **تثانی العظیم الخیر** از حال آن ریگانه عالم
دل این والد را خبر می دهند از سوی عالم غیب و از روی ظاهر مشرفه عزیز
شریف و نامه شادی فرای رسید حر ز شادمانی کشت و تعویذ خویش دلی
و همی کل و آرام دل ساخته شد هزاران سلام و تحیت و ثنا از صدق و صفات
سائیده می آید آرزومندی بلفای مبارک و دیدن آن نور عنایت پیش
از اجل ان شاء الله العزیز که بسیار دیدن شود **ان الله یجمع من یشاء و یرفع البعد**
عمن یشاء آسان کنند هر دشواری و سهل کنند هر مشک کمال بفضل و کرم
زهایت فراق ما را بوصول مید کرد اند و راه دور را نزدیک کرد اند جنانک
اول ملاقات ما را بدان یگانه جهان عظم الله اقباله سببهای عجب ساخت
که در وهم ما بنود جنانک یوسف صدیق چون بعد از فراق در از وجدانی و نومید
شدن از دیزار بند و بر اذران باز ایشان را بیافتد و رو با سمان کرد گفت
یا رب چه سببها ساختی ناپدر و بر اذران مرا بمن رساندی و بعد از چنان
فراقی وصال دادی **ان ذی لطیف لما یشاء** ایشان بولایت کنعان بودند
و من در مصر و ایشان را از حال من خبری در عالم فخط انداختی تا بر اذران

و پذیرم حاج نان شدند که نان را هم سنگ زرم خریدند و غمی یافتند و مرا که
یوسف پادشاه مصر کردانیدی و او از من در عالم مشهور کردی که پادشاه مصر
کندم می دهند و از نان می دهند و بسیار می دهند و از در و پیش سیم قلب
بجای سر و قبول می کنند و کندم می دهند و برادرانش برین آوازه از اقصای
کنعان بمصر آمدند و ایشان را وهمی که سوی برادر خویش می رویم و این
پادشاه مصر پادشاه را سپ و اگر دانستندی که آمدندی و بگذام روی آمدندی
چه سببهای لطیف غریب ساخت سازند کارها تا یوسف صدق را با پذیر
و برادران جمع کرد در شبان روزی صد هنر چنین کارهای سازد
و قومی را کند و فراق می دهد و موج نقدی هر یکی را بشهری می افکند و باز
سببهای سازد و موج دریای نقدی بر این سببهای برآید کشته را با از جمع
کند امید دارم از رحمت این کار ساز که بعد این فراق در از اسباب
لطیف مبارک در هم پیوند اند جانک وصال اولین میسر کرد که در وهم نبود
إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكِ قَدِيرٌ وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُنُوا عَلَىٰ نَفْسِكُمْ قَانِئِينَ
که همان محبت و دعای خیر و هواخواهی و غمخواری که در آن ایام وصال که
می دیدیم صورت هر کس را قایم بوده است و خیال شما و احوال شما بش چشم
بوده است درین ایام فراق و جان نبوده که هر چه از چشم دور آید دور
و حاشا از لطف پادشاهی و فرزندی و ادب پیغام برانه آن را یکانه که از نش
چشم و دل این پذیر غایب شود محبت که خاص از برای حق باشد و پذیری
و فرزندی که خالصا لله باشد هرگز تغییر نشود چنانکه حق تعالی می فرماید که
روز قیامت در آن سیاست و زلازل هیبت و نفسی همه خونها و ندبها
بریزه شود و از هر یک خونها و ندان کر نیز و روی گردانند که بر وجه
وقت خویش است الا آن خوشی و پذیری و فرزندی که از بهر الله بوده باشد
ز لاله قیامت آن خوشی را هرگز نبرد هر یک را جویند و پرسند و بقدر و مقام
و قربت خود دست گیرند که **الْأَخْلَافُ يَوْمَئِذٍ لَّيْسَتْ بِمُعْتَدٍ إِلَّا الْمُتَّقُونَ**
این درجه خود متقیان مقلد راست که بدایمان و صدق دارند ولیکن
چشمشان دوخته است چنانکه فرزندان طفل نابینا مادر را می داند و شیر
او می خورد ولیکن اگر او را پرسند که مادر تو چه است کل دار داسم است

اشقرست کشاده ابروست دراز با است کونا است شمشر بدنی است پنجس است
کردن درازست هج ازین نشانها نواند گفتن الا بنقلید و شنید اما منقیانی
که ایشان را چشم کشاده اند و فرمان داده اند که هرگز نخواهند چشمش را
بکشایند و کوششان بکشند و مرده رازند کند ایشان را خود چه گویم
قیامت برای ایشانست تا آنجا خلق گفته اند فریدید کرده اند سخن ایشان راست
شود **فَلَا يَحْجِبُ اللَّهُ مَخْلِفٍ وَعَدَهُ رَسُولُهُ** پس قیامت بر دیگران روز و عیدست
و بر بندگان خاص قیامت روز عیدست و روز مزید تعیین نمی گم که این بند
خاص درین دور ما کیست الا از حق تعالی می خواهم تا چشم و دل آن یگانه
جهان را بنور خود متورک گردانند و بر مزید دارند تا او را گفت کسی
و نعریف کسی حاجت نباید **بَدِينِي**

دلاناکی درین زندان فریب این وان بدی یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بدی

ازین جهان و ازان جهان و از ورای هم و جهان ممنوع و برخوردار بازمین
بارب العالمین

کرامات و طیبات و سعادات آسمانی که مطلوب است و مقصود عالمیانست
و نصیب انبیا و اولیا و خاصانست و آنست که می ارزد بطلب کردن نثار
جان پاک پادشاه علم شعار عدل و دثار عالی همت ملک صفت عاقبت بین
خدای پرست خیر کس تر فخر الملوک افتخار آل داود ادام الله علوهم قرین
ذات شرفش باد و ابر بجل جلاله او نارد دولت و اقبال مکسب و موروث را
بنیثیت ابد مثبت و مشید دار از خیرات و حسنات و درویش نوازی
و مظلوم پروری پادشاهان آن پادشاه را سبب مزید عنایت و نضاعف
کرامت گردانان هزاران سلام و تحیت دعا و خدمت ازین داعی
مخلص مطالعه فرماید و شکر احسانها و نوازشها و دلداریهای پادشاهانه
که در گفتن و نبشتن نکند تا مثل نماید باری تعالی اسباب ملاقات را فراهم
آرد نادر حضور شکر آنها گفته اید ما ندانیم که ان را غنی مطلق
و خالق بحق از خزانه بی نهایتی که برانه بی حد خوش صدها را ضاعفا غصه
مجازات کند عرضه داشته می آید که برادر عزیز عالم فاضل معتقد شمس الدین

و فرزندش قرة العيون نورالدین ناز خدمت آن بزرگ مفارق کرده اند یک
روز بلك يك ساعت نیا سوده اند کسی را که در خدمت و سایه آن پادشاه مکرّم
عادت کرده باشد و لطفهای او دیدن مثل پادشاهان دیگر قرار نتواند کردن
و می خواستند تا بخدمت رجوع کنند از بحالت نمی توانستند چون کار
با سخنوان رسید و فراق شهابزین زخمهاست بنهایت رسید این داعی را شفیع
گرفتند خدمت چون عنایت آن پادشاه می دانند و اعتقاد پاک در حق
این داعی اعتماد نمودند که شفاعت این داعی قبول شود و هر جرمی و نقضی
که بوده است آن پادشاه یازان نکند و سایه عنایت او لاین بر سر ایشان
بکسازند تا برین داعی از زمین تا آسمان منت باشد و بر احسانهای پیشین منضم
شود که ایشان برین داعی حقوق خدمت و یاری قدیم دارند اما سزاوارم
از لطف آن پادشاه که داعی را عزیز فرماید بقبول این سفاعت کثرت کان
و بندگان خرد و بزرگ مشتاق دینارهایون می باشد و روز شب
بدعا مشغولند تا باشد که سبب سازند مشفق مغرب ملاقات راسبی
سازد که سببها ساخت تا ما را از قطره آب می که نه کوش داشت نه هوش
نه عقل نه چشم نه صفت پادشاهی نه صفت بندگی نه عمر می دانست نه شادی نه
خواری نه غیزی آن قطره آب که خیر را در آرام کنه داز و بتربیت
لطیف آن آب رخون کرد و آن خون را بسته و فسرده کرد و آن خون بسته
را کوش ناز کرد در آن خانه خلوت که نه دست بود نه آلت بران کوش
پان در چة دهان و چشم و کوش بس کاف و زبان داد و از بس دهان خرینه
سینه که درودی نهاد که هم قطره آب و هم عالمی هم کوه نیست و هم دریای هم بند
است و هم پادشاهی کدام عقل در یابد که ما را از آن ولایت حقیری و بی خبری بدین
ولایت آورد و فرمود که دیدی و شنیدی که ترا از کجا بجا آوردم اکنون هم می
گویمت که ترا اینجا خواهد آوردم کردن ازین آسمان و زمین ترا بیرون برم
بر زمینی که از نقره خام لطیفتر باشد و آسمان که دروهم و صفت نکند از جان
فرایی و لطیفی که از کردش آن آسمان جوان پیر نشود و توها کنه نشوند و هیچ
چیز نبوسد و کند نشود و هیچ چیز نبرد و هیچ بیداری نخسید زیرا خفتن
برای آسایش و دفع رنج بود و آنچه رنج نیست و ملولی نبود و اگر ترا باور نمی آید

اندیشه کن که اگر آن یک قطره منی را بکفنی که خدای را عالمیست
 بیرون این نار یکی در آسمانی و آفندی و ماهنابی و کلینها و شهر سنابها
 و باغها و درو بند کانتد بعضی با دشاهان و بعضی تو انگران و بعضی
 نین در سنان و بعضی مبتلایان و کوریان اکنون خایف باشی قطره منی
 نا ازین خانه نار یک چون بیرون آبی از کدما ن خواهی بودن هیچ تو هم
 و عقل آن قطره را این قصه باور بینامدی که جز آن نار یکی و غذای خون
 عالمی هست با غذای هست و بدانک آن قطره غافل و منکر بود هم
 برهید کسانش آوردند و هذا کفایه سید المشایخ قطب الزمان امیر
 القلوب جنید الوقت حسام الحق والدين ادام الله برکانه سلا و دعای
 رساند و سلام و دعای مبارک او از فرزندان و معتقدان منقطع
 نیست کار دوستی و پیوند بندگان خدام منقطع و ایتر نباشد باقی باشد
 همچون جان باقی ابدی ایشان که بهیچ علتی و مراعاتی از خلفان بلغفلت
 ایشان در یک نشود زیرا ایشان بدست و فرمان خود نیستند و دوستی
 و مهر ایشان با اشارت حق باشد نه بهر ای ایشان آن دوستی که بهر او هوس
 باشد سرد شون و کرم شود همچون هوای این جهان که گاهی نایبسان
 بود و گاهی زهسان آمان دوستی که از هوای بیرون باشد بهر هوس
 حق باشد سرد و کرم نشود که **لا یرون فیها شمسا ولا قمر نیلا شرقیة**
ولا غربیة اگر غافلان و فغانکنند بنده خدا این کوید **اللهم اهد**
قومی فإیهم لا یقولون جاوید بر ملک ایمان و ملک ارکان مستدام باد
 امین یارب العالمین

ادام الله ایام مولانا ولی الایادی المونی العلامة المحقق الربانی رافع منازل الهدی
 مطهر الذات بحمل الصفات عین الفضل و اسانه و ترجمان الحق و لسانه
 السرا لاکبر و النور الابر و الحق الاشهر صاحب السعدانین فی الخیوتین برهان
 الشفاعة فی الحضرتین کمال الحق والدين لا زال السعدله نزیلا و المکارم
 بحضرنه عاکفه و المعالم علیه و افعة و خلد الله فی جواب انتفاوی
 افلامه و نشر فی هواکب الوحل نیب اعلامه و نیهی الی جنابه العالی انه لا یخف

على العالمين ادراك خدمته الشريفة المشرف ببيان الكرمية مفرج الاحرار
ومقبس الانوار الذي هو عطاش لفضائل الماء الفرات كاسية هذا الداعي
الذي هو حرص الناس على ادراك تلك الريان الباهرة والنسابة على ذلك
الحباب لا يكون لكسل بل الخجل ولا يقع التفضير عن قلة رغبة بل لاجلال وريفة
كما ورد عن ولد البشر آدم عليه السلام بعد ان تكلم بالتمهي كان يفر من موا

المناجات **فخاطبه للجليل منادياً اقراراً مني يا آدم قال لا يارب
بل حياء منك وقوطم اخضر تمر من الاحستان زر نكرو والعذب
بمجرى الافراط في الحضرة ثم لم يعين عني صبري** عن خدمته ابعاداً

لنا قلنا اذ التمس مني الوالدان الاعتران وهما امام الامام عماد الدين والامام
محمد الدين دام توفيقهما وحرصهما على ملازمته حضرة المولى الى مد الله
علقه وكائه نقل الى ذلك الحباب المحضون بالعضو والرافة زابداً
عما صدر منها فالمرحوق من جليل كبره ان لا يجعل ذنوبها من الذنوب
التي لا يغفر ويعفو عن خطيئتهما وان جلت ويثبت على الاستقامة اقدامهما
وان زلت وكنتهما العدى لا شئت الله اعداء دولته وحرسه في اقامته وسفرته
واردت ان اجي لاجل هذه الشفاعة واشفى علي وشوقه متعللاً بهذا الالتماس
لكن قد علمت وجرت كثيراً اني كليل اللسان في حضرة السادات

والمولى فيليل البيان عند ملاقات العيان وان حرصت على ذكر المودة المحيية
وشح المحبة الالهية باللسان اذ قال فايل النبي صلى الله عليه وسلم **اني اجفاناً**

قال ثم واخبره وقوله تكلموا حتى تغفروا ولكن لا يطعن لسانى
ولا ينفادنى بيانى وارجع عن حضور المولى لا يما نفسي مغاضباً لمنطقى وهما
يشهدان لالله على ما في سرهما وهو مودة اهل الفضل لاسيما مولانا لا
نقصان في الولاء والمودة ولكن اللسان عن بيانه مقبول عند ملاقات
سيد الفضل والفحول **وكل مبسر لما خلق له** لازالت فراسته
مولانا مستغنية عن لحن اللسان وظاهر البيان مبصر بنور الحق بسيماء
الوجوه ولحات الاجفان ولا زال دون اخصه النجوم وفل اوصافه العلوم
امين يارب العالمين

ديباجه محياى همايون لفا خورشيد اسام مفرج الامرا والخواص عمدة الدولة

القاهر عماد السلطنه الباهر منبع المكارم والمعالي سيد الاكابر والاعالي
ذو قنون الفضائل شريف الشمايل مزني الافاضل افتخار الامان ادام الله
علوه قبله اقبال مويد وكعبه اركان ملك محمد ومشر بارواح مفضلته
واميد كاه خواطرم صور باد سالهاى افزون زاعداد اثار اخلاق لطيفش
واوصاف شريفش چون اخبار حسن يوسف وملك سلمان عليهم
السلام وجود خاند منتشر رسو چشم وود اوسنان بکهنر نوازي واحسان
کستري ونيك انديشي آن ذات شريف هر روز روشن تر سب بر مزيد ياد
سلامي که موصوفسب در کتاب کريم وخطاب قديم که **سلام عليه**
يوم ولدت يوم يموت ويوم يبعث حيا تبليغ کرده مي شود دوازده
مندی غالب بلغاي آن ذات شريف که در پرده مصالح وند بر مهمات
مستورست که اگر اين حجب اشغاب نودى در آينه صفا جهره خود بديدى
جان چيران خود کشتى که بهر مصلحت وند بر نرسيدى وليکن حکمت
قديم آن آينه را از پيش او برداشت ناهر کسى از و نصيبى يا بد حمد الله تعالي
که نصيبه جويان از ان جناب على شاكر وذاكر نند و تاثير شاكر
شاكران ديگر از ان خدمت باعث شد بر التماس عنایت ورحمت
در بيان رافع اين تخيت فرزند بها الدين پسر الله له اليسرى که
پيوسته شاكر يارى وذاكر نغاي آن جناب عالميست از دل
وجان در مجامع و محالس داعي مزيد آن دولتست و اين ساعت کثرت
عيال و متعلقان وقت منال مانع مي شود از مشغول شدن بدعاى دولت
و تحصيل سعادت که **كاد الفقر ان يكون كفرا** اگر از ميان
عنایات آن کريم لزال مگر مامدى يا بد و مدرسئه که محلولست
يا غير آن انج لا ین حال او بيد برقاعده کهنر نوازي و دلدارى و عالم پرورى
بمع شك نيب که آن شکر سبعمهای دوسنان برسد و در دعاها مدد
کرده شود و ثواب عظيم خواهد بود و سب دوام دولت و سعادت
وقهر اعدا و امن عباد و بلاد و دلهای جمعی از خلقه اهل حيرتدين شاد
خواهد شدن جنانک برای شما پوشيده نيبست جاويد ناصر و منصور
و ذاكر و مذکور باذامين يارب العالمين

اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَيَرْفَعُ الْبُعْدَ عَنَّا

صرف الله المكاره عن مولانا الامير الترياني الجليل الاصيل مالا اعلمنا
والايا من پروانه باخادام الله علو وشرح صدره واحسن عاقبته سلام وودعا
از بن مخلص قبول فرمايد معلوم باشد كه جنانك بقا نكران را كمي مال عيب است
واران تنك دارند دارند درويشان را دخير داشتن و خمره سيم نپهان
كردن صد جندان عيب است و زان شرم دارند **بسم**

درویشان را عا بود محنتی بر خاطریشان باز بود محنتی

جون سيل را يدر فقتان و پنايد سبب اين خلق وام و قرض بهشت هزار
وافرون رسیده است و امروز مطالبه استرعي کنند جهت تركان الله
وفي الله عنایت ملك الامر در حق اين داعيان از صفت برون بوده است
و فراموش کرده ایم **وما كان ربك نسيا** مكافات اگر تاخير شد
بر حضرت فراموش نشده است **تعالى الله عما يقول الظالمون** هه كام
رفقت و وقت هر محنت كه داعيان را از قبل ديگران شمرده كه ایشان
را آلت صيده است و ما صيد شده ایم صيد شده ميتواند كردن شعر

اکرام اهل الهوى من الكرم و امه العشق اضعف الامم

دراز گفتن حاجت نيست كه در ضمير پادشاهانه پروانه اعظم احسن الله
عاقبته و اكرمه شفيعى داريم كه دراز كشدر رنگو كوتى اين داعيان
با ميرجاويد محسن با ذوات محنت ملك الامر باشد و هديه بوقت حاجت مقبول باشد

ابواب اجابت و عنایت آسمانی قرین ذات مطهر منور ملك الوز را صفت
العدا دستور معظم منشی الخيرات ادام الله علوه و اهلك عدوه كشاده
و پيوسته روزگارها يوش را رخوردار الغرور معصوم دارا زانه مجيب
الدعوات و منزل البركات و قاضى الحاجات سلام تخيت از بن داعي
مخلص مطالعه فرمايد و بصير آمدن باب و كل خدمت بي بيگانگی

فراموشی حل فرمايد كه میان دهنان دها راهيست در ديد **من القلوب**
الى القلوب روزنه بدت كوشش جهت بستنه شود بال مدار
كز فز هادت سوي جانان راهيست

آفتاب را بلعلی که اندرون کانسب راهیست مخفی مخصوص که او را بنابش اعلی می کردند
ان سنکها و آن لعل از آن خسی ندارند همچنان آفتاب عنایت حق بگوهر دل
مومن که در کان قالب اوست راه پنهان دارد که سنک قالب و لعل دل از آن
راه خسی ندارند همین راه آوردی بینند که می رسد **بیت**

خون می رود و چراغش بیدانست بوی جگر بریان می رسد و مطبخ
بذانس این سخن همچون فضایل ملک الورد زایان و نهایت ندارد **ولکن**

ما لا یدرک کله لا یتراک کله لا یتراک کله **بیت**

جاوید شبی باید خوش مهنای **تا با تو غم تو گویم از مهر با تو**

قال الله تعالی انما نطمع کرم لوجه الله لا نریمنکم حراماً ولا شکوراً

یعنی آن محسنان که محاجان ز جهت رضای ماست گیرند اگر از آن محاجان
شکر آن نبایند و جفاوی شگری یابند گویند که ما کفای شما وی شگری

شما این در احسان بر شما بندهم که ما آن احسان خالص جهت رضای خدا کردیم
نه بر طمع شکر شما و حق سناسی شما و سبب نزول این آیت بر قول

بعضی آست که در عهد رسول علیه السلام درویش را در سال قحط هر روز
نایب و وظیفه کرده بود روزی حاسدی کف ای برادر تو را کسوی اطفال

خود می ببری باوی می دهی او چنین تراناسر می گوید می گوید صدقه
او بر روی او می ماند مرانان سوخته داد که اگر بش سکسکان اندازم بوی نکند

و نخورد و در کرجها کف که نوشش آن بخدمت بی ادبست
ان مسلمان بعد از آن کم این زشمه با بشند از آن دلش در دگر اما وظیفه

را دود و کرده بود هر روزی و بر خود نذر کرد و لا نرم کرد و گفت خداوند ایند
نرا امتحان می کنند که می گفته ام که خاص برای او می دم امروز آن محسن ملک

الوز است و آن خواهند و صاحب وظیفه فرزند ما نظام الدین غریق
آن نغم و عشق آن کرم ملک الورد را بی است اگر بخدمت می کرده باشد

حسبه لله تعالی و جهت رضای وجه الله که همه همت شما و او مید شما
آست عنایت را از و کونا نکند و وی را مغضوب علیه نکرد است و تمام نگاه

سازشوم که او را اطلاق فرماید لله تعالی ناپیرون رود دست و پای بر نند و اگر
امروز آن حضرت را ازین احسان زیانی باشد حقاً و تم حقا صدف خلف

وعوض از درگاه حق برسد که بسی خاطرهای عزیزان حضرت حق رون
و شب بینه کار اوست هنر کام رقّت و وقت هر حمت و شفقت
وما علینا الا البلاغ المبین بشنو سخن ویند سنای فتنه دار
کار در سخن بنده سنای بشتدن جاوید محسن و وهّاب
وموشر و مفضل باذامین بارب العالمین

سایه عدل و راف ملک الوزرا تا نشاء الخیرات مغیث الخلاب یاب الملوک
والسلاطین بر کافه اسلامیان سالهای نامحسور باقی با سلام و دعا از سر
صدق و وفا و مورهور اساند می آید و شکر ایاری و احسان و عنایه با که
فرموده است در حق این داعی و برادران و منعلقان این داعی در شرح و بیان
و تشریح بنان در نیاید چون خالصاً لله تعالی است شکر الله سبحانه
واعلی ذکره صد هزاران رحمت بران جان پاک مقدس روشن یاد که
مردم در راه آخرت و روز عاقبت نغم سعادت می کارند و منت و سپاس
می درودان توفیق را خلعت آسمانی و گنج جاودانی می شمرند که
افن شرح الله صدقته للإسلام فهو علی نور من ربّه و بقدر اندک که از ان
دولت و سعادت و منصب این جهانی هیچ بگفت نخواهد ماندن الا ان دخیر
عدل یا احسان اما عدل دفع شرطالمی از مظلومی با احسان دست گرفتن
مسحقی محرومی خود این صفت قدیم و پیشه عالم عاد حکم کریم
ملک الوزرا مد الله علوه و صانه عن نواب الدر و صدقات الشکر و القهر
درین وقت فرزند و داعی زاده متوجه رحمت و عنایت موظف قدیم ملک
الوزراست و جزان عنایت و آن لطف امروز پناه طالبان دست نادران
سایه رحمت از ناب و سوزش مزاحمت مرا حمان خلاص باید که **قل متناع الدنيا**
قلیل از سبب تنگی این لقمه فانی هر ساعت دست در کار سهدیگری
کنند و قصد کیسته هدیه کرمی وارند لقمه عالم عدار نابوده است
ننگ بود خاصه اکنون ازین می فرماید **قل لعبادی الذین آمنوا ان ارضی**
واسعة ان ارض توفی کل و قناعت و اسعست ان با که ان در کشاده
اند بنظر رحمت در همه وجود می نکرد که هر یکی خون مور چون بجمله

۲۰
ولرزه دانه را بخانه می کشند و می افتند و می خیرند از آنک و دانه خرد دارند
خرمن باقی **فیهو حسیبه** را نمی توانند دیدن و آن بکانه منو کمال بر سر
خرمن باقی ربانی برآمد است خوش نشسته و با طرف خرمن نفرخ
می کند که این موران با هم چه می کنند و بران دانه معشور
چگونه می لرزند و ازین خرمنهای رحمت جبهی خبرند **ذکر**
فضل الله بقرینه من پیشا لا اخلا نا الله وایا کفر من برکاتهم نوع
می دارم که وظیفه کهن تر نوازی و عنایت قدیم و رحمت بروی
کستراند که آن دولت مستدام باد آمین یا رب العالمین

انتم الله تعالی رحمنه و نوره علی الصدر الامیر العیدنا شرحه و الاحسان
بدیع الفضل فی الزمان **حتی یبعی نوره بین بدیه و ائمه اند بر حی و بدی**
قرب مجیب سلام و خدمت از بن داعی دین بیه قبول فرماید و اگر دیگران
بن ملازم خدمت و دعانند من بجان ملازم و اگر بجان ملازم اند بجان
جان ملازم و می خواهم که استمداد در دعای دولت او از خاطر اشرف
ملك الابدال روح العارفین امین الغلوب خداوند صلاح الحق و الدین
که درین وقت قبله ارواح مقدس است که **اسجدوا لادم** تا انان
دعا عن قریب پرده ها بردارند و بر مساعی لطیف کزیر مخدومی
ظاهر شود فی اتم الظهور **نزل علیهم الملائکه ان لا یخافوا ولا**
تخزوا و ابشروا میسر شود و محصل و علامت حصول این معنی آن
باشد که عنایت بخدومانه بلك بدیده در حق فرزند عزیز بیدارید
معتقد که در صلا فی نظام الدین زید فضل مبدول فرماید که
این ساعت بخدمت خداوند صلاح ابدین هم داد است و هم فرزند و میان
کفایت وی در کاری که بوی نفویض کنند در حفظ و امانت
و فرهنگ میان او و در کران فرق بسیار است و شرح آن از آن
جهت نمی کنم که چون او بزرگ او را بفرزندگی قبول کرد و برای صدور
حسن صفات وی مخفی نماید هر سادی دل این داعی و باران مخلص
ناعن اقرب الاوفات ثم انج غرس فرماید که **هزی الیک بجدع**

الخ **نَسَافِطِ عَلَيْكَ رَبِّهَا جَنِيًّا** تقدروقت شود الله الله که داعی
مخودی خود خواست آمدن بمرات نادری کار خیرنا خیر نزد می **ایم بدین**
تقوی بنهایی ابن جنس بود زیارت روحانی دخیتر روزی که
سعی بین ایدیرم و یا بلانم یقولون ربنا انم لنا نورنا یعنی بسیار و
خلف را نیز در نور غرق کن اگر چه هیچ بسیار و خلف انجا نکند اید الله
روح منه و بحول و فوق **عشبة فذیمة ربانیة** لایین رأیت ولا اذن سمعت
و موهبة و مخلة من عند الکریم و السلام

سعادت و دولت ستر رفیع و لیه الانعام و الاکرام زاهدۀ عابدۀ فخر
الحق انین و عصمتن حق خوب اخلاق عالی همت عاقبت اندیش خیر کس تر
نیگام پادشاه نژاد خداوند زاده ادام الله عصمتها و ضاعف دولتها
نا ابد روزا فزون باد و سنان خشم روشن و دشمنان منکوب و حاجات
دین و دینا محصول و میراد های هر دو جهان و سعادت هر دو
متر له وصل بحق محمد و آله سلام و محبت از بن داعی قبول فرماید
وارز و متدی بدیدار همایون مبارکش هیچ حسی ندارد حق
تعالی کواهی دهد که یک نفس خاطر از اندیشه احوال آن بکانه
خالی نبوده است و هیچ لطف و مهر و محبت و احسان و اکرام شاهانه
افر اموش نشک است لیکن بحضرت حق لایه و داعی کردیم چون امکان
آمدن و امکان نامه نوشن بنورده است جانک دل روشن و جان
پاک ان بکانه خود می داند که جنین است و نکلفی نیست درین
و مهر که از جهت حق باشد ببردگی و زندگی نقصان نبدیرد و کم
نشود بیوسته از صادر و وارد پیران و جوان احوالی بودیم **الحمد لله**
تعالی که عاقبت شارت خیر و سلامتی و سعادتتی ان بکانه
شنیدیم اگر واقعه های صعب رسید لاسب درجات و در بعت
دولت و نجات باشد چون ذات ان بکانه دایم اعتماد و توکل
بر فضل و عنایت حق تعالی داشته است بیوسته عاقبت فضل
قدیش در دها را عین درمان کند و خللها را آبادان کند

چنانک سنت الهی بوده است آن قدیم که انبیا و اولیا و هوا خواهان ایشان
را که روی بحق داشتند و اغتمام بر فضل حق کردند از بهر بلاهای
امتحان حق بلاهای سخت بسیاری رسید چنانک نومید شدند
و آنکه دشمنان ایشان را سرزنشهای کردند که شما لاف
از فضل حق می زنید و فتناع از آن حضرت می کشاید اینک حال
شما اینست و دستگیری نغرمود ایشان گفتند ما اگر چه بن و نفس
مسکندیم و ضعیفیم و اهنومیدی بر می آید راندر و نجان
ما را عهدهی حکمت و پیمان ایمان استوار و عده حق را راست
می دایم که عاقبت این زهر مار را بشکر کرد اند و ظلمت ما را منور کند
و دولت نکون کشته را برافرازد عاقبت جان شد **وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**
حضرت و زینهار حق در رسید و بعوض هر نیمی صد هزار حلاوت
دیدند و عوض هر فریق هزار مواصلت و سعادت یافتند **وَكَذَلِكَ**
حَقًّا عَلَيْنَا نَجْحُ الْمُؤْمِنِينَ ازین طرف چه گویم خرد و بزرگ لیل و نهارا
بدعای آن دولت دست برداشته اند حضرتی که دستگیر عاجزان
و محتاجان است و مشنایق آن بیگانه اند از آن طرف ملازمان
خدمت خرد و بزرگ سلام بخوانند و اَسَلَم

اطال الله بفا الصدر الذي يستحق الصدقة بسبعة الصد خير
القضاء على القدر و اذام سعاده و لا زالا مرافقك في معارج العليين
بحق محمد و آله اجتمعين و سلام و تحيت مطالعه فرمايد
و آرزو مند مجالست داند **و لكن نخري الرياح بما لا تشتهي**
السفن كما قال علي بن ابي طالب كرم الله وجهه عرفت
ربي بفسخ العزائم و نقض الهيم اما دل و خاطر حاضر احوال
محموده سنوده آن عزيز سه روز محمود تریاز فرزند مخلص محمد
الدين از مجبان و هواخواهان آن خدمتست و از دعا کویان
از دولت با عتمام لطف جلی و کرم عنصری ذات شریف
شما کلمه از روی شفاعت محو گوید اگر انداد اب گفتن ادب

مجتبایان در سینه او مقرر است امید است که نصیحتی فرماید جاوید محسن باد و السلام

سعادت و اقبال ملک الوزرا آصف زمان نظام الملک عدل منشی الخیرات
مرتبی العلماء و شرف الفقرا ناصر الهدی و البقیه ادام الله علوه بر نقاد مادیوار
و نجد اطوار باقی باد اولیا و هو خواهان آن دولت منصور و مسرور و اعلا
و بذخ خواهان مقهور و محصور ز محمد و آل اهل الهدی و الثور سلام و تحیت
که فرض عین است رساننده میاید و ارزومندی و اشنناق بملاقات شریف
دینوازش غالب و باعشت ملاقات طلعت همان لزال منور امسرو لقا
و منصور اسفرا و حضرا لیل و نهارا فی امان الله و حفظه در مبارکترین ساعتی
و مسعودترین حالتی میسر و مهیا با ذر صادر و وارد اخبار شاد کننده آن
خصرت می پرسد و چون کمال حال و توفیق در احوال در اهتمام خیرات
آن علامت سعادت عاقبت و امر زش آخرت شمع شود از آن حضرت
خیر کسرت شکر باری تعالی می گزارد **و الشکر وسیله الی الزید**

قال الله تعالی **لین شکرتم لازیدنکم** نیتهای خیر و اخلاصهای
آن عزیز در تعظیم امر الله و الشفقه علی خلق الله مقبول و پذیرفته و مقابله
با ضعاف مضاعفه مزجاء بالحسنه فله عشر امثالها بل کعبه
اندن سبب سیابلی فی کل سنبله مائة حبه بل که والله یضاعف
لین نیشاء ملک الوزرا عا دل کرده کنشاد ز وعده لیسنا مکثوب و محسوب باد برادر
غریب کافی الکفاه مغنقد دین داریف الدین کتب الله سلامتہ تعجیل نموده
بخدمت ناخذ متی که کرده است بدان حضرت زود عرض کند بق
قصص از صدقات و مکارم حسنات آن عزیز که برادر زعم ز سیف
الدین را تعجیل و توقف بانخشد و بزین سوکلیل کند با آن خیر مصاهر
و پیوندی که **النکاح سنتی** تمام شود در حدیثش که نزد مصطفی
صلی الله علیه و سلم اسپی او نند از طرف بحر با سم هدیه سخت یا قیمت و قامت
که خراج ولایتی از زیدی قبول کرد فرمود که **لواهدی الی بکراع**
لقبله می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم که یا این فراغت که مراد است
که پیدا بود که خزان و کتبهای زمین در خزان و کتبهای آسمانها جده باشد که

این زمین از آن آسمانها نماند می چسبند آن خزان آسمانها و کنجها را بر من عرضه
کردند بگوشه چشم تنگتر استیم **ما زاع الصبر و ما طغى** عجب کسی که نقای حق
پیدا چه جیرمش و چیزی باشد این از زو فی فراغت بود که کردم اما از روی
مروت و سفت و نیک آمد خلق هر که پیش پای خرگوشی بیارند هدیه
آن را بجز بزی قبول کنم و آن آرند را نوبتند کنم صدق رسول
الله آن اسب هدیه را قبول کرد روی بیاران آورد و کف ای صحابه
این اسب یک نام جیر لا تقاس آن یکی کف بخرای کافر کف خود
آن غلبه تنگسب الا از آن به می برسم یکی کف بخر و شدند و بمسئحان
دهند گفتن آن هم هم نیکسب از آن لایق ترمی برسم همچنین هر کسی چیزی
گفت تا عاجز شدند گفتند یا رسول الله شما تفرمانند فرمود که
دو کس را کف و گوی تکاح باشد و نمی سازند و یا بمانا قسته کابین
یا جهاز یا غیر آن ما اینجا بشنوم که در قلان شهر خیر تکاحی در کف
آمده است و مانعی در توقف افزاده مردی شیرین سخن را عاقلی را برین
اسب نشانیم هیچ نیز تر بدوانند آن تکاح را تمام کند و مانع را بر کرد
و سخن انبیا قهی نباشد خاصه از آن **مصطفى صلى الله عليه وسلم**
و یکصد سال ما و امثال ما بپندیشیم بعقل زیره خویش آن بیسیم
ایشان با آن یک نظر که **بنظر نورا لله** ببیند اگر صد هنر از خراج و شمع
کرد شوند و فروغ دهند در شبی آن نکنند که یک آفتاب کند در جهان
با آنک آفتاب نورا لله نسبت مخلوق سب و اگر آفتاب نورا لله بودی خون
گفتی که **المؤمن بنظر نورا لله** که در آفتاب کافر و مؤمن مشترک اند
بل حیوانات در نورا آفتاب با ما مشار کند پس بدین چه سنایش
باشند مؤمن که **بنظر نورا لله** و العاقل یکفیه الأشاره جاوید معیش
خلاق و مدرك حقایق باذ امیر بارت العالمین

سعادت ابدی و اقبال سمدی و رضای ایزدی قرین روزگارهایون
خواجه اجل زاهد عابد حسب شیب بیک عهد مجاهد عالی همت
حاجی امیر ادام الله پر کشته و آید و رضه باذ و ایزد تعالی سین

مبارک خیر اندیش او را مو ردا الهامات و مصدر کرامت کرداد و سناش
چشم روشن و شاد کام و دشمنانش مقهور انتقام بحق محمد علیه السلام سلام
و دعا که از مواجبت و لو ارم است و برین داعی دینی است واجب مطالعه
فرماید و آرزو مندی و آشنای بدید از همایونش و منظر محبوبش که
دیباچه بشارت عنایت آسمانیت غالب و باعث شناسد باری تعالی
ملاقات راسبی سار و خفیف و روزیاب نه مسیب الاسباب **بیت**

دیر آمدی و روزی رفتی ز برم دیدم از آمدن شدن کار کاست
اگر چه یقین دایم که هر کجا آن عزیز مقیم باشد **عصر یاک** جوهر ملائک
در نهاد اوست کد او را قرین خیرات و حسنات دارد و طالب درجات
و ابتغاء مرضات رب السموات باشد **بیت**
همیشه شب و روز است درخت کل کست و یوز یوز است
هر آنکو موزه دوزی پیشه کرد بهر شهری که باشد موزه دوزی است
و جعلی مبان کجا اینها گنت بلك هر جان خوبی لطیفی محسن که
مرد درین عالم کون و فساد چون نفل کند بدان عالم حقیقت
هم در آن کار باشد که انجامی بوده است **کما تعشون فوقون**
و کما فوقون تعشون صدق رسول الله انجا و انجا و در راه
و در منزل آن عزیز توفیق حق و مجذبه اصل پاکش ایمانی برتر دبان
سعادت می نهد و سوی معراج قربت می شناید **ثبت الله افلاسه**
داعی مشتاق راصع ای فراق صورت آن عزیز **فیوم لا آراک**
کالف شهر و شهر آراک کالف عام الجماعة رحمة
والفرقة عذاب لله یجمع بیننا و یرفع البعد عن بیننا **بیت**
همان خدای که ما را طریقی هجر نمود امید دارم کاسان کند طریقی

اشارت مولوی لزال مولا و سید او سندا و سابقا که دوسه سطر رسال
رود که حاوی باشد ارکان و شرایط سلوک طریق سیر سیر سلط
منظم هر شکلی است که وقایع و نوازل جسمانی کثر و نازل تر است
از وقایع عالم اندرون و چندین هزار کتب فقه تصنیف نوشته اند در

شاد کیفی

رشا کیفیت محافظت ارکان سیرت ظاهر و هنوز کفایت نمی آید
 حوادثی که در ظاهر واقع می شود که در میان و چار و آن نگفته اند و در آن
 کتب بسیار نیابند چون وقایع ظاهر جسمانی مختصر در نطاق موضوعات
 نکتهدر نطاق گسسته می شود از کثرت و حسامت احوال ظاهر که مدد
 به مدد دست محافظت ارکان باطن و احوال اندرون که آن را نسبت
 نتوان کردن بظاهر حق در چون در سه سطر توان شرح کردن احوال
 ظاهر را در سه سطر نبشینه اند که هر سطر را بیان پیدا تنسیکی سطر احوال
 ماضی یکی سطر احوال حالی یکی سطر احوال مستقبل با اند هر سطر را که
 بخوابی بی پایان نرسی و این سه سطر را بر لوح عقل خرویی نوشته اند
 و بر لوح عقل کل تمام و مشروحست اما احوال باطن را که آن ازین
 سه سطر بیروست عجا چون طبع می دارد که در سه سطر یکنجد که
 از دو و سه نبوت عظیم دارد و تقوی بسیار پس مخدومی کاران مخدوما
 ان شاء الله از دو و سه فاعلت یا بدنا بر احوال منواتر که در عالم باطن
 نوبنومی رسد محظوظ گردد و هر لحظه تو باشد و تازه باشد و هم او از
 مخدب و تقدیر و نهایت و غایت و تمامی آن برنده باشد چون داعی این معنی
 رو نمود نتوانستم آن الهام سه سطر که فرموده بودند عرضه کردن و تمامت
 آنچه بخاطر می نماید در آن معنی که آغاز کردم درین نوشته نکتهدر ایام مشافهه
 ان شاء الله اراخا که کرم روی و راست طلبی و عشور و کمال و توفان
 ان مخدوم است که **وَالْعَارِيَاتِ صِحًّا** صف جواد طالبانست **وَالْمُورِيَاتِ قَدًّا**
 صف جواد کرم روان است **وَالْمَغِيرَاتِ صِحًّا** بشارت عاقبت طلب مبارک
 اوست بدین طرف بذات لطیف خویش که در سبک روحی از بیغام سبک
 ترست بلك در کرم روی از اندیشه بیغام روان ترست و تشریف فرماییده
الجماعت رحمة والفرقة عذاب و بروزی عمرت این طرف فرماییده که جاذبه
 تعجیل مراجعت را همراهِ خونگر دانند که آن حساب آمدن نباشد حساب
 نجدید فراق باشد و حیرت ناز کردن خون حاقنی باشد که در نماز
 جماعت آید و افتد آکند پایامی کرد در از حاقنی نه او من یابد از نماز نه
 از جماعت که او را جان می کنند از روی ظاهر جامع نماز از روی

جاذبه بیرون فاطح نماز از روی ظاهر اجتماع از روی جاذبه انقطاع ظاهر
مواجهه و ملاقات و از روی آن جاذبه مداره و موارات این حالت دور باز
از شما و باران اشتناق داعی مخلص بلغای آن بزرگ صد چند است که
فرموده بود انما مهماتی که اینجاروی نماید و صیودی که اینجا بدارم می بدترسم که
اگر تحرک کم فوت شود این ترس بر عزم و استناو آن حضرت را برنده می
دارد و مرغ استناو این نوامی زند **شعر**

لون الريح حبيبي اليكم تشبثت باذيا لال الرياح
وكدت اطير من في اليكم وكيف بطير من مقصوص الجناح
ای دریغا که صورت این واقعه در قلم آمدی یاد رکاز غدا بکنجیزی با حقیقت
وما هیت آن را بنوشتمی و بخدمت فرستادمی ما اولدم را آن زهره نیست که در کشف
آن جنیش کنند و اوراق لطافت آن نیست که بافت این آتش حرم خود نگاه
دارد آن را که غمی باشد و بتواند کفب عم از دل خود بکشد بتواند رفت
این طرفه کلی ندر که ما را بشکف **فی دنک تو ان نمود و فی بوی نفت**
علم الله که تکلف بسیار کردم و با غلبات جواب اندر زهر کارها و معاند
کردم نا توانستم این دوسه سطر فروشش **شکر لحقو فکرم و کافاة نمودنم**
که محدث اندرون ناز عظم دارد که چون بقلم مشغول شدم و کاعذ نکاشش
روی آوردی مگر از کارخانه ما خبر نیافته این گناه از دیگران یگانه کرد
و از تو صد نا جانک گفته اند **شعر**

وظلم دوی القرية اشد مرارة على المؤمن من وقع الحسام المهند
قال الله تعالى يا نساء النبي من يات منكن بقا حشنة مبينة
يضاعف لها العذاب ضعفين هر جا معرفت بیشتر جنایت عظیمتر
از جنایت طفلی چنان کینه نکیرند که از جنایت عاقلی و پادشاهان برزنت
و حی ادبی خریدند کان آن مواعده نکند که برزنت و بی دبی مقرر بیان
که ایشان را از اخلاق و نازکی و غیرت ملوک خریدیش **کما**
قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى لما خلق العقل قال له
اقبل قابل ثم قال له ادر بر فاد بر ثم قال له قم فقام ثم قال افعد ثم قال له
نكلم فنكلم ثم قال له اسكت فسكت الى اخر الحديث

تر قال له **فكلم ذنكلم** تر قال له اسكن و غرتي و جلالي ما خلفت
خلقنا اكرم منك الى ربك اخطب ولك اعاب ولك اغفر لك
التواب و لك العباب **والسلام**

ان بعضي كرم الله **فلا غالب لكم** بعضي فلاسفه و معتزله
خدای را جل جلاله عالم و عادل و حلیم و حکیم و کریم و اسمای حسنی
نکویند و رواندارند لاطلاق آن اسما و اغاب بروی و گویند که این القاب
غیر او را گویند و مستعمل مخلوقان شده است شرم داریم او را گفتن که و هم
همانست بود نام بندگان بر خدا و ندان چنان بود که شاه را بلیان و سنقر
گفتن پس القاب در او گفتن دری دارد در تعظیم و ناگفتن و یا کونا ه
گفتن هم دری دارد در تعظیم که **الاعمال بالنبات** پس ترک
القاب و صف از جهت نفی تشبیه نوعی تعظیم باشد و ان کان و لا بد لاختصار
و اقتضای در القاب چند در حق ملک الامر مغت المظلمین ناصر الحق
معین الدین ادام الله علوه **سلام فوقاً من رب رحیم سلام علیکم** فی جمیع
احوالکم و افعالکم و اقوالکم و علی عباد الله الصالحین
شعر **لوان الريح يحمدني اليكم** بشتت با زیال الریاح
و کدت اطیر من شوقی الیکم و کیف بطیر مقصوص الجناح
خبر الناس من ینفع الناس سید القوم خادمهم و اما ما ینفع الناس
بمکنت فی الارض عدل الساعة خیر من عباد سنین سنة العدل
وضع الشئی فی موضعه و اما الینیر فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر
زیادین دو مظلومند و مسکین اند و وضع فقیر و غم بر فقیر کشته عدل
نباشد و وضع الشئی فی موضعه نباشد امداد توفیق از موفقی ازل و ابدان
ظل الرحمة و المعدلة منقطع مبارز ابد آرزو تحیت کرم الدین محمود
وفقه الله از متعلقان و تزدیر کان این داعیست بروقتی نهادند
ارزوی طمع امید سب امیدست که بشفاعت این داعی برینج عنایتی و مغفرت
و لطف بادشاهانه بخشش فرماید که همچون چاکران و کهنتران دیگر ازان
مغفرت سزای که پای علم قضای حاجات خلائق است حرسها الله

و زینجی نه سستند پس وضع
تجلی

وصافها و شبید برهانیها تا که و ذاکر و ثنا گو بیان و شادمان باز کرد
نواب جریله و ثنای جمیل مدح کرد و دو بدین تضدعات بیایی معذور

فرماید که **المشرب العذب کثیر الزحام یبیت**
اکنون که رخت جان جهانی برود سیری و ملائت کجا دارد سود
ان رود که مه شدی بی دانستی کانگشت نای عالمی خواهد بود
شرح الله صدق و یسر علیه امره و بعد عنه الملا ل و ا کلال و ائید
روح القدس و روحه بروح الانس امین یا رب العالمین

طاعات و حسنات و خیرات امیر اجل عالم دل و لی الا یاری و انعم
المعظم لامر الله المشفق علی خلق الله فخص الملوک و السلاطین دام الله
علوه و کتبت عدو و حضرت دوا الحلاله **من جاء بالحسنة فله عشر مثاها**
ان الله لا یظلم مثقال ذره و ان تک حسنة یضاعفها ویؤت
من لدنه اجر اعظیما مقبول و پذیرفته باد سلام و دعا ازین داعی مخلف
متوانند داند و این داعی را شاگردی و ذاکر کریم و لطف
خود شناسد **جزاه الله خیرا** چون احسان خالص جهت حق می کند که
انما نظیر کم لوجه الله لان یدینکم جزاء و لا شکورا از دست
وزبان ماحه شکر آند و چه مکافات ابدی مکافات ان
احسانها حواله حضرت حق است که **لان اخذ سنه و لا نوم** جماعتی
از جهل و بی غفادی در روشنان را که طالب الله اند می رنجانند
از زندگی و بی باکی و بخدمت شامی آیند و باز گونه جهودانند
می کریند و شکایت می کنند اگر چه شمارا اشغال بسیار است
و مهمات بسیار معاونت در روشن طالب از مهمات دیگر اولیتر
باشد تو هست که بنوعی دیگر تفحص فرماید و بزبان دوست
دیگریاری دهد در روشن را و مظلومان را تا آن دور با آسمان
نرود و فتنه هانده انکیزد در روشن را ان زبان نیست و ان
دل نیست که با آن رندان جهود طبع مقابله کنند در مکر و حیل
و بار گونه تشییعی زنند سردی گران بشکند و دستار دیگران برند

وس برهنه و سر بسنه پیش شما آیند و منافقان دیگر را بکوهی آرند آخر
شما بنده کردید در هر دو طایفه و در ریش و طلب هر دو طایفه که مناسب
ترست ظلم و دروغ را و فتنه انگیزی را تا ثواب بی نهایت باشد اگر می رویم
از شهر و رحمت می بریم نمی گذارید و اگر می نشینیم این دو سه درویش
از ما نمی سر کلند تا مادر فرو بندیم ما را طاقت این ظلم نماند باقی را شما
اگر روادارید قوی دهید و السلام

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَالْكَاطِبِينَ الْغَيْظَ وَالْعَاقِبِينَ عَنِ النَّاسِ
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ مَنْ كَظَمَ الْغَيْظَ لِلَّهِ قَلْبَهُ أَمِنَّا وَآمِنَّا
برکات کلام رب العالمین و الفاظ سید المرسلین صلوات الله
عنه فرین رور کارا میرا جل عالم عادل مفضل مکرّم ناشر الخیرات
معین الفقرا معیت المظلومین نورالدولة والدین ضیاء الاسلام والمسلمین
ادام الله علوه دایم باد او یاسم نور و اعدا مقهور لا سبها عدو نفس و شیطان که
اعدا عدوک تقساک لینی بن جنیک نعوذ بالله من شرور افسنا و من
سیئات اعمالنا سلام و دعا ازین داعی مخلص طالعه فرماید و داعی را
بدعای خیر خود و اقبال خود راعب دادند **یا من غاب شخصه و حضر**
دکره سلام علیک یوم ولدت و یوم میوت و یوم بیعت حیا
این دعا مسنجاب بار اعلام می رود که فرزند عزیز نظام الدین احسن
الله عافیه شنوده آمد که از طرف خاطر مبارک خیر اندیش درویش
پرورشها مغضوب علیه شده است و کستاخی رفته است که خاطر
شریف شما ازورنجید است این داعی مخلص حکم شفاعت بخدمت
لا به می کند حسبه لله **و من بداعی حسنا نکر و صیامکم و صلاتکم**
و صدقاتکم فضیلتها لله فبوالحسان ان احسان دیگر که سه
احسانهاست **سئل عیسی علیه السلام ما اشد لاشیاء و اصعبها و اشقرها**
قال غضب الله اشد لاشیاء فقتل یاروح الله ما یخینا من غضب
الله قال عیسی علیه السلام ان تکفوا غضبکم عند قدسکم کیف
الله غضبه عنکم و هل جزاء الاحسان الا الاحسان بیت